

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیوی در معارف اسلام

زندگی توحیدی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه آیت‌الله علوی تهرانی - دهه اول محرم - ۱۳۹۷ هش



www.erfan.ir

زندگی توحیدی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - بیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: وفهیمی.....
 - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۰۴۰۴۲۷ - همواره: ۰۹۱۹۶۵۲۰۴۰۴۲۷

فهرست مطالب

جلسه اول: دو حقیقت نجات بخش بشر.....	۱۱
خالاً باطن امته‌ها از توحید در همه ادوار تاریخ.....	۱۳
«لا اله الا الله» شعار انبیای خدا.....	۱۳
تحقیق همه خوبی‌ها در دنیا و آخرت در پرتو توحید.....	۱۳
وجود انبیا و ائمه، خیر مخصوص.....	۱۴
دعوت رسول خدا ^{علیه السلام} از مردم برای عمل به دو کلمه.....	۱۴
(الف) پذیرش توحید و تسلیم امر خداوند.....	۱۵
بهشت، لذت باطنی و ابدی خواسته‌های پروردگار.....	۱۵
هوای نفس و شیطان درون آدمی، جایگزینی خطرناک	۱۶
رنج عبادت و بندگی با معبد باطل	۱۶
راسخون در علم و نظاره‌گران حقایق	۱۷
شیعیان امیر المؤمنین ^{علیه السلام} از اصحاب یمین	۱۸
(ب) عبادت پروردگار.....	۱۹
خواسته‌های خدا در نظر چشم‌داران عالم	۱۹
بهشت، پیچیده به ناخوشایندی‌ها.....	۱۹
جهنم، پیچیده به شهوت و لذت‌های نامشروع	۲۰
خداوند، نخستین روضه‌خوان ابی عبدالله ^{علیه السلام}	۲۱
جلسه دوم: طریق بهشت در تلاوت قرآن.....	۲۳
حقیقت معنایی تلاوت.....	۲۵
عشق امام حسین ^{علیه السلام} به تلاوت قرآن.....	۲۵
تفیید مؤمنین به تلاوت قرآن	۲۵
فهم و درک معانی قرآن و عمل در حد ضرورت و نیاز	۲۶
طریق بهشت در فهم سی آیه قرآن.....	۲۶
کتاب مجمع‌البيان، از کتب مصدری شیعه.....	۲۷



زندگی توحیدی

۲۸.....	استفاده از فرصت‌ها در تلاوت و فهم قرآن
۲۸.....	انسان، تحت تأثیر معنویات
۲۹.....	متاب ای پارسا روی از گنھکار
۳۰.....	فرصت بازگشت و توبه برای همگان
۳۰.....	انبیاء، مُیشرين و مُندرین گنھکاران
۳۱.....	طريقه هدایت مردم به سبک دینی
۳۱.....	فرصت توبه به لشکريان ابن سعد
۳۱.....	گریه اميرالمؤمنين ﷺ بر کشته شدگان جمل
۳۲.....	حکایت نخبه‌های بنی اسرائیل و موسی ﷺ
۳۳.....	قوى ترين تلنگر با نور ابي عبدالله ﷺ
۳۳.....	کلام آخر؛ کجاید ای هوداران، بیندید محمل زینب ﷺ
۳۵.....	جلسه سوم: کمال قناعت انسان در مقام توحید
۳۷.....	غفلت از پروردگار عالم با تکيه بر معبدان باطل
۳۷.....	بر باد رفتن ارزش‌های دینی
۳۷.....	کار بسیار مشکل انبیای الهی
۳۸.....	سفیهان روز گار کنونی
۳۸.....	دعوت به توحید، حرف تمام انبیا
۳۹.....	فرهنگ‌سازی متولیان بتکدها
۳۹.....	زمینه‌سازی بت‌ها و متولیان آن برای میدان یافتن بت درون
۳۹.....	معده «می‌خواهم» به وسعت معده جهنم
۴۰.....	توحید یعنی اسقاط الاضافات
۴۰.....	حرص و طمع انسان با حذف پروردگار
۴۱.....	قناعت و شکرگزاری اهل توحید
۴۱.....	سروری بر همه عالم با پذیرش توحید
۴۲.....	با درد بسازند مردان راه حق
۴۳.....	گریه‌ای از سر شوق به خداوند، نه خوف جهنم
۴۴.....	دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر
۴۵.....	نوای «یا غیاث المُسْتَغْيِرِینَ» در گودال قتلگاه
۴۷.....	جلسه چهارم: رهایی از اسارت شیطان در سایه‌سار پذیرش توحید
۴۹.....	مأموریت سخت انبیای الهی
۴۹.....	آتش دونخ، پیامد پذیرش دعوت معبدان باطل
۴۹.....	کار معبدانی ساختگی، زیبا جلوه دادن زشتی‌ها

فهرست مطالب

۵۰.	دعوت خداوند به دو حقیقت
۵۰.	توبه، لازمه آمرزش.....
۵۰.	وظیفه بند، فراهم آوردن بستری برای آمرزش.....
۵۱.	روکش شیرین و لذتبخش گناهان.....
۵۲.	آیات قرآن، راهی برای شناخت بطن گناهان
۵۳.	دفع فساد در همراهی با توحید.....
۵۳.	اسارت آدمی در بند شهوات و لذت‌ها.....
۵۴.	سلام رسول اکرم ﷺ بر مؤمنین آخرالزمان
۵۵.	کشش و جاذب نیرومند معبودهای ساختگی
۵۵.	شبھا فکنی معبودان ساختگی درباره عزاداری برای امام حسین علیه السلام
۵۶.	فقط بگو خدا.....
۵۶.	پیامد خوردن مال یتیم در کلام خدا.....
۵۷.	چشم پوشی از بتهای درونی و بیرونی
۵۸.	گریه امام زمان علیه السلام بر مصائب جانسوز کربلا.....
۵۹.	جلسه پنجم: سودمندی بشر در زندگی توحیدی
۶۱.	توحید، اعظم و اشرف مسائل در عالم هستی.....
۶۱.	سودمندترین زندگی‌ها با توحید
۶۱.	صبر انبیا در انجام اوامر و ترک نواهی خداوند.....
۶۲.	سود صد درصدی در انجام اوامر و ترک نواهی خداوند.....
۶۲.	گسترهای از اوامر و نواهی الهی در قرآن مجید.....
۶۲.	نهی پیامبر، نهی خداوند
۶۳.	رعایت تقوای الهی و استادگی در برابر لذات نامشروع
۶۳.	زیان بارترین مسئله، گرایش به معبودان باطل.....
۶۳.	مانعنت بنی امیه از فهم درست معنای شرک
۶۴.	گفت و گوی ابی عبدالله علیه السلام با فرزدق در راه مکه به کوفه
۶۵.	مفهوم شیطان در کلام امام حسین علیه السلام
۶۵.	شرک یعنی حذف خدا و دل‌بستن به غیرخدا
۶۶.	اتکای مؤمنین به خداوند در هر حالی
۶۷.	شیعه بت‌شکن، مزاحم ستمگران
۶۸.	معبودهای ساختگی، ریشه‌کن کننده دنیا و آخرت
۶۸.	تحقیق توحید در دو مرحله «آری» و «نه»
۶۹.	طهارت کامل، شرط حضور
۶۹.	حکایت امام صادق علیه السلام و مسافری که پاک نبود



زندگی توحیدی

۶۹.	زائر امام حسین <small>علیه السلام</small> ، زائر عرش خداوند
۷۰.	فرزندان امام حسن <small>علیه السلام</small> در حادثه کربلا
۷۳.	جلسه ششم: عقل، گوهری ارزشمند در شناخت حق
۷۵.	هشدار قرآن بر اثر تخریبی معبودهای باطل
۷۵.	سرمایه عظیمی بهنام عقل
۷۵.	شناخت دین در همراهی عقل
۷۶.	ستمگران و معبودان باطل، دزدان عقل مردم
۷۷.	رضاخان، نمونه‌ای آشکار از دزدان عقل
۷۷.	زنگ بیدارباش قرآن
۷۸.	ناتوانی معبودان باطل در مراقبت از خود
۷۹.	عقل انسان در خطر سرقت متولیان بتها
۷۹.	حکایتی شنیدنی از دزدان عقل آدمی
۸۰.	سرقت عقل از روزگاران گذشته تا عصر ما
۸۰.	شعار مردم در دنیای کنونی
۸۱.	کُرنش، تنها سزاوار خالق حقیقی زمین و آسمان
۸۱.	قدرت نامتناهی خدای آسمان‌ها و زمین
۸۲.	گداترین گداها نزد خداوند
۸۴.	یتیمنوازی به شیوه کوفیان
۸۵.	جلسه هفتم: تباہی دنیا و آخرت، پیامد پذیرفتن معبودان باطل
۸۷.	مبارزة انبیای الهی با شرک و معبودان باطل
۸۷.	هدف انبیا از هدایت مردم
۸۷.	مشکلی بزرگ بهنام خرافات
۸۸.	خداوند، حلال مشکلات انسان
۸۹.	اعلام انبیا مبنی بر وحدانیت پروردگار
۸۹.	مشارکت منافقین، یهود و نصارا در جنگ با پیامبر <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small>
۹۰.	تداویم احکام الهی با اهل بیت <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small>
۹۰.	نمایزی به راه و رسم اهل بیت <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small>
۹۱.	شرح حال عالمی فرزانه
۹۱.	مفهوم مقام خلع
۹۲.	تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
۹۳.	گریه بر ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> ، نیرویی قدرتمند
۹۳.	ظاهر و باطن اذکار الهی



فهرست مطالب

۹۴.....	ابی عبدالله ^{علیه السلام} ، ترانس اتصال به پروردگار.
۹۵.....	پسرم از نفس افتاده، به دادم برسید.....
۹۷.....	جلسه هشتم پروردگار، تنها کلیددار هستی
۹۹.....	رنج و مشقت انبیا در هدایت مردم.....
۹۹.....	معبودهای باطل هیچ کارهایند.....
۹۹.....	خداآوند، تنها کلیددار و کارگردان هستی.....
۱۰۰.....	بازگشت نور خدا به سبب احاطه بتها بر قلب آدمی.....
۱۰۱.....	پناه بر خدا از دانش بی سود و معدہ پر از گناه.....
۱۰۱.....	دیدن نادیدنی‌ها و شنیدن نشنیدنی‌ها.....
۱۰۱.....	حکایتی شنیدنی از مردی بزرگ.....
۱۰۱.....	آیت‌الله، نشانه‌ای از خدا.....
۱۰۲.....	یاد خداوند با مشاهده چهره بندگان مخلص.....
۱۰۳.....	اتصال نفس به کلیددار عالم، مشکل‌گشای کارها.....
۱۰۴.....	وجود پروردگار، مستجمع جمیع صفات.....
۱۰۴.....	معبود همه یکی است.....
۱۰۵.....	تسلیم و مطیع امر الهی.....
۱۰۵.....	بشرات خداوند بر بندگان از زبان رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله و سلم}
۱۰۶.....	حظ بندگان از مرگ برای خدا.....
۱۰۷.....	پسرم دیده خود باز نما.....
۱۰۹.....	جلسه نهم: شرک‌زادایی، برنامه اصلی انبیا
۱۱۱.....	زدودن شرک، هدف خداوند از بعثت انبیا.....
۱۱۱.....	شرک، ظلمی عظیم.....
۱۱۱.....	قدمت شرک در بین مردم.....
۱۱۱.....	بردگی مردم در برابر بتها.....
۱۱۲.....	تحمیل اطاعت از بت‌های جاندار بر مردم.....
۱۱۲.....	هدایت بندگان از عبادت قلدران به عبادت خداوند.....
۱۱۲.....	همه بندگان، مملوک پروردگار.....
۱۱۳.....	پرسش، یعنی اطاعت بی‌چون و چرا.....
۱۱۳.....	علت رخداد حادثه کربلا.....
۱۱۴.....	بت‌شکنی، تکلیف شرعی هر مسلمان.....
۱۱۴.....	خداآوند، همراه همیشگی مؤمنین.....
۱۱۴.....	علم خدایی زینب کبری ^{علیها السلام}



زندگی توحیدی

۱۱۵.....	خبر زینب کبری <small>علیه السلام</small> از آینده کربلا و زیارت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۱۵.....	کمکرسانی به زوار ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> به مثابه کمک به فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۱۱۶.....	دستور پروردگار بر اطاعت از انبیا و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۱۶.....	اطاعت از پیامبر شرک نیست.....
۱۱۷.....	حقیقت «أولى الأمر» در کتب اهل سنت.....
۱۱۸.....	بتپرستی مدرن بعد از رحلت رسول اکرم <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small>
۱۱۸.....	فراوانی رزق و رفع مشکلات در اطاعت از ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۱۹.....	خاطره‌ای بیداماندنی از حل مشکل مسلمانی.....
۱۲۰.....	ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> در سوگ علمدار کربلا.....
۱۲۳.....	جلسه دهم: توحید عاطفی، زیباترین و شیرین‌ترین سخن‌ها
۱۲۵.....	توحید، اسقاط الاضافت.....
۱۲۵.....	شرط ورود به بهشت.....
۱۲۶.....	طلوع خیر دنیا و آخرت از توحید.....
۱۲۶.....	شرک، ظلمی عظیم.....
۱۲۶.....	سرنگونی مشرکین در گمراهی.....
۱۲۷.....	پایکوبی بشر بر تیره‌بختی اش و غصه انبیا و اولیای الهی بر حال آنها.....
۱۲۷.....	اعلام انبیا بر بی‌نیازی به مردم.....
۱۲۹.....	دین اسلام، کامل‌ترین دین.....
۱۲۹.....	بخل انسان به دین خدا.....
۱۳۰.....	دین غیر از محبت نیست.....
۱۳۰.....	محبت خدا در قرآن.....
۱۳۰.....	محبت دیوانه‌کننده خداوند در قیامت.....
۱۳۱.....	خداوند، همه‌کاره عالم خلقت.....
۱۳۱.....	سجدة بر قبر آدم <small>علیه السلام</small> ، شرط بخشش ابلیس.....
۱۳۲.....	گریه بر خدا، عبادتی بزرگ و ارزشمند.....
۱۳۲.....	فاصله انسان تا خدا.....
۱۳۳.....	کبر در برابر خدا، عامل تباہی.....
۱۳۳.....	خیر انسان در رفاقت با خدا.....
۱۳۳.....	آتش دوزخ، پیامد خوشی‌های دنیوی.....
۱۳۳.....	توحید، یعنی خود هفت بهشت.....
۱۳۴.....	توحید، زیباترین و باعطفه‌ترین سخن‌ها.....
۱۳۵.....	بغض زمینیان و عرشیان در عاشورای حسینی.....



جلسہ اول

دو تحقیقت نجات بخش

بشر

خلاً باطن امت‌ها از توحید در همه ادوار تاریخ

«لا اله الا الله» شعار انبیای خدا

بیماری سختی که امتهای در همه دوران، گرفتار آن بودند و این بیماری منشأ همه مفاسد، تباہی‌ها و گناهان و معاصی بود، خلاً باطن مردم از مسئله باعظمت توحید بود. شعار همه انبیای خدا از ابتدای بعثتشان تا روز شهادت یا روز درگذشتیان، «لا اله الا الله» بود. آنها بیان کردند که توحید را از انبیای خدا پذیرفتند، از همه مفاسد، معاصی و تباہی‌ها در امان نمایندند؛ اما آنها بیان کردند که توحید را قبول نکردند، از هیچ فسادی و گناهی در امان ننمایندند، خیر دنیا و آخرت‌شان را از دست دادند و به هر ظلم و ستم، تجاوز، خیانت، مکر و دغل کاری، بهاندازه میدانی که در اختیار داشتند، دچار شدند. این معنا را می‌توان از آیات قرآن و روایات به دست آورد.

تحقیق همه خوبی‌ها در دنیا و آخرت در پرتو توحید

شیخ مفید عالم بسیار پرمایه‌ای است و این لقب را هم عالمان غیرشیعه به او داده‌اند، هم مدرس فوق العاده‌ای بوده، هم مربی قدرتمندی بوده، هم شاگردان مهمی مثل سید رضی مؤلف «نهج‌البلاغه» و سید مرتضی را در مدرسه اهل‌بیت تربیت کرد و هم کتاب‌های زیادی را نوشت که شیخ طوسی شرح مفصلی در بعضی از کتاب‌های او دارد. یکی از کتاب‌های مهم ایشان کتاب «ارشاد» است که روایت مهمی را در این کتاب از قول رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌هی‌و‌آله‌ی‌و‌سلّم} در باب



توحید، شناخت و پرسش خدا نقل می‌کند. روایت بسیار پر ارزشی است! پیغمبر اکرم ﷺ در این روایت، همه خوبی‌های دنیا و آخرت و پیروزی‌ها را در گرو توحید می‌دانند و حقیقت هم همین است. زندگی پاک همه انبیای الهی و ائمه و اولیای خدا هم همین حقیقت بود.

وجود انبیا و ائمه، خیر ممحض

شما از هیچ پیغمبری طبق آیات قرآن، هیچ گناه باطنی و ظاهری را سراغ نمی‌گیرید که به خاطر همین توحید است؛ یعنی آن معرفتی که به خدا داشتند و بندگی که از برکت این معرفت داشتند. همه وجود انبیا و ائمه خیر ممحض بود. شیخ طوسی روایت مفضلی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که امام ششم در جمله اول روایت می‌فرمایند: «نحن أصل كل خير»، ما ریشه همه خیر هستیم؛ اگر هم ائمه و انبیا خودشان را معرفی نمی‌کردند، چه کسی می‌توانست معرفی‌شان بکند؟ این روایتی که انبیا و ائمه خودشان را در آن روایات معرفی می‌کنند، خودستایی و تعریف از خود نیست، بلکه معرفی است برای اینکه مردم عالم بدانند.

دعوت رسول خدا ﷺ از مردم برای عمل به دو کلمه

علت اینکه وجود این بزرگواران خیر ممحض است، چیست؟ سبب و مایه‌اش چیست که دیگران هم درس بگیرند و از راه و روش آنها پیروی کنند؟ پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «انا ادعوكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في الميزان»، من شما را به دو کلمه دعوت می‌کنم که جاری شدن این دو کلمه بر زبان خیلی راحت و خیلی آسان است. الان دو میلیارد جمعیت بر زبان جاری می‌کنند. در مکه و مدینه دیده‌اید که قبل از نماز صبح و بعد از نماز صبح نشسته‌اند و این دو کلمه را بر زبان جاری می‌کنند، خسته هم نمی‌شوند و گاهی هم خوابشان می‌برد؛ اما این دو کلمه در عمل بسیار سنگین است، یعنی همه مردم به این دو کلمه در عمل تن نمی‌دهند. همه امت‌ها این گونه بوده‌اند. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اگر همه مردم به این دو کلمه در عمل تن بدهند و اگر امت من به این دو کلمه در عمل تن بدهند، دنیا و آخرت را به دست می‌آورند، بر تمام امت‌های عالم پیروز می‌شوند، شکست

جلسه اول / دو حقیقت نجات‌بخش بشر

برايشان معنی ندارد، از آتش جهنم به خاطر اين دو حقیقت نجات پیدا می‌کنند و «تدخلون بهما الجنه» با اين دو کلمه وارد بهشت می‌شوند.

الف) پذيرش توحيد و تسليم امر خداوند

«شهادة ان لا اله الا الله» يکی توحید است؛ يعني تمام معبدهای باطل را از زندگی بیرون کنند؛ هرچه شیطان هست، براند و زیر بار دعوت هیچ نوع شیطانی نروند. شما از اول تا آخر قرآن را ببینید، خداوند متعال چقدر مردم را دعوت کرده است که شیطان -چه شیطان ظاهری و چه شیطان باطنی- را نفی کنید. قوی‌ترین شیطان باطنی که خود قرآن مجید از او به هوا تعبیر می‌کند: **﴿أَرَأَيْتَ مَنِ لَّمْ يَخْذَلْ إِلَهًا هُوَاهُ﴾**^۱، هوا يعني مجموعه خواسته‌های نامشروع که هر کدام آن هم به یک نوع لذت حرام گره خورده است و اکثر مردم عالم هم سریع تسليم هر خواسته‌ای می‌شوند که به لذت حرام گره خورده است؛ اما خواسته‌ای که ظاهراً برايشان لذتی ندارد و راحت تسليم آن نمی‌شوند، خواسته‌های پروردگار است. حالا آدم صبح از خواب شیرین بلند شود و نماز بخواند، چه لذتی دارد؟ یا در ماه رمضان شانزده ساعت غذا و آب نخورد، چه لذتی دارد؟ یا در گرمای تیر و مرداد به بیابان عرفات و منا و مشعر برود و پنج شبانه‌روز را با دو پارچه بهسر ببرد، بعد در دو میلیون جمعیت با آن‌همه فشار به دور خانه و صفا و مروه بگردد، چه لذتی دارد؟ یا به امر پروردگار در جیب خودش دست کند و از مالی که به زحمت بهدست آورده، در جایی هزینه کند که پروردگار فرموده است. چه لذتی دارد؟ الان در ظاهر امر چه لذتی دارد که من ده میلیون تومان برای ساختمان یک مسجد، یک درمانگاه، یک خانه یا تعمیر خانه خراب یک آدم مستحق بدهم؟

بهشت، لذت باطنی و ابدی خواسته‌های پروردگار

ظاهراً خواسته‌های پروردگار لذت ظاهری ندارد، حالا باطنش را که پروردگار عالم می‌فرماید بهشت ابدی و دائمی است و آن یقین می‌خواهد که آدم با آن یقین به انجام خواسته‌های

۱. فرقان: ۴۳.

پروردگار اقدام می‌کند؛ ولی ظاهر خواسته‌ها مخصوصاً برای جوان‌ها لذتی ندارد. هر کدام از خواسته‌های نفسانی به یک لذت حرام بدنی یا خیالی یا مالی گره دارد که این کشش خیلی قوی است و می‌تبرد. مثل سیل و طوفان شدید و پرقدرت است، این هواست.

هوای نفس و شیطان درون آدمی، جایگزینی خطرناک

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هَوَاهُ»، الله یعنی معبد و معبد یعنی مورد عبادت و بندگی. آیه خطاب به پیغمبر است: ندیده‌ای کسی را که معبدش را هوای خودش قرار داده است؟ یعنی هوای خودش را به‌جای من معبدش قرار داده که یک جایه‌جایی بسیار خطرناک انجام داده است؛ یعنی شیطان درون را در این جایه‌جایی به‌جای خدای خدای عالم گذاشته، جهنم را به‌جای بهشت گذاشته، شر را به‌جای خیر گذاشته و با هیجان و حرص هم بدنبال آن است؛ چون لذت ظاهری دارد، باورش هم نمی‌شود که هفت طبقه دوزخ زیر این لذت ظاهری قرار دارد. باور ندارد که آتش‌های زبانه‌دار جهنم زیر این لذت‌هاست.

رنج عبادت و بندگی با معبد باطل

اگر قرآن را باور بکند که دیگر هوای نفسش معبدش نیست و معبد او پروردگار می‌شود. این‌همه فساد و تباہی و گناه برای این است که در روزگاران، امت‌ها خدا را از زندگی درون و برون خودشان کنار گذاشتند و ضد خدا را به‌جای خدا انتخاب کردند. تمام رنج عبادت و اطاعت و بندگی را هم به‌طرف معبد ضد خدا برده‌اند؛ نه اینکه از عبادت آزاد باشند! آنها عبادت می‌کنند، اما عبادت معبد باطل را می‌کنند؛ رنج بندگی می‌کشنند، اما پای معبد باطل رنج می‌کشنند؛ مال و جان و لذت‌ها را قربانی می‌کنند، اما پای معبد باطل قربانی می‌کنند. نه اینکه حالا خدا را رها کرده‌اند، آزاد شده‌اند و راحت هستند و هیچ‌چیزی از جیشان هزینه نمی‌شود؛ اینها همه‌چیز را هزینه می‌کنند، اما به باطل، ناروا، به ناحق و اما نادرست هزینه می‌کنند که مجموع این هزینه‌هایی که می‌کنند، به آتش دوزخ تبدیل می‌شود. آنها بی‌هم که ظاهراً لذتی نمی‌برند، مجموع هزینه‌هایی که می‌کنند، به روضات یعنی باغ‌های بهشتی تبدیل می‌شود که در آن باغ‌ها تا ابد در گشتوگذار خواهند بود.

راسخون در علم و نظاره‌گران حقایق

حالا از چشم‌دارهای عالم بشنوید، چشم‌دارهای عالم چه کسانی هستند؟ آنها یکی که حقایق را می‌دیدند و می‌گفتند. من که برای شما می‌گویم، یا در کتاب یا قرآن یا روایات دیده‌ام و برایتان می‌گویم. آنها یکی که گفتند و از قولشان در کتاب‌ها آمده است، آنها دیده‌اند و گفته‌اند. یکی از آنها یکی که یقیناً می‌داند و می‌گفته است، چون علم آنها علم یقینی یا به قول قرآن مجید در سوره آل عمران، علمشان علم راسخ بوده است. آنها می‌دانند و می‌گفتند یا از مبدأ و منبع اصلی می‌شنیدند و می‌گفتند. شما «نهج‌البلاغه» را ببینید؛ قرآن مجید یک آیه در سوره مبارکه نور دارد: **﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَبْعُغُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾**، امیرالمؤمنین عليه السلام در توضیح این «ذکر الله» غوغای کرده است و یک خطبه کامل جامع درباره این «لا تُلْهِيْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَبْعُغُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» دارد که خیلی خواندنی است. یک جمله‌اش این است که خیلی عجیب است! حالا حضرت علی نمی‌گویند مطلب درباره ما اهل‌بیت عليهم السلام است، اما معلوم است که مطلب درباره اهل‌بیت عليهم السلام است و درباره کس دیگری نیست. امیرالمؤمنین عليه السلام می‌گویند اینها کسانی هستند که خداوند از طریق قلبشان با آنها راز و نیاز می‌کند؛ نه اینکه اینها نصف شب بیدار می‌شوند و با خدا راز و نیاز می‌کنند، بلکه می‌گویند خدا با اینان راز و نیاز می‌کند. خدا به آنها می‌گوید و اینها هم به مردم می‌گویند؛ حالا عده کمی از مردم باور می‌کنند و عده‌ای هم باور نمی‌کنند. خوش به حال آنها یکی که باور می‌کنند و بیچاره آنها یکی که باور نمی‌کنند! یکی باور می‌کند و مالک‌اشتر می‌شود، یکی باور می‌کند و اویس قرن می‌شود، یکی باور می‌کند و کمیل بن زیاد نخعی می‌شود و عده‌ای هم در یک سطح پایین‌تر باور می‌کنند که یقیناً مثل من و شما می‌شوند. من و شما هم باور کرده هستیم و اگر باور کرده نبودیم، این نبودیم؛ یعنی اگر باور کرده نبودیم، الان من و شما هم عرق خور بودیم، هم قمارباز بودیم، هم با همین سن زناکار بودیم، هم ریاحور بودیم، هم تقلب می‌کردیم، هم دروغ‌گو بودیم، هم مردم بدطیحتی بودیم، هم متقلب بودیم و هم ظالم بودیم.

۱. نور: ۳۷

شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام از اصحاب یمین

اینکه ما این کارها را نمی‌کنیم، یک مقدار باور کرده‌ایم؛ اما آن که بیشتر باور کرده، بالاتر از ماست و مالک اشتراحت شده است؛ آن که کل وجودش باور شده، امیرالمؤمنین علیه السلام شده است. صفات مختلف است و قرآن مجید هم این را قبول دارد. ابتدای سوره واقعه را بخوانید، خداوند می‌گوید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقْرَأُونَ».^۱ بعد می‌گوید: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»^۲ یعنی اینها در ردۀ بعد هستند. ابن عباس از پیغمبر اکرم ﷺ پرسید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» معلوم است که چه کسانی هستند؛ انبیا «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» هستند، اما «أَصْحَابِ الْيَمِينِ» چه کسانی هستند؟ من آیه را نمی‌فهمم! ابن عباس با اینکه عرب و پسرعموی پیغمبر بود، پدر و مادرش هم عرب بودند، ولی آیه برای او مفهم بود و تا حالا چنین جملاتی را نشنیده بود. این برای زمان جاهلیت نبود و برای بعد از بعثت پیغمبر ﷺ است. یار رسول الله، منظور از «أَصْحَابِ الْيَمِينِ» چه کسانی هستند؟

«وَالسَّابِقُونَ» برای ابن عباس روشن بود که انبیا و اوصیای انبیا هستند، اما اصحاب یمین کدام طایفه هستند؟ برای کی هستند؟ پیغمبر ﷺ دستشان را روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند و فرمودند: شیعیان علی اصحاب یمین هستند. این رده‌بندی‌ها معلوم است؛ اگر ما هم از نظر ظرفیت ایمان، یقین، علم و عبادت به اندازه انبیا بودیم، من و شما هم یک پیغمبر بودیم. ما در مقامات بعد قرار داریم و مسلمًا اهل نجات هستیم؛ یعنی در این زمینه هم شما نباید شک بکنید و خدا نمی‌پسندد که شک کنید، بلکه باید به نجات خودتان یقین داشته باشید، ولی این نجات را زخمی نکنید؛ یعنی مغرور به نجات نشوید که در گناه کبیره یا کم کردن عبادت بیفتید. دلتان به نجات خوش باشد، ولی نجات را ضربه نزنید و آن را نگه دارید؛ چون ما تا زنده هستیم، در خطر هستیم و نباید اجازه بدھیم که خطر به ما ضربه بزند.

۱. واقعه: ۱۰-۱۱.

۲. واقعه: ۹۰.

ب) عبادت پروردگار

«وَعِبَادُ اللَّهِ»، این آدم را محافظت می‌کند. پیغمبر می‌فرمایند: اگر همهٔ امت عملاً اهل این دو حقیقت بشوند، باعث می‌شود که «تدخلون بهما الجنه و تنجون بهما النار» با این دو حقیقت از جهنم نجات پیدا کنند و وارد بهشت بشوند؛ با این دو حقیقت «تملکون بهما العرب و العجم»، بر همهٔ ملت‌های عرب و غیرعرب مسلط بشوند؛ «و تقاد بهما الامم» با این دو حقیقت همهٔ جوامع جهان مطیع امت من می‌شوند، اما الان نیستند! الان که آنها به ما زور می‌گویند، معلوم می‌شود که توحید در امت ضعیف است. در جمع امت، نه در افراد. توحید در افرادی از امت قوی است، ولی زور ده‌بیست نفر که به این سطح وسیع ستمگران عالم نمی‌رسد.

خواسته‌های خدا در نظر چشم‌دارانِ عالم

بهشت، پیچیده به ناخوشایندی‌ها

حالا ببینیم چشم‌دارها راجع به خواسته‌های خدا که ظاهراً لذتی ندارد، چه می‌گویند؛ منظورم لذت بدنی ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «فَانِ الْجَنَّةِ مَحْفُوفَةُ بِالْمَكَارِهِ»، خداوند بهشت را به ناخوشایندی‌ها پیچیده است و عبادات لذتی ندارند. «فَانِ الْجَنَّةِ مَحْفُوفَةُ بِالْمَكَارِهِ»، مکاره در اینجا یعنی مکروه و اموری که لذتی ندارند. حالا خود و خدا، ما نیم ساعت بایستیم و هشت رکعت نماز بخوانیم، مدام سرپا بایستیم؛ بعد دست‌هایمان را بلند کنیم و یکی دو دقیقه قنوت بخوانیم، بعد کمرمان را خم کنیم، مخصوصاً اگر نماز را آرام هم بخوانند، بعد به سجده و تشهد برویم؛ حالا اگر کمردرد هم داشته باشیم و دکتر بگوید ایستاده نخوان، نشسته نماز بخوان، با درد، با زانودرد، با پهلو درد، این چه لذتی دارد؟ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بینند که خدا بهشت را به همین نمازی پیچیده است که برای من لذتی ندارد. کی این بهشت از این پیچیدشده درمی‌آید؟ وقتی زمان زندگی من در دنیا تمام بشود و عمر کنار برود، از لابه‌لای نماز، روزه، حج، پول خرج کردن، عبادت و گریه‌های من، بهشت بیرون می‌آید.

آن وقت است که در عالم بزرخ که مؤمن تمام نعمت‌های بهشت بزرخی را می‌بیند، فرشتگان به او می‌گویند: وضع خوب است؟ می‌گوید: خیلی خوب است! می‌گویند: آرزویی داری؟ می‌گوید: بله! می‌گویند: چه آرزویی؟ می‌گوید: خدا من را به دنیا برگرداند. می‌گویند: دوباره برای چه به دنیا برگردی و در این شلوغی و ترافیک و خاک و خل و دود و دم بروی؟ می‌گوید: بروم و باز عبادت خدا را ادامه بدهم؛ چون آنجا بیشتر می‌فهمد که عبادت و توحید یعنی چه! چون پرده‌ها کنار رفته و بهشت از دل این عباداتی که روی بهشت پیچیده شده بود، باز شده است و تازه ارزش عبادات را لمس می‌کند.

جهنم، پیچیده به شهوت و لذت‌های نامشروع

و «الله اکبر» از پنج آیه قرآن که فریاد جهنمی‌ها را بیان می‌کند! یکی از این آیات را برایتان بخوانم؛ آنها بی که هفتاد-هشتاد سال عرق خوردن، کیف کردن؛ قمار کردن، لذت بردن؛ روابط نامشروع داشتن، لذت بردن؛ شهوت‌رانی کردن، لذت بردن؛ ربا خوردن و ثروت حرام اندوختن؛ چشم و گوش خود را آزاد داشتن و عروسی‌های مختلط داشتن، «فَإِنَّ النَّارَ مَحْفُوفَةً بِالشَّهْوَاتِ» جهنم پیچیده به لذت‌های نامشروع است و وقتی خدا این پارچه لذت‌ها را باز کند، از زیر ان آتش درآید و آن وقت است که دوزخیان در جهنم **﴿وَهُنَّ يَصْنَطِرُونَ فِي هَا﴾** (سورة، آیه ۳۷) با هرچه قدرت فریاد می‌زنند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا» ما را از این جهنم بیرون بیاور، خدایا ما را بیرون بیاور تا «تَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ» روشنان را را عوض بکنیم و اعمالی غیر از آنها بی انجام بدھیم که انجام می‌دادیم. جوابشان را می‌دهم: «أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُ» بهاندازهای که کسی بیدار بشود، من به شما عمر ندادم؟ «فَلُوْقُوا فَلَمَا لَلَّظَالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» این عذاب را بچشید که برای شما ستمکاران در این روزگار قیامت یک یار هم پیدا نمی‌شود و در جهنم بسته است، اصلاً راه بیرون رفتی برایتان وجود ندارد. این حرف یک انسان چشم‌دار درباره آنها بی ای است که اهل



جلسه اول / دو حقیقت نجات‌بخش بشر

توحید و عبادت هستند و نیز درباره آنهای است که اهل شرک، هواپرستی، بتپرستی و لذت‌گرایی هستند.

تا باز ببینیم قرآن چه مسائلی را در این موضوع مطرح کرده است؛ خدایا! عمر که مثل برق می‌گذرد، به حقیقت ابی عبدالله^ع لذت فهم معارف قرآن و روایات را به ما بچشان، حیف است بمیریم و خیلی نفهمیم!

خداوندا به فریاد دلم رس کس بی کس تویی من مانده بی کس
همه گویند طاهر کس نداره خدا یار منه چه حاجت کس

خداوند، نخستین روضه‌خوان ابی عبدالله^ع

برادرها و خواهرها! بیش از پنجاه سال است که آیه و روایت درباره ابی عبدالله^ع خوانده‌ام و کتاب دیده‌ام، ولی هنوز توانستم بفهمم وجود مقدس ابی عبدالله^ع چه مقام و عظمتی دارد؛ اگر بخواهید بدانید، باید شما را به اولین کسی ارجاع بدhem که برای ابی عبدالله^ع روضه خوانده است. تفسیر علی بن ابراهیم قمی که اوایل قرن چهارم نوشته شده، یعنی ۱۲۰۰ سال پیش، در جلد اول این تفسیر آمده است: اولین کسی که برای ابی عبدالله^ع روضه خوانده، وجود مقدس پروردگار و اولین مستمع hem جبرئیل است. بعد از اینکه جبرئیل روضه را شنید، خطاب رسید: برای اینکه توبه آدم قبول بشود، برو و این روضه را برایش بخوان تا شروع به گریه کند، من توبه‌اش را قبول می‌کنم. به او بگو: «صغریه یمیته العطش» بچه‌های کوچکش از تشنگی می‌میرند، «و کبیره جلدۀ مُنگِمش» برای اینکه لغت «منگمش» را معنی کنم، پوست ماهی وقتی از آب گرفته می‌شود، خیلی صاف و براق است؛ ولی وقتی در ماهی تابه سرخش می‌کنند، دیدید چطور جمع و خشک می‌شود؟ آدم hem از تشنگی پوست بدنشان خشک و جمع می‌شود، به آدم بگو کار تشنگی حسین من به جایی می‌رسد که هوا را به صورت دود می‌بینند.

جلسه دوم

طريق بهشت در تلاوت

قرآن

تحقیقت معنایی تلاوت

عشق امام حسین علیه السلام به تلاوت قرآن

یکی از بزرگترین عالمان، فقیهان و متکلمان گذشته ما شیخ مفید است که در دلان ورودی حرم حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهم السلام دفن است. در یکی از کتابهای معروفش که در دسترس است و بارها در ایران و عراق چاپ شده، نقل می‌کند که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در شب عاشورا فرمودند: «والله يعلم أني احب تلاوة كتابه»، خدا آگاه است، خبر دارد و می‌داند که من عاشق تلاوت قرآن او هستم.

تفقید مؤمنین به تلاوت قرآن

اگر در این جمله دقت کنید، درمی‌یابیم که حضرت نفرموده‌اند «والله يعلم اني احب قرائة كتابه»، بلکه فرموده‌اند: «يعلم اني احب تلاوة كتابه». دانشمندان قرآن‌شناسی که لغات قرآن را با زحمت فراوان بررسی کرده‌اند، درباره کلمه تلاوت نوشته‌اند: تلاوت معنای مرکبی دارد و ترکیبی از سه حقیقت خواندن، فهمیدن و عمل کردن است. در آیه صد و بیست و یکم سوره بقره می‌خوانیم (خیلی آیه فوق العاده‌ای است): «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقًّا تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»، آنهایی که کتاب خدا را آن‌گونه که شایسته است، تلاوت می‌کنند، مؤمن به کتاب خدا چنین کسانی هستند؛ یعنی بقیه را قبول ندارم که مؤمن به قرآن هستند. مؤمن مقید به این است که تلاوت داشته باشد؛ یعنی مؤمن به قرآن کسی است که هم می‌خواند، هم در مقام فهمیدن و هم در مقام عمل است.



فهم و درک معانی قرآن و عمل در حد ضرورت و نیاز

حالا ممکن است کسی بگوید ما کاسب هستیم یا اداری هستیم، کجا وقت داریم که قرآن را بفهمیم؟ اگر روزگاری این حرف را می‌زدند که ترجمه‌های دقیقی از قرآن در دسترس نبود، قابل قبول بود و می‌گفتیم حق با شمام است. شما وقت ندارید در حدی درس بخوانید که بتوانید قرآن را بفهمیم. جایی که نیاز دارید، از عالم بپرسید؛ حالا به همه قرآن که نیاز نداری، اما آنجایی که احساس می‌کنید باید به قرآن عمل بکنید، مثلاً شبیهه دارید کاری که می‌خواهید بکنید، حلال یا حرام است؛ پولی که می‌خواهید به دست بیاورید، مشروع یا نامشروع است؛ نمی‌دانید و نمی‌توانید از قرآن به دست بیاورید، بروید و بپرسید، خدا هم امر کرده است که بپرسید.

اما الان این حرف که من وقت تحصیل علم برای فهمیدن قرآن را ندارم، قابل قبول نیست؛ چون ترجمه‌های خوبی از قرآن برای توده مردم نوشته شده است و همه مردم در هر رده‌ای از سواد که باشند، می‌توانند به معانی قرآن کریم دسترسی داشته باشند. به قول امیر المؤمنین علیه السلام، روزی بیست آیه را بخوانند و معنی اش را در حدی بفهمند که لازم است عمل بکنند؛ یا اگر بیست آیه را وقت ندارند، به قول پیغمبر اکرم علیه السلام، ده آیه که وقت نمی‌خواهد، وقت می‌خواهد؟ ﴿سَمِّ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ۝ * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ لَهُ۝ هُدٰى لِّمُتَّقِينَ۝ * أَلَّذِينَ يَقْرَءُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَقِيمُونَ الْأَصْلَاحَ۝ وَ مِمَّا رَزَقَاهُمْ يَتَفَقَّهُونَ۝ * وَ أَلَّذِينَ يَقْرَئُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَيْهِرْ هُمْ يَوْقُنُونَ۝ * أُولُوكَ عَلَىٰ هُدٰى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولُوكَ هُمْ أَعْفَلُهُمْ﴾^۱. این چند آیه که وقت زیادی نمی‌خواهد!

طریق بهشت در فهم سی آیه قرآن

یا به قول حضرت باقر علیه السلام، ده آیه اول سوره مؤمنون را بفهم، ده آیه اول سوره معراج یا ده آیه وسط سوره معراج را بفهم، ده آیه وسط یا اوخر سوره فرقان را بفهم؛ این سی آیه را بفهم. این

جلسه دوم / طریق بهشت در تلاوت قرآن

اسلام کامل است و وقت نمی‌خواهد، تحصیل هم نمی‌خواندن، فهمیدن و عمل کردن که این طریق بهشت است. مرحوم طبرسی صاحب «مجمع‌البیان» روایت جالبی را نقل می‌کند و می‌گوید: وقتی این ده آیه اول سوره مؤمنون نازل شد، پیغمبر اکرم ﷺ مردم را جمع کردند و فرمودند: «ازلت علی عشر آیات» ده آیه بر من نازل شده است (اوّلین بار که نازل شد و می‌خواست نزول این ده آیه را اعلام بکند و آن را برای مردم خواند): **﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾** **﴿فَقَدْ أَفْلَحَ اللَّهُمَّ مَنْ هُنَّ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِشُونَ﴾**^۱ تا **﴿أُولَئِكَ هُنَّ الْوَارِثُونَ﴾** **﴿* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرَضَوْسَ هُنَّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾**^۲ هر کسی - مرد یا زن - به این ده آیه عمل کند، وارد بهشت می‌شود.

کتاب مجمع‌البیان، از کتب مصدری شیعه

این دیگر قول پیغمبر ﷺ است، ضمانت پیغمبر ﷺ است، تعهد پیغمبر ﷺ است. این ده آیه، هم مسائل اخلاقی اسلام، هم مسائل مالی اسلام، هم مسائل عبادی اسلام و هم پاداش و اجر این سه نوع مسئله را دارد. این معجزه قرآن است که مسائل مالی، مسائل اخلاقی و مسائل عبادی را گفته، پاداش آن را هم اعلام کرده است. کتابی هم که نقل کرده است، کتاب کمی نیست. کتاب «مجمع‌البیان» در قرن نهم در ده جلد نوشته شده است و این‌قدر این کتاب باعظمت است که حدود شصت سال پیش، مقداری کمتر یا بیشتر، بزرگ‌ترین مرجع تقلید اهل‌تسنن در مصر دستور داد تا این ده جلد در کشور مصر چاپ بشود و به دانشمندان اهل‌سنّت ارائه داد که بیینید شیعه از چه مایه علمی‌ای در تفسیر قرآن برخوردار است. این کتاب کمی نیست و از کتاب‌های مصدری شیعه است.

این کتاب ترجمه هم شده، ترجمهٔ خیلی خوبی هم شده است. حالا شاید شما حوصله نکنید که ترجمه‌اش را بخوانید، چون مفضل است؛ اما حوصله دارید ترجمه‌های درست و

۱. مؤمنون: ۲-۱.

۲. مؤمنون: ۱۰-۱۱.



صحیح و زیبای قرآن مجید را بخوانید. به فرموده پیغمبر ﷺ، روزی ده آیه، حالا هر گاه وقت کردید یا حوصله داشتید، بعد از نماز صبح، شب قبل از اینکه بخوابید، بعد از ظهر، در مغازه، بخوانید. قدیمی‌های ما این رسم را داشتند و من دیده بودم. قرآن‌های بزرگی که چاپ هند بود و ترجمه خوبی هم داشت، در مغازه داشتند. صبح که می‌رفتند و هنوز مشتری نیامده بود، قرآن را باز می‌کردند و می‌خواندند، ترجمه‌اش را هم می‌خوانند؛ در خانه هم می‌خوانند، مخصوصاً صبح‌ها در خانه‌ها با قرائت می‌خوانند که اهل خانه که خواب هستند، این صدای دل‌نواز قرآن کریم به گوش جانشان هم بخورد.

استفاده از فرصت‌ها در تلاوت و فهم قرآن

یادم هست بچه که بودم، شب‌های جمعه پدرم را به مهمانی دعوت می‌کردند و بیشتر هم نوبت را به پدرم می‌دادند. پدرم سه کلاس سواد مکتبی داشت، ولی همه کتاب‌ها را به خوبی می‌خواند؛ هم قرآن، هم کتاب‌های مرحوم مجلسی و هم کتاب‌های دیگر را می‌خواند. به او بیشتر نوبت می‌دادند (قبل از اینکه شام بدنهند) و به او می‌گفتند پنج صفحه «عین‌الحیات» را بخوان که یک کتاب اخلاقی درباره نصایح پیغمبر ﷺ به ابوذر غفاری است؛ یا می‌گفتند دو آیه بخوان و برای ما توضیح بده؛ یا اگر شب جمعه بود، می‌گفتند دعای کمیل بخوان و برای ما توضیح بده. خانواده‌ها یعنی مرد و زن و بچه‌ها این عادت را داشتند که در خانه‌ها با قرآن مجید، دعاها و نصایح پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام بار می‌آمدند. بیشتر مردم آن زمان هم مسجدی و هیئتی بودند، ولی دیگر تعطیل شد؛ لذا مسجدها و هیئت‌ها تا سی-چهل سال پیش پر جمعیت بود، اما الان اغلب مسجدها و هیئت‌ها پر نیست.

انسان، تحت تأثیر معنویات

در هر صورت، تا به قول قرآن مجید، وقتمن تمام نشده و فرصت از دست نرفته است، یک مقدار از وقتمن را برای کتاب خدا یعنی قرآن مجید قرار بدهیم. ده آیه را بخوانید، ترجمه‌اش را برای زن و بچه هم بخوانید؛ اگر هنر توضیح دادن هم داشته باشید، توضیح بدهید و اگر یک وقت زن و بچه گفتند حوصله‌اش را نداریم، با محبت ایجاد حوصله کنید؛ یعنی آدم باید



هنر داشته باشد که در زن و بچه ایجاد حوصله کند؛ البته ممکن است یک مقدار طول بکشد، اما انسان بالاخره تحت تأثیر مسائل معنوی قرار می‌گیرد و این‌طور نیست که روح انسان خیلی زود کشته بشود و قلبش هم خیلی زود بمیرد. آدم ممکن است پنجاه سال اهل گناه و غفلت باشد، ولی ممکن است قلبش نمیرد و چراغ روحش خاموش نشود.

مatab ای پارسا روی از گنهکار

گناهان گنهکاران خانواده‌ها که سنگین‌تر از فضیل عیاض نیست! مگر آن دزد قوی بسیار بسیار وحشتناک زمان هارون با یک آیه که نصف شب شنید، توبه نکرد و از عرفای بزرگ نشد؟ مگر معلم نفوس نشد؟ مگر صدھا نفر را تربیت نکرد؟ مگر ذوالون مصری که یک آدم سلطنت‌طلبی بود، توبه نکرد و معلم نفوس نشد؟ مگر اهل حال نشد؟ مگر مالک دینار یک لات خیلی قوی و یک چاقوکش زمان خودش نبود و به یک عارف فوق العاده تبدیل نشد؟ مگر معلم نفوس نشد و خیلی‌ها را تربیت نکرد که سالک الى الله شدند؟ یعنی اینهایی که در خانواده‌های ما یک‌خرده پرت‌وپلا هستند، خیلی بدتر از آنها هستند؟ خیلی بدتر از آنها که نیستند و فاصله‌شان خیلی با آنها زیاد است. اینها را راحت‌تر می‌شود درمان و معالجه کرد و به قول سعدی که از قول گنهکار به یک آدم خوب و متدين می‌گوید:

مatab ای پارسا روی از گنهکار به بخشانیدگی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار تو بر من چون جوانمردان گذر کن

اگر من مریض هستم، تو طبیبانه به من نگاه کن؛ غضب‌آمود به من نگاه نکن، با نفرت با من برخورد نکن! تو که مسجدی، مؤمن و امام حسینی هستی، از کجا می‌دانی اگر به من محبت کنی، من معالجه نشوم؟ از کجا می‌دانی اگر چند روز دنبال من را بگیری و من را یک‌بار در مجلس ابی عبدالله^{علیہ السلام} ببری، من علاج نشوم؟ مگر غیب می‌دانی که پیش خودت می‌گویی فایده‌ای ندارد؟ از کجا می‌گویی فایده‌ای ندارد؟ این «فایده‌ای ندارد» را باید یک پیغمبر بگوید که از عاقبت من خبر داشته باشد. خدا از عاقبت‌ها خبر دارد، امیرالمؤمنین^{علیہ السلام} می‌فرمایند: از گنهکار نالمید نباشید، اما نگفته‌اند از کدام گنهکار؟! فقط فرموده‌اند از گنهکار نالمید نباشید.

فرصت بازگشت و توبه برای همکان

من یازده-دوازده ساله بودم، در دهه عاشرها بغل دست یکی می‌نشستم و گریه می‌کردم؛ البته الان گریه‌کن‌هایی که داریم، نمونه‌شان در آن زمان کم و تک‌تک بودند. الان گریه‌کن خیلی فراوان داریم، ولی من بغل دست یک‌نفر می‌نشستم که مردم با گریه او گریه می‌کردند. جلسه‌ای بود که صبح برگزار می‌شد. آن زمانی که من در آن جلسه شرکت می‌کردم، عمر آن جلسه ۱۲۰ ساله بود و هنوز هم هست. آن وقت این آدم که همه با گریه‌اش گریه می‌کردند، آن روحانی هم که صحبت می‌کرد، بر منبر نمی‌رفت، می‌نشست و صحبت می‌کرد. این گریه‌کن روبروی آن روحانی می‌نشست و آن روحانی هم خیلی قوی روضه می‌خواند. این شخص که روبروی او بود، در روضه خواندن کمک می‌کرد. سواد نداشت، اما هنرمندانه یک چیزهایی می‌گفت که گاهی روحانی جلسه سنگین‌تر از خود این شخص گریه می‌کرد. این دو تا که به هم می‌افتدند، جلسه را بهم می‌ریختند. این گریه‌کن قبل از اینکه با مجالس ابی عبدالله^{علیه السلام} آشنا بشود، در لاتی و بدزبانی و مشت بلند کردن به روی افراد نمونه نداشت؛ یعنی من نمی‌توانم بگویم لات بود، باید بگویم خیلی لات بودا ولی توبه کرد و بعد از مرگش هم او را به قم برند و دفن کردند. الان خیلی‌ها که او را می‌شناسند، بر سر قبرش می‌روند و از پروردگار طلب حاجت می‌کنند و حاجتشان هم برآورده می‌شود.

انبیاء، مُبَشِّرین و مُنذِرین گنهکاران

افراد از کجا می‌دانند که من توبه نمی‌کنم؟ از کجا می‌دانند که من بد خوب نمی‌شوم؟ پس خدا انبیا را برای چه فرستاد؟ انبیا را برای من و شما نفرستاده است، من و شما که خوب هستیم! خیلی آیه جالب است، خدا می‌گوید: **﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾**^۱، انبیا را فرستادم تا به گنهکاران مژده بدهند که ای گنهکاران من، درصورتی که شما خواسته‌های من را قبول بکنید، بهشت را برای شما قرار داده‌ام و درصورتی که در این گناهاتان بمانید، نمی‌گوید شما را به جهنم می‌برم، ولی اخطار می‌کند که به خطر دچار



جلسه دوم / طریق بهشت در تلاوت قرآن

می‌شوید. «مندرین» یعنی به انبیا گفتم که به کافران، مجرمان و مشرکان هشدار بدهید که با این عقاید و اخلاق و اعمالی که دارید، عاقبت خوشی در انتظارتان نیست؛ بنابراین انبیا اول برای بدھا مبعوث به رسالت شدند.

طریقه هدایت مردم به سبک دینی

فرصت توبه به لشکریان ابن سعد

وجود مبارک ابی عبدالله^{علیه السلام} بعد از نماز صبح روز عاشورا به این ۷۲ نفر فرمودند: به یک نفر از شما حق انداختن یک تیر را به لشکر عمر سعد نمی‌دهم و اجازه شروع جنگ ندارید. با آنها حرف می‌زنیم، اگر توبه کردند، جزو ما می‌شوند و جنگی نداریم؛ اما اگر توبه نکردند، ما شهید می‌شویم و آنها مجرم می‌مانند و اهل جهنم می‌شوند. این روش اسلام برای هدایت مردم است.

گریه امیر المؤمنین^{علیه السلام} بر کشته شدگان جمل

جنگ جمل هنوز شروع نشده بود که امیر المؤمنین^{علیه السلام} فرمودند: یک نفر را می‌خواهم که برود و با این لشکر و طلحه و زبیر حرف بزند. جوانی به نام هاشم مقال که خیلی جوان باحال و بانشاطی بود، به امیر المؤمنین^{علیه السلام} گفت: علی جان! مسئولیت حرف زدن با اینها را به من بده. فرمودند: من حرفی ندارم که بروی و امر به معروف و نهی از منکر کنی و حرف خدا را به اینها بزنی، اما زنده برنمی‌گردد. گفت (جوان هم بود، جوانی که ما می‌گوییم هزار آرزو دارد؛ حالا یا زن داشت یا می‌خواهد زن بگیرد، عروسی کند و خانه‌ای برای خودش سرپا کند و بچه‌دار بشود): علی جان! من از جانب تو به نمایندگی بروم که قرآن را برای اینها بخوانم و اینها توبه کنند، من زنده برنمی‌گردم؟ فرمودند: نه، زنده برنمی‌گردد. گفت: علی جان! عجب خبری به من می‌دهی.

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
تو اجازه بده که من بروم؛ امام فرمودند برو، رفت و شهید شد. امیر المؤمنین^{علیه السلام} به لشکر خودشان فرمودند: من قصد شروع جنگ را نداشتم و می‌خواستم اول با قرآن، زبان خوش و

زندگی توحیدی

امربه معروف و نهی از منکر با اینها حرف بزنم که اینها به جهنم نرونده؛ اما خودشان گوش ندادند و آنها جنگ را شروع کردند. حالا جنگ شروع شد، بعد هم آتش جنگ خواهد و ارتش جمل شکست خورد. امیرالمؤمنین علیه السلام به دوستشان فرمودند: برویم و در کار کشته‌های دشمن قدم بزنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام برخلاف تمام فرماندهان جنگ دنیا -این را دقت کنید- نه اجازه داد که شیرینی پخش کنند، نه طاق نصرت بزنند، نه نقل بپاشند و نه چراغانی کنند! امیرالمؤمنین علیه السلام کنار کشته‌های دشمن آمدند و زارزار با صدای بلند شروع به گریه کردند. به ایشان گفتند: علی جان! کسی را در اینها داشتی که داغش برای تو سنجین بود؟ فرمودند: نه برای همه کشته‌های دشمن گریه می‌کنم؛ اینها با بودن من کنار در بهشت بودند و به بهشت نرفتند، به جهنم رفتند و دلم می‌سوزد. ما چینی امامی داریم! همین گریه را ابی عبدالله علیه السلام در روز عاشورا کرد. گنهکار به اختیار خودش به جهنم می‌رود و علی علیه السلام گریه می‌کند، خیلی عجیب است! دشمن به اختیار خودش به جهنم می‌رود و حسین گریه می‌کند که چرا به جهنم می‌رود؟

حکایت نخبه‌های بنی اسرائیل و موسی علیه السلام

در قرآن هم چنین داستانی را خوانده‌اید، اما یادتان نیست. هفتاد نفر از نخبه‌های درجه یک بنی اسرائیل و از آن نمره یک‌ها، متدين‌ها و بالا بالاهای ايماني با موسی علیه السلام به کوه طور آمدند که صدای خدا را بشنوند. آنها درخواست کردند که خودشان صدای پروردگار را شنیدند، بعد که تمام شد، موسی علیه السلام گفت: برگردیم تا به بقیه بنی اسرائیل و آن هفتاد هزار نفر خبر بدھیم که ما صدای خدا را شنیده‌ایم. گفتند: نمی‌آییم! موسی علیه السلام گفت: چرا نمی‌آیید؟ گفتند: تا خود خدا را با چشم نبینیم، نمی‌آییم. ای داد بیداد! این دیگر چه تقاضایی است؟ آخر چشم ما دو تا بادام کوچولوی محدود است و پروردگار بی‌نهایت است، ذاتش هم که جسم نیست و چشم فقط توان دیدن اجسام را دارد؛ بعد هم میدان دید چشم محدود و ذات نامحدود است، آن هم ذاتی که جسم و قابل دیدن نیست. هرچه موسی علیه السلام با محبت اصرار کرد که خدا دیدنی نیست، گفتند ما باید ببینیم تا باورش کنیم. گفت: خدایا! چه کار کنم؟ خطاب رسید: کنار بکش. موسی علیه السلام کنار کشید، خدا یک ساعقه زد و



جلسه دوم / طریق بهشت در تلاوت قرآن

همه را خاکستر کرد که برای چه اصرار به خواسته نامعقول دارید؟! حالا اینها خاکستر شدند، موسی گفت: خدایا! من نمی‌روم. خدا فرمود: تو چرا نمی‌روم؟ گفت: بنی‌اسرائیل یقئه مرا می‌گیرند و می‌گویند تو این هفتاد نفر را بردی و به کشتن دادی، زن‌ها بیوه و بچه‌ها یتیم شدند. تو که این بنی‌اسرائیل را می‌دانی. خطاب رسید: موسی، آنها را زنده می‌کنم که تو را ناراحت نکنم.

قوی‌ترین تلنگر با نور ابی عبد‌الله علی‌الله

مردم مسجدی و هیئتی از کجا می‌دانند که گنهکار در خانه یا محله هدایت نمی‌شود؟ قرآن که این‌همه آیه برای توبه دارد و یک باب عظیمی در روایات در باب توبه داریم؛ بعد هم خدا مایه فطرت، مایه عقل، مایه نفس لواحه را به همه بندگانش داده است که اگر آدم اینها را هنرمندانه تلنگر بزند، از خواب بیدار می‌شود؛ مخصوصاً اگر این تلنگر همراه با نور ابی عبد‌الله علی‌الله باشد، این بیداری سریع است؛ چون این تلنگر همراه با این نور قوی‌ترین تلنگر است، این زخم تمام تارهای وجودی انسان را به صدا در می‌آورد.

کلام آخر؛ کجاید ای هواداران، بیندید محمل زینب علی‌الله

دو کلمه هم طبق رسم مجالس هزار ساله‌مان از قول زینب کبری علی‌الله بشنوید:

و گر شوری کنم یک‌جا بسوزد	اگر آهی کشم دریا بسوزد
میان انجمن پیدا بسوزد	کنم هرچند پنهان آتش جان
اگر پنهان و گر پیدا بسوزد	بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم
بهل تا من در این سودا بسوزد	خوشم با سوختن در آتش عشق
بیا تا بی من و بی ما بسوزد	نه من ماند نه ما ماند چو آین
ورق را سر به سر یک‌جا بسوزد	ز سوز دل اگر حرفی نویسم
تجلى بیشتر کن تا بسوزد	حسین من بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم

شعله این آتشِ دل در روز یازدهم همه عالم را گرفت؛ تا جایی که امام صادق علی‌الله می‌فرمایند:
عمه جان! تمام ملائكة عالم از وضع تو تعجب کردند. فقط بهصورت زبان حال برایتان بگوییم:



زندگی توحیدی

حسین من، حسین من! نمی‌خواهم هم‌سفر عمر سعد باشم، نمی‌خواهم هم‌سفر شمر و خولی باشم، نمی‌خواهم با این لشکر هم‌سفر باشم. می‌خواهم در کنار بدن قطعه قطعه تو بمانم و این قدر گریه کنم تا بمیرم.

برخیز صباح، شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
تو در مدینه و مکه با قمر بنی‌هاشم علیهم السلام زیر بغل من را گرفتید و سوارم کردید، اکبر و قاسم
برای من رکاب گرفتند؛ کجا یید ای هواداران، ببندید محمول زینب علیها السلام.



جلسہ سوم

کمال قیامت انسان در

مقام توحید

غفلت از پروردگار عالم با تکیه بر معبدان باطل

بر باد رفتن ارزش‌های دینی

ستمگران معبدان باطلی را در طول تاریخ به مردم تحمیل کردند و آن معبدهای باطل را بر ضد پروردگار به باور مردم دادند که مردم، ملت‌ها و جامعه‌ها، پروردگار عالم را کاملاً فراموش کنند و از وجود مقدس، عنایات، الطاف، احسان‌ها و نعمت‌های او غافل بشوند. در نتیجه، کارگر و بردۀ ستمگران بشوند و ستمگران بتوانند از ملت‌ها و جوامع بهره‌کشی کنند. حکومت، دولت و قدرت این ستمگران بدون چنین نیروهای جاهم، غافل و بی‌خبری برپا نمی‌شد و خواسته‌هایشان به کرسی نمی‌نشست. تمام ارزش‌های مردم در چنین غوغایی به باد می‌رفت و مردم دنیا و آخرتشان را بدون اینکه حالی‌شان بشود و بفهمند، از دست می‌دادند و با این‌همه زخمی که می‌خوردنده، دردشان نمی‌آمد.

کار بسیار مشکل انبیای الهی

بیدار کردن، درمان و علاج مردم، کار بسیار مشکلی برای انبیای الهی بود که به مردم بفهمانند شما استثمار و استعمار شده‌اید، اندیشهٔ شما را از کار انداخته‌اند، روح شما را به اسارت گرفته‌اند و چراغ عقلتان را خاموش کرده‌اند. ده خانواده در این چراگاه مادیت می‌چرند و شما آنها را تأمین می‌کنید، به دستور آنها مردم را می‌کشید و مال مردم را غارت



می‌کنید، چیزی هم گیر خودتان نمی‌آید. در حقیقت، شما یک حقوق‌بگیر هستید و نه دنیایی نصیب شماست، نه آخرتی. مردم به این راحتی باور نمی‌کردند.

سفیهان روزگار کنونی

حالا در زمان خودتان فرض کنید که یک آدم آگاه و الهی به سران دولت و ارتش وها بگوید فکر شما را خاموش کرده‌اند و روحتان را به اسارت گرفته‌اند. برای لذت‌های شهوانی یک خانواده چند هزار نفری و غارت کردن یک‌مشت زن و مرد به قول قرآن «سفیه»، هر روز شما را وادار می‌کنند تا یمن بروید و یک‌مشت بچه صغیر و کوچک و جوان و زن و مرد را آتش بزنید، قطعه قطعه کنید و سر بُرج هم یک حقوق بخور و نمیر به شما می‌دهند. دنیا که ندارید، آخرت هم ندارید! به این راحتی باور می‌کنند که اسیرند؟ به این راحتی باور می‌کنند که چراغ فکرشان را خاموش کرده‌اند؟ به این راحتی باور می‌کنند که فرهنگ شیطان‌پرستی، هوایپرستی و فرهنگ شرک را به آنها تحمیل کرده‌اند؟ آنها می‌خندند و آن انسان آگاه الهی را مسخره می‌کنند.

دعوت به توحید، حرف تمام انبیا

زندگی برای انبیای الهی خیلی سخت بود؛ مسن‌ترین آنها ۹۵۰ سال، یعنی ده قرن عمر داشت و در این ده قرن، طبق صریح آیات قرآن کریم، هم در پنهان و هم در آشکار، هم شب و هم روز برای بیداری مردم کوشید؛ هم روز از دست مردم کتک مفصلی خورد و هم شب. حق گفت، دل سوزاند و رنج کشید. کلاً تعداد آنها بی‌که در این ده قرن بیدار شدند، به نود نفر نرسید. این سختی کار انبیا بود. انبیا چه می‌گفتند؟ حرف انبیای خدا همین بود که در ابتدای یکی از آیات سوره مبارکه حج مطرح است: «**فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَّا لِهٗ وَّا حَدُّ**»،^۱ معبد واقعی یک‌دانه است و این معبد‌هایی که برای شما عالم کرده‌اند، به صورت بت‌های بی‌جان و با نام‌گذاری‌های مختلف است. قرآن مجید اسم بعضی‌هایشان را آورده: «نصر»، «یعقوب»، «لات» و اسم خیلی‌هایشان هم در روایات آمده است.



فرهنگ‌سازی متولیان بتکدها

بتهای بی‌جان، بتهایی که خود متولیان بتکدها، یعنی ستمگران، بر عقل و روح و انسانیت مردم تراشیده بودند و در کنار این بتها هم فرهنگ‌سازی کرده بودند؛ فرهنگ نذر و نیاز یا فرهنگ آداب و رسوم؛ اگر این نذر را بکنید، دختردار یا پسردار می‌شوید، زراعت‌تان رشد می‌کند، آب رودخانه‌ها فراوان می‌شود؛ یعنی کار را در ذهن مردم از دست خدا گرفته بودند و به بتها داده بودند و کاری کرده بودند که خدا در زندگی حذف بشود؛ چون اگر خدا در زندگی حاکم بود، میدانی برای ستمگران و فرهنگ بت‌سازان باقی نمی‌ماند. دیگر میدانی برای بتهای زنده‌ای مثل فرعون، نمرود و شداد، باقی نمی‌ماند. آنها پروردگار عالم را حذف کردند که میدان در دست خودشان باشد.

زمینه‌سازی بت‌ها و متولیان آن برای میدان یافتن بت درون

این بتها، فرهنگ بت‌ها و متولیان بت‌ها حاکم بر مردم بودند. از آن طرف هم این بتها زمینه‌ساز شده بودند که بت درون بت هوا- هم میدان گسترده‌ای پیدا بکند. خداوند متعال کراراً در سوره‌های متعدد قرآن مجید از این بت اسم برده است. من در نوشه‌های حکمای الهی دیدم که هوا را خیلی زیبا معنی کرده‌اند. **﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هُوَ أَهُوَ﴾**.^۱ «الله» یعنی معبد و «هوا» یعنی مجموعه خواسته‌های نامشروع و نامعقول؛ یعنی مجموعه خواسته‌هایی که ضد خواسته‌های پروردگار است و به عبارت ساده‌تر، می‌خواهم آزاد؛ می‌خواهم، از هر راهی که می‌خواهد باشد! حق هر کسی را که می‌خواهد پایمال بکند، می‌خواهم.

معده «می‌خواهم» به وسعت معده جهنم

این «می‌خواهم» به قول قرآن کریم، معده‌ای مثل معده جهنم دارد و سیر نمی‌شود. در قرآن مجید می‌خوانیم که تمام کافران، مشرکان و منافقان تاریخ را که پروردگار در قیامت در جهنم می‌ریزد، آن‌هم هفت طبقه که ما نمی‌دانیم جغرافیای این هفت طبقه چقدر هست و

۱. فرقان: ۴۳.

نمی‌دانیم تعداد آدمهای بد عالم چقدر است. **﴿وَلَقَدْ ذَرَنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنْ أَلْجِنٍ وَالْأَنْسِ﴾**^۱ خیلی از آیات قرآن هم با لغت «اکثر» آمده، ولی برای بهشتیان با لغت اکثر در هیچ جای قرآن نیامده است. خدا این همه را در جهنم می‌ریزد که هفت طبقه هم هست و اسم‌های مختلف هم دارد که همه در قرآن است. بعد از اینکه خدا جن و انس را در این هفت طبقه ریخت که ما تعدادش را نمی‌دانیم؛ قabil از زمان آدم^{علیه السلام} نفر اول است تا آن آخرین نفر، حالا دیگر هیچ کس نمانده است، خود پروردگار به جهنم می‌گوید: **﴿هَلِ إِمْتَلَاتٌ﴾**^۲ سیر و پُر شدی؟ جهنم به پروردگار می‌گوید: **﴿هَلْ مِنْ مَزِيلٍ﴾** هنوز پر نشده‌ام، آیا باز هم داری؟ یک نفر با هزار میلیارد دلار دزدی در روز روشن سیر شدی؟ نه؛ با دوهزار دلار سیر شدی؟ نه؛ با چند میلیارد دلار سیر شدی؟ نه؛ با بردن مال یک مملکت سیر شدی؟ نه؛ با بردن مال خاور میانه سیر شدی؟ نه؛ با بردن مال همه آفریقا سیر شدی؟ نه؛ این هوا به جای خاست.

توحید یعنی اسقاط الاضافات

حرص و طمع انسان با حذف پروردگار

انبیا گفتند: **«فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»**، معبد حق یک دانه است و من اگر این معبد حق را قبول بکنم، با یک لقمه نان حلال سیر هستم و اصلاً بدنیال مال کس دیگری نیستم؛ چون نمی‌خواهم و سیر هستم. با یک زن حلال سیر هستم و بدنیال ناموس کس دیگری نیستم؛ چون نمی‌خواهم و سیر هستم، یعنی میل ندارم. با یک صندلی حق خودم سیر هستم؛ چون نمی‌خواهم و میل ندارم. این نتیجه توحید است.

توحید یعنی «اسقاط الاضافات»، ولی آدمی که پروردگار عالم را حذف بکند و به جای او معبد باطل را قرار بدهد، از هیچ چیزی سیری پیدا نمی‌کند. زورش نمی‌رسد که مال هشتاد میلیون را ببلعد، مال هشتاد میلیون را ببلعد، مال هشتاد میلیارد را ببلعد، زورش



.۱. اعراف: ۱۷۹.

.۲. ق: ۳۰.

نمی‌رسد ستارگان آسمان را هم ببلعد؛ زورش نمی‌رسد، و گرنه اگر زورش برسد، آسمان‌ها را هم می‌بلعد. به مأموران خبیث بی‌عقل بی‌فکرش می‌گوید برجی بسازید و تا جایی که ارتفاعش امکان دارد، بالا ببرید که با تیر و کمان قوی بالا بروم و تیراندازی بکنم و این خدای آسمان را بکشم، شر او را بکنم و بروند. قانع و راحت نیست.

قناعت و شکرگزاری اهل توحید

اما آن که اهل توحید است، قانع است. این حال پیغمبر ﷺ است که برایتان می‌گوییم؛ روز گرسنگی که گاهی سه روز سه روز در مدینه نان خالی به دستش نمی‌رسید و وضع اقتصاد مدینه خیلی خراب بود. سه شبانه‌روز هیچ چیزی نبود و فقط آب خالی بود؛ نه تنها خودش، بلکه یک‌دانه دختر را که شوهر داده بود، دامادش و دو نوه‌اش هم گاهی سه‌روز سه‌روز گرسنه بودند. نوه است دیگر! شما نوه ندارید؟ یک روز که گرسنه باشد، به شما نمی‌گوید بابا، غذا می‌خواهم! چه می‌شود؟ اما نه علی ﷺ و نه فاطمه ؓ نمی‌گذارند بچه‌ها به پیغمبر ﷺ خبر بدھند که گرسنه هستیم. جوری اینها را نگه می‌دارند تا پیغمبر ﷺ آزرده نشود. آنها هم سه‌روز سه‌روز چیزی گیرشان نمی‌آید. توحید آدم را قانع نگه می‌دارد و به او می‌گوید زندگی فقط این دنیا نیست؛ توحید به آدم می‌گوید اگر در دنیا بلایی هم سرت می‌آید، «ذلک بلاء و مکروه قلیل مکثه یسیر بقاوه قصیر مدتة»؛ توحید به آدم می‌گوید اگر سه روز غذا گیر تو نیامد، وقتی در برابرش صبر می‌کنی، نعمت‌های بی‌نهایتی در ابد برای تو قرار می‌دهند. حالا در این سه شبانه‌روز گرسنگی که فقط آب گیر او می‌آید، می‌گوید: «الحمد لله على كل حال». روز چهارم که یک نان خالی می‌خورد، می‌گوید: «الحمد لله رب العالمين».

سروری بر همه عالم با پذیرش توحید

اصلاً چشم او به‌دبیال حق کس دیگری نیست و با توحید سیر است؛ جانش سیر است، عقلش سیر است، روحش سیر است، انسانیتش سیر است، با توحید آقاست، با توحید شریف است، با توحید بزرگوار است. این جنس دوپا بی‌توحید، دزد است؛ بی‌توحید اختلاس‌چی

است؛ بی توحید بی صبر است؛ قرآن می گوید بی توحید جزوع است؛ بی توحید هلوع است؛ بی توحید ظالم است؛ بی توحید قاتل است؛ بی توحید فاسق است؛ بی توحید مجرم است؛ بی توحید گنهکار است؛ بی توحید مخالف با حق است.

با توحید نوکر هیچ کس نیست و آقای همه عالم است؛ اگر هم بخواهد با توحید نوکری قبول بکند، این قدر زیبا نوکری قبول می کند که آن نوکری تازه تاج شاهان عالم است. اعلامی می کند که این اعلامش ماندگار می شود؛ «امیری حسین و نعم الامیر»، اگر بنا به انتخاب نوکری باشد، این نوکری را انتخاب می کند که آقایی بر همه عالم است. عقل دارد! روبروی او سی هزار نفر انتخاب نوکری کردند، البته نوکر شهوت یک شامی پست و یک سگ باز شدند؛ اما این یکنفر با چهره سیاهش نوکری یکی را قبول کرده است که وقتی از اسب می افتد، آقای او از اسب پایین می آید و صورتش را روی صورتش می گذارد؛ یعنی می گوید اینجا نوکری و آقایی مطرح نیست و من و تو یکی هستیم. تو اسمش را نوکری گذاشته‌ای، اما دو تایی مان آقا هستیم. تو اسمش را روی حساب افتخار، نوکری گذاشته‌ای؛ ولی دو تایی مان آقا هستیم و هر دو آقای دنیا و آخرت هستیم.

با درد بسازند مردان راه حق

«التوحيد اسقاط الاضافات»؛ آدم در مقام توحید اصلاً گرسنه گناه، گرسنه حق دیگران، گرسنه ظلم، گرسنه جرم، گرسنه معصیت و گرسنه غارتگری نخواهد شد و به حلال خدا قانع است. به صدق، درستی، شرافت، کرامت، خوبی‌ها و ارزش‌ها قناعت کامل دارد. راحت هم هست، گاهی درد هم می کشد و می گوید محبوب من، این جوری خواسته است.

از درد منالید که مردان ره حق با درد بسازند و نخواهنددوا را

اهل گله نیستند؛ نه اینکه دوا نمی خورند، اشتباه نشود؛ یعنی اهل شکایت نیستند. دکتر می روند، اما هیچ وقت به خدا نمی گویند چرا این جوری شد؟ مگر ما نماز نمی خوانیم، مگر ما روزه نمی گیریم، مگر ما برای امام حسین علیه السلام گریه نمی کنیم، مگر ما به کربلا نیامدیم، پس چرا به ما نگاه نمی کنی؟ اصلاً این حرف‌ها را نمی زنند و خیلی آقا هستند! در درد هم آقا هستند؛ مگر ندیدید مولایشان شمشیر زهردار می خورد و همه بدنش را می گیرد، زیباترین



حرف را در آن درد می‌زند و می‌گوید: «فُزْتُ وَ رَبُ الْكَعْبَةِ»؛ اما چرا این جوری شد نه! خوب شد که این جوری شد، چرا ندارد. این دردها دروازه ورود به رحمت خداست، دروازه ورود به مغفرت خداست، دروازه ورود به لطف پروردگار است. شما حالا حوصله خواندن روایات را ندارید؛ روایات باب بیماران مؤمن را بخوانید، آدم کیف می‌کند! بیمار افتاده است؛ حالا یا سلطان دارد یا سل دارد یا جراحی کرده‌اند یا عضوی را بریده‌اند و به خودش می‌پیچد، ناله می‌کند و درد دارد، شب هم درد بیشتر است و آخر می‌گوید، فریاد می‌کشد؛ به نویسنده‌گان پرونده‌اش خطاب می‌رسد: تمام ناله‌هایش را تسیح و ذکر بنویسید.

گریه‌ای از سر شوق به خداوند، نه خوف جهنم

عیسیٰ بن مریم علیهم السلام به پروردگار عالم گفت: خدایا می‌خواهم تو را خصوصی بینم، دیدار دیدار معنوی است، دیدار جسمی که نیست همه می‌دانیم. چه روایات باحالی! آدم گوش‌های خلوتی پیدا کند و عین شعیب علیه السلام دو ساعت از شوق خدا گریه کند؛ گریه که همیشه نباید از خوف باشد. مرحوم نراقی نوشه است: این قدر شعیب علیه السلام، پدرزن موسی علیه السلام، از شوق گریه کرد که دیگر چشمش نمی‌دید. خودش پیغمبر بود، دامادش هم پیغمبر اولوالعزم شد، این قدر در مدین گریه کرد که کور شد. خدا صد درصد چشمش را سالم کرد. حالا ما به دکتر می‌رویم و چشمان را با این علوم جدید درست می‌کنند و لنز می‌گذارند، حسابی می‌بینیم؛ عین روزی که از مادر بدنسی آمدہ‌ایم، چشمش درست شد، دوباره یک سال شروع به گریه کرد؛ گریه، گریه، گریه، تا چشم دوباره کور شد. در قرآن هم که خوانده‌اید یعقوب علیه السلام چهل سال گریه کرد، «وَأَيَصَّتَ عَيْنَاهُ»^۱، سفیدی چشم ماند و سیاهی از بین رفت.

دوباره شعیب علیه السلام کور شد و خدا برای بار دوم دوباره چشمش را به او داد. دوباره گریه و دوباره سومین بار کور شد؛ دوباره چشمش را به او داد. خطاب رسید: بندۀ من! یقین بدان که تو را به جهنم نمی‌برم و درهای بهشت هم به روی تو باز است؛ چرا این قدر گریه می‌کنی؟ گفت: من به خاطر جهنم گریه نمی‌کنم، برای شوق بهشت هم گریه نمی‌کنم و



عاشق خودت هستم، بی قرار هستم و گریه من گریه بی قراری است. همیشه که آدم نباید از ترس گریه کند، گاهی هم نصف شب یک غلتی در رختخواب می زنید، دو قطره اشک عاشقانه هم بریزید. آدم گاهی هم باید از عشق معشوق گریه بکند، گاهی هم گوشة خلوت شعرهای خیلی خوبی داریم. در احوالات مرحوم فیض کاشانی نوشته‌اند: نصف شب - حالا یا خودش یا یکی که صدای خوبی داشت - صدا می‌زد و می‌گفت: بغل دستم بنشین، من نماز شب می‌خوانم و تو بخوان تا من با صدای تو گریه کنم. یکی بخواند، خود آدم بخواند.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دیگر یاد نداد است ادم

دست حاجت چو برجی پیش خداوندی بر

قرآن می‌گوید: «**فُلِّ اللَّهِ تُورُّ ذَرْهُرٍ**»،^۱ فقط بگو خدا و بقیه را دور بریز؛ چون بقیه‌ای نیست. انبیا می‌خواستند «**فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ**» را به مردم حالی کنند. کامل این شعار را این است: «لا اله الا الله»، هیچ معبدی وجود ندارد و اینهایی که آنگ معبد به آن زده‌اید، دروغ است و معبد نیستند؛ بلکه خنجر به پیکر دنیا و آخرتتان هستند. چه بت‌های بی‌جان، چه بت‌های جاندار و چه بت‌هوا، همه قاتل هستند و معبد نیستند. معبد یکدانه است که آن هم اگر می‌خواهد بشناسید چه نقشی در زندگی‌تان دارد، یکبار این دعای جوشان کبیر را بفهمید. اوصاف معبد واقعی اینهاست.

رحمیم است، کریم است، عفو است، لطیف است، طبیب است، محسن است، غفور است، ودود است؛ تو که می‌خواهی دست حاجت دراز بکنی، پیش کدام بت؟ بت چه کار می‌تواند بکند؟ اگر همین مملکت ما و دولت و ملت، همه با هم در همین مشکلات، دست به طرف معبد حق بلند بکنند، اگر کل مشکلات حل نشد. «**لَيْسَ اللَّهُ أَنْ تُؤْلُوا وُجُوهَكُمْ قِيلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ؟**»^۲ چرا این قدر به‌دبال شرق و غرب می‌دوید؟ از اواخر دولت صفویه تا



حالا به دنبال شرق و غرب دویده‌اید، تا حالا چه گلی به سرтан ریخته‌اند؟ در این چهارصد
سال چه کاری کرده‌اند؟ کم زیر پایتان نعمت ریخته‌ام؟
دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان

هیچ خواهنه نرفت از در او بی مقصود

به داده‌ای خطاب کرد: ای پیغمبر من! از زمانی که موجودات را خلق کرده‌ام تا حالا که با
تو حرف می‌زنم، سراغ داری که کسی به در خانه من آمده باشد و دست رد به سینه‌اش
زده باشم؟ مردم از خدا دور هستند و خدا را نمی‌شناسند، با او خوب تا نمی‌کنند و نمکش
را می‌خورند، حقش را به جا نمی‌آورند. خدای خوبی خیلی است!

نوای «یا غیاث المُسْتَغْشِیْنَ» در گودال قتلگاه

شب جمعه است، راهم به شام نمی‌افتد؛ شب جمعه است، راهم به کربلا می‌افتد؛ «فَبِعَزَّتِكَ
یا سَيِّدِی وَ مَوْلَایِ اَقْسِمْ صادقاً لَئِنْ تَرْكَتَنِی ناطقاً لَا ضَجَّنَ إِلَيْکَ بَيْنَ أَهْلِهَا صَحِحَ الْأَمْلِينَ
وَ لَا صُرُخَنَ إِلَيْکَ صُرَاخَ الْمَسْتَصْرِحِينَ وَ لَا يَكِنَ عَلَيْکَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لَا تَدِينَکَ أَيْنَ
كُنْتَ يَا وَلَیَ الْمُؤْمِنِیْنَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِینَ»؛ حالا گوش خود را کنار گودال بگیر: «یا
غیاث المُسْتَغْشِیْنَ».

ای شمر بِپُر از تن سر من سیلی تو مزن بر دختر من
با پیکر چاک آن شه بِر خاک می‌گفت که «لامعبود سواک»

مناجات می‌کرد که صدای خواهر را شنید: حسین من، یکبار دیگر با من حرف بزن، ولی
مهلت حرف زدن به او ندادند و سواره و پیاده در گودال ریختند.

جلسه چهارم

رہی از اسارت شیطان در سایه سار

پذیرش توحید

مأموریت سخت انسایی الٰی

آتش دوزخ، پیامد پذیرش دعوت معبودهای باطل

شنیدید همهٔ انبیا خدا براساس مأموریتی که از سوی پروردگار مهربان داشتند، مردم را به توحید و نفی همهٔ معبودهای ساختگی و باطل دعوت می‌کردند؛ چه معبودهای درونی، چه معبودهای بیرونی، معبودهایی بودند که دعوتی جز به فساد و دعوتی جز بهسوی آتش دوزخ نداشتند؛ البته هیچ‌کدام آنها به صورت آشکار به ملت‌ها نمی‌گفتند که ما شما را بهسوی آتش دوزخ دعوت می‌کنیم، شما هم دعوت ما را با عشق و همت بپذیرید. اینکه قرآن مجید می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَذْغُونَ إِلَى الَّذِي أَنْهَا»^۱، معنی اش این است که نتیجهٔ دعوت آنها بهسوی آتش دوزخ است و دعوتشان هم در دنیا بهسوی فساد است.

کار معبودهای ساختگی، زیبا جلوه دادن زشتی‌ها

در آیات متعددی از سوره مبارکهٔ بقره می‌فرماید: این معبودها شما را به فساد اقتصادی و حرام‌خوری از همهٔ نوع آن دعوت می‌کند و به‌گونه‌ای هم زمینه را فراهم می‌آورند که حرام‌خوری برای شما آسان باشد، سنگین نباشد. قرآن کتاب عجیبی است! «زُينَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»^۲، تمام زشتی‌ها را پیش شما آرایش می‌دهند، زیبا و خوب جلوه می‌دهند و کاری



می‌کنند که به شما بقبولانند اگر مسیر را ادامه ندهید، زندگی‌تان نمی‌چرخد؛ اگر وارد ربا نشوید، اگر وارد رشوه نشوید، اگر وارد زد و بند نشوید، اگر تو نخوری دیگری می‌خورد، اگر تو نبری دیگری می‌برد؛ اگر نبری، می‌خواهی سختی زن و بچهات را چه کار بکنی؟ «زین لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»، یعنی روی روان شما کار می‌کند و انحراف روانی برایتان ایجاد می‌کند.

دعوت خداوند به دو حقیقت

توبه، لازمه آمرزش

دعوت خدا بهسوی دو حقیقت است: **«وَاللَّهُ يَدْعُ عَوَالِيَ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ»**^۱، خدا شما را به بهشت و به آمرزش دعوت می‌کند که برای رسیدن به آمرزش هم توبه لازم دارید و راه توبه را هم نشان می‌دهد. توبه برای همه هم کار طاقت‌فرسایی نیست و به فرموده حضرت مجتبی علیه السلام، گاهی «اصلاحه ماله»، این است که من مالم را هرچه که هست، بررسی بکنم و ببینم چقدر حرام در مالم هست؟ حالا اگر دقیق هم به دست نیاوردم، ائمه ما می‌فرمایند بهاندازه‌ای که خیالت راحت بشود، مثلًا با خارج کردن ده میلیون از مال خود، واقعاً اطمینان پیدا می‌کنی، این دهمیلیون را دربیاور. این ده میلیون ارث خواهر و برادرت است که در مال خودت کشانده‌ای، دربیاور! نمی‌توانی که با خودت به عالم بعد ببری. این پنجاه میلیون تقلب در جنس بوده است که بیست سال به مردم فروختی، این صد میلیون ربا بوده که از مردم گرفتی، به نظرت با چقدر خارج کردن از مال خود اطمینان پیدا می‌کنی، همان کار را بکن. دین فشاری به ما نیاورده است و می‌گوید با چقدر پاک می‌شوی، خودت را پاک کن.

وظیفه بنده، فراهم آوردن بستری برای آمرزش

معنی «من تو را به آمرزش دعوت می‌کنم»، این نیست که سرت را بالا کن و بگو خدایا! من را بیامز. من که تو را یقیناً می‌آمزم، اما تو هم زمینه آمرزش را برای خودت فراهم کن.

جلسه چهارم / رهایی از اسارت شیطان در سایه‌سار پذیرش توحید

عرق خور هستی، دیگر نخور، اینکه کاری ندارد؛ خانم بی‌حجاب هستی، دیگر از فردا بی‌حجاب نباش، خیلی معونه‌ای ندارد؛ اهل غیبت و تهمت و دروغ هستی، اهل نگاه به نامحرم هستی، از این به بعد نباش! تا حالا نماز نمی‌خواندی، شروع به خواندن کن و بین چقدر از نمازهای قبلی را هم نخوانده‌ای، در حدی که مطمئن بشوی، حالا لازم نیست مته لای خشخاش بگذاری، مثلاً به نظرت می‌آید که اگر چهار سال، پنج سال، ده سال بخوانی، مطمئن می‌شوی که پروندهات پاک شده است، همان مقدار بخوان. لازم نیست که یک دفعه هم بخوانی؛ نماز صبح‌ها را دو تا نماز بخوان، ظهر و عصر را دو تا بخوان و اگر حال داری، بیشتر بخوان. توبه کاری ندارد، مگر می‌خواهی مثل حربین زیبد توبه کنی؟ توبه او خیلی معونه داشت؛ او باید از زن و بچه‌اش می‌گذشت، از خانه کوفه‌اش می‌گذشت، از ارت شبی می‌گذشت، از نیروی زیر دستش می‌گذشت، از حقوق بنی‌امیه می‌گذشت، از عمرش هم می‌گذشت، از قدرتش هم می‌گذشت، از جانش هم می‌گذشت؛ و او از همه گذشت. من حالا به تو نمی‌گویم که از زن و بچه و خانه و زندگی و جانت بگذر، من می‌گویم اگر پول حرام داری، از پول حرام بگذر و من تو را می‌بخشم؛ من به تو نمی‌گویم که از همه بگذر و دم خیمه برو و سؤال کن که «هل لی من توبه؟»، نه سؤال هم نمی‌خواهد بکنی، این مقدار هم به تو زحمت نمی‌دهم، فقط بگو خدایا! از امروز شروع به اصلاح می‌کنم. «إِلَّا مَنْ تَابَ»، تو گناه را قطع کن و اصلاح را شروع کن، من هم به تو اطمینان می‌دهم، سند قرآنی هم می‌دهم، «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا». این دعوت من است: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَيِ الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ».

روکش شیرین و لذت‌بخش گناهان

اما بت - چه بت زنده و چه بت بی‌جان - و معود باطل شما را به فساد دعوت می‌کند که نتیجهٔ فساد هم دوزخ است. دعوت این معبد هم صریح نیست که شما بترسید و جا بزنید و عقب بنشینید، به شما نمی‌گوید به جهنم برو که شما وحشت کنید و بگویید این چه دعوتی است؟! دعوتش را لای زرورق می‌پوشاند، «رُبَّنَا لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ» و روی دعوتش اتو می‌کشد. هیچ دکتری دوای عربیان در نسخه‌اش نمی‌نویسد و هرچه دوا می‌نویسد،

کپسول یا قرص روکش دار است؛ چون اگر بخواهد اصل دوا را بنویسد، از زهر عقرب تلخ‌تر است و کسی نمی‌خورد، دوا را با روکش دار به خورد ما می‌دهند. این مَثَل است و در مثل مناقشه نیست. دواهای تمام دواخانه‌ها روکش دارد، شربت‌هایشان هم در صدی شکر دارد؛ اگر نزنند، ما نمی‌خوریم.

آیات قرآن، راهی برای شناخت بطن گناهان

همه دعوت‌های معبدان باطل روکش دارد و برای مردم شیرین است. تمام گناهان روکش لذت دارد، ولی اگر طبق آیات قران مجید، این روکش را با قران کنار بزنید، می‌بینید که زیر این روکش تا آسمان شعله می‌کشد. با قران روکش را کنار بزنید؛ حالا ما که قران را باور داریم، برای نمونه یک آیه‌اش را بخوانم. یک نمونه از مال حرام، مال یتیم است. خیلی‌ها تا حالا مال یتیم را خورده‌اند؛ کسی مُردَه و سه بچه یتیم از او مانده است و شما هم حتماً خبر شده‌اید. یک وقت یکی به من مراجعه کرد و گفت: من را خلاصم کن. گفتم: چه شده است؟ اینکه من می‌گویم، اگر اصلاح شده بود، الان بالای چهارمیلیارد تومان بود. یک هفته به مُردن او مانده بود، آن یک هفته را هم دکترش به من گفت که این رفیقت یک هفته وقت دارد، می‌میرد؛ چون عضلات قلبش از کار افتاده است و به خارج هم نمی‌رسد. به زورِ این دواهای قوی می‌تواند یک هفته بماند، شاید هم نماند. روزی من را خواست و گفت: اولین بار است که می‌گوییم؛ سی سال پیش پدرم که مُرد، برادر و خواهران من بچه بودند و هیچ‌چیزی حالی‌شان نبود. شب هفتم و شب چلهٔ که تمام شد، با یک محضری در شهر خودمان (در تهران نبود) وابستم و هرچه پدرم -زمین و خانه و مغازه- داشت، مادرم هم بی‌سواد بود و من هم بچه بزرگ‌تر بودم و به من هم علاقه داشت، به محضری دادم، سند تنظیم کرد و کل مانده ببا را بهنام من نوشت. مادرم را هم بردم و پای سند انگشت گذاشت و همه برای من شد. بعد هم مادرم مُرد و ما به تهران آمدیم. الان دو مغازه در بهترین خیابان تهران دارم، یک گاراژ دارم، چند ماشین گران‌قیمت کاری دارم، نه ماشین سواری. به اندازه‌ای که من از پدرم ارث می‌بردم، من در این اموال سهیم هستم؛ اما الان کل آن بهنام من است. چیزی برای من بنویس که بعد از

مردن من، بچه‌هایم بهاندازه سهم الارث قدیمیم بردارند و بقیه را به برادر و خواهرهایم بدهنند. گفتم؛ نمی‌دهند! گفت: نه آنها خوب هستند و می‌دهند. گفتم: خودت با خط خودت بنویس و امضا هم بکن. خط من که برای خانوادهات اعتباری ندارد. نوشته و امضا کرد. توبه این‌گونه مال، «اصلاحه ماله»؛ این راهنمایی امامان ما و پروردگار است.

دفع فساد در همراهی با توحید

اسارت آدمی در بند شهوات و لذت‌ها

معبد باطل می‌گوید مال مردم را بخور؛ معبد باطل می‌گوید رشوه بگیر، ربا بخور، مال یتیم را ببر، غصب ببر، دزدی بکن، تقلب بکن؛ اما انبیا اصرار داشتند که به توحید وصل باشید، چون در توحید فساد تولید نمی‌شود و دفع می‌شود. بیشتر مردم توحید را مثل حالا قبول نمی‌کردند. حالا چهارتا مثل ما را به آمریکا یا اروپا یا روسیه بفرستند و تلویزیون آنها را به دست ما بدهنند، مگر توحید را قبول می‌کنند؟ همین الان در اینجا هم بسیاری از مردم توحید را قبول نمی‌کنند؛ با اینکه این حرف‌ها در تلویزیون و رادیو هم پخش می‌شود. مگر الان همه مردم اهل توحید هستند؟ اگر همه قبول می‌کرند که ما یک زندانی نداشتیم. آنها قبول نمی‌کنند و لذت‌گرایی نسبت به مال و نسبت به شهوات، بیشتر مردم را اسیر کرده است.

اینها را به اسارتی گرفته که تا آخوند صاحب نَفَس هم نمی‌تواند یک‌دانه‌اش را آزاد کند. حالا ما که نَفَس نداریم، آن آخوندهایی که در قدیم داشتیم و صاحب نفس بودند. من بچه که بودم، بعضی‌هایشان را دیده بودم. یکی در اراک بود. اراک منطقه انگورخیز است؛ آقایی در آنجا بود که من پرسش را دیده بودم. او گوینده بود، گوینده خیلی خوبی بود. من در آن وقت یک بچه هفت-هشت ساله بودم و فقط فامیلی‌اش را یاد مانده است که بیان الحق بود. این پسر او بود، لشکر زنبور آماده حمله به باغ‌های انگور بود و انگورها هم رسیده بود. آن وقت هم مردم پولدار نبودند و می‌خواستند با فروش انگور خرج یک‌سال زندگی‌شان را در بیاورند. مردم و کشاورزها در خانه آن مرد الهی ریختند و گفتند آقا به دادمان برس؛ او هم در خانه نشسته بود، گفت: نگران نباشید و بروید؛ وقتی زنبورها با



آن ارتش انبوه آمدند، یکی از شما بر بالای بلندی بگوید بیان الحق گفت برگردید. رفتند و گفتند بیان الحق گفته از این منطقه بروید و همه رفتند؛ و گرنه هزار تا از آنها را پشت تلویزیون بیاورند، یک دانه از این اسیران شهوات را نه اینکه نمی‌تواند آزاد کند، به او می‌خندند.

سلام رسول اکرم ﷺ بر مؤمنین آخرالزمان

ما الآن ماه رمضان داریم، احیا داریم، دعای عرفه داریم، این منبرهای محزم و صفر را داریم، اما روزبه روزمان بدتر و مشکلاتمان بیشتر می‌شود. چهار تا مثل شما برای ابی عبدالله علیه السلام و پیغمبر و ائمه علیهم السلام مانده‌اید که پیغمبر اکرم ﷺ هم به خاطر قیمت شما به شما سلام رسانده است؛ چون شما ارزش بالایی دارید، حتی پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: شما از اصحاب زمان خودش خیلی بهتر هستید؛ چون آنها نه سینما، نه این‌همه زن بدحجاب و نه این‌همه فساد داشتند. آنها هیچ‌چیزی در مدینه نداشتند. یک‌مشت خانه‌گلی بود و همین چیزی نداشتند که آنها رابه این‌همه فساد بکشد؛ لذا گاهی در مسجد نشسته بودند که یک‌مرتبه حاشان عوض می‌شد و می‌گفتد: «واشوقة لاخوانی» وای از اشتیاقم به برادرانم. به ایشان می‌گفتند پس ما چه کاره هستیم؟ آخر عرب‌ها گاهی تلخ و تنده هم بودند؛ همه مثل امیر المؤمنین علیه السلام یا مثل سلمان و ابوذر نبودند که به پیغمبر ﷺ ادب داشته باشند. هان چه خبرت است؟! بعضی از زن‌های خودش هم ادب نداشتند و پیغمبر را نمی‌فهمیدند. می‌گفتد: چه خبرت است؟! پدرها همه دختر دارند؛ تا به زهرا می‌رسی، دستش را می‌بوسی و بو می‌کشی! نمی‌فهمیدند.

تا حاشان عوض می‌شد، «واشوقة لاخوانی» برادرها یم! فراق‌کشیده ناله می‌کرد و این عرب‌ها می‌گفتد: چه خبرت است؟ ما چه کاره هستیم؟! خودشان که خیلی آرام حرف می‌زدند، فدایشان بشوم! خدای محبت و عشق بودند و می‌فرمودند: شما اصحاب من هستید، شما من و نزول قرآن من را دیده‌اید و قبول کرده‌اید؛ ولی آنها در آخرالزمان، نه من را دیده‌اند و نه کیفیت نزول قرآن من را دیده‌اند، اما به من وابسته هستند.

کشش و جاذبه نیرومند معبودهای ساختگی

اسارت اسیران شهوات و حرامها این قدر شدید است که آن صاحب نفس‌های قدیم هم اگر الان پشت تلویزیون بیایند، دهنفر هم از یک‌میلیون نفر آزاد نمی‌شوند؛ این قدر کشش و جاذبه معبودهای باطل قوی است. انبیا چه جانی کنند برای اینکه معبودهای باطل را حذف کنند و پروردگار عالم را در زندگی مردم جایگزین معبودهای باطل کنند. دائم به گوش مردم می‌خوانند: «لا اله الا الله»، معبودهای باطل هیچ و پوچ هستند، شما را به انواع فسادها و آتش دعوت می‌کنند؛ وقتی می‌خواهید برای یک کار خیر در جیتان دست بکنید، وعده فقر می‌دهند و می‌گویند پول درنیاوری، بیچاره می‌شوی؛ پول ندهی، فقیر می‌شوی؛ پول ندهی، چراغی که به خانه رواست، به مسجد روا نیست. یک‌نفر با رفیق‌هایش در ۱۵۰۰ سال پیش با بیزید بر سر صندلی در گیر بوده است، ریخته‌اند و آنها را کشته‌اند؛ برای چه این قدر پول خرج او می‌کنی؟ ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُ كُلَّ الْفَقَرَ﴾^۱؛ معبودهای باطل چرندياتی به خورد مردم می‌دهند.

شبه‌افکنی معبودان ساختگی درباره عزاداری برای امام حسین علی‌الله‌یه

روایات ما غیر از مسیحی‌ها و یهودی‌های است. روایات آنها سند ندارد و نودونه‌ونیم درصد هم قلابی است؛ چون ما برای اثبات باطل بودن قاعده داریم. روایات ما سندهای متین دارد و کتاب‌هایی داریم که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام نوشته شده، کتاب‌هایی هم داریم که خوشبختانه مانده و در زمان خود ائمه علیهم السلام نوشته شده است. حالا کاری به واجبات ندارم که بحث خمس، زکات، صدقات، اتفاق، بذر و عطا در قرآن است و عناوین مختلفی دارد. همین دست در جیب کردن؛ برای چه ماه محروم دست در جیبت می‌کنی؟ سیاه زدن به در و دیوار هم حرف شد؟ این‌همه پول برای پارچه سیاه می‌دهید! ما کتاب داریم که نزدیک به عصر ائمه نوشته شده است؛ مثل «المحاسن» برقی. این کتاب را واقعاً به من بدھند(حالا من خودم این کتاب را دارم) و دکتر بگوید دو تا از موی‌رگ‌های قلبت گرفته

۱. بقره: ۲۶۸.

است، برای آنژیو بیا، می‌گوییم باشد و می‌روم این محاسن را از کتابخانه‌ام درمی‌آورم، روی قلبم می‌مالم و می‌گوییم حالا عکس بگیر و بین آنژیو می‌خواهم یانه! کتاب داریم که آدم را شفا می‌دهد. در این کتاب است که اهل بیت^ع بعد از حادثه کربلا به دستور زین‌العابدین^ع سیاه پوشیدند. در این کتاب است که زین‌العابدین^ع دو سال در خانه خودشان غذا می‌پختند و برای گریه‌کن‌ها در مدینه ناهار و شام می‌فرستادند و می‌گفتند شما وقتان را صرف آشپزخانه نکنید، من ناهار و شام شما را می‌دهم. چرا؟ چون خدا در کوه طور به موسی بن عمران^ع گفت (روایتش را همین دیشب می‌خواندم. من نمی‌دانم موسی چند سال قبل از کربلا بوده، پنج‌شش هزار سال قبل از کربلا بوده است): موسی! اگر کسی برای حسین دست در جیب‌ت کند و یک درهم خرج کند، هنوز نمرده است که من هفتاد برابر به او برمی‌گردانم. کسی بر من منت نگذارد که این قدر برای حسین خرج کرده‌ام.

فقط بگو خدا

معبد باطل می‌گوید دست در جیب‌ت نکنی! احمق بی‌عقل، چه می‌گویی؟! اما معبد حق، اگر شما این بحث را در فکر خودتان کامل کنید، بعد این آیه بسیار زیبا را در قرآن می‌بینید که خدا به پیغمبرش می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ﴾^۱، فقط بگو خدا و هرچه بعد از خدا هست، همه رادر بریز؛ چون دور ریختنی هستند، یعنی زیاله هستند. برای چه اینها را در زندگی‌ات نگه داری؟ تمام معبدهای باطل به هر شکل و قیافه‌ای زیاله هستند. شما باید آیات قرآن را بلد باشید که اگر قیافه ترا مپ و امثال او را در تلویزیون نشان دادند، با عینک قرآن ببینید که چقدر زشتی زیر این قیافه‌ها خوابیده است، آن وقت در شب از ترس خوابتان نمی‌برد.

پیامد خوردن مال یتیم در کلام خدا

توبه که کاری ندارد؛ به آن شخص گفتمک تا نمرده‌ای، این ارث برادرها و خواهرهایت را بده. گفت: نه نوشتمن؛ تو گفتنی بنویس، امضا کردم، می‌دهند. گفتم: نمی‌دهند! گفت: نه

می‌دهند. یک هفته بعد هم مُرد، حساب کردند، چهل میلیون تومان در سی سال پیش می‌شد. یک سال هم من به‌خاطر اینکه حق رفاقت با من داشت، دویدم و دیگر خانمش بعد از یک سال گفت: دیگر مزاحم ما نشوید! گفتم: شوهرت طبق این آیات و روایات در برباز گرفتار است و حق یتیم بوده است. خیلی راحت گفت: چشمش کور، می‌خواست خودش انجام بدهد و دیگر هم رابطهٔ ما قطع شد.

حالا شما زرور ق این چهل میلیون تومان را با این آیه کنار هم بگذار: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾**^۱، این یک موردش است. پدرت مرده، مادر بی‌سوادت را ظالمانه به محضر برده‌ای و با محض‌ری هم واپس‌تهدی، مادرت انگشت گذاشته است و کل مال را بالا کشیده‌ای. این «ظلم» است؛ **﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾**، **﴿إِنَّمَا﴾** یعنی غیر از این نیست که می‌گوییم و همین است، **﴿يَأْكُلُونَ﴾** فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد؛ یعنی از آن وقتی که مال یتیم را به‌طرف خودش کشید تا ابد، دارد آتش می‌خورد. حالا زن و بچه‌اش که دیگر نمی‌دانم مرده‌اند یا زنده هستند. من از آنها خبر ندارم، چه کسی می‌تواند او را از خوردن آتش نجات بدهد؟ او دائم در برباز آتش می‌خورد.

چشم‌پوشی از بتهاي درونی و بیرونی

توبه که آقا خرجی ندارد! **﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَيِ الْحَجَةِ وَالْمَعْفَرَةِ﴾** دعوت معبد حق را قبول کن و از دعوت معبد باطل، چه بت‌های نفس و چه بت‌های بیرونی، چشم‌پوش؛ البته شما را نمی‌گوییم، شما که دل پیغمبر ﷺ برایتان تنگ بود. اینهایی که حالا بعداً این بحث‌ها را می‌شنوند، اگر بشنوند! **﴿فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾**^۲، معبد شما یک معبد است و آن‌هم پروردگار است. آیه شریفه دنباله دارد و ختم می‌شود، در آیه بعدی دو سه قطعه بسیار زیبا دارد که ان شاء‌الله در جلسه بعد.

۱. نساء: ۱۰.

۲. حج: ۳۴.



اینقدر قرآن به آدم حال می‌دهد، دل آدم را تغییر می‌دهد و به عالم ملکوت پیوند می‌دهد. کلام الله است دیگر، نه؟ آدم قرآن می‌خواند، خدا با آدم حرف می‌زند؛ ولی یک ساعت یا نیم ساعت دیگر که نماز می‌خوانیم، ما با خدا حرف می‌زنیم. اگرچه به معنای دقیق عرفانی، نماز هم که می‌خوانیم، او با ما حرف می‌زند. ما چه کسی هستیم که با خدا حرف بزنیم؟! ما چه مقامی داریم؟ ما چه لیاقتی داریم؟

گریه امام زمان ع بر مصائب جانسوز کربلا

خوش آنان که الله يارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوش آنان که دائم با تو باشند به عشق جاودان بازارشان بی

در دعای امروز خطاب به امام زمان ع می‌خوانیم: «هذا يوم الجمعة و هو يومك المتوقع
فيه ظهورك و انت فيه مأمور بضيافه و الاجاره»، تو از جانب پروردگار مأموریت داری که
از ما پذیرایی کنی، از جانب خدا مأمور هستی که مهماندار ما باشی، از جانب خدا مأمور
هستی که به ما پناه بدهی. تو مأمور پناه دادن به ما هستی، اما خودت روز و شب برای
بی‌پناه ماندن اهل بیت ابی عبدالله ع زارزار گریه می‌کنی. در آن وقتی که ذوالجناح به
خیمه‌ها برگشت، وقتی صدای شیهه اسب بلند شد، اوّلین کسی که از اهل بیت ع بیرون
آمد، سکینه بود. سکینه دید زین اسب واژگون و یال اسب غرق خون است، چنان ناله زد
که تمام زن و بچه‌ها به فرموده امام زمان ع، با پای برhenه از خیمه‌ها بیرون ریختند؛
منظراً ذوالجناح را که دیدند، شروع کردند به سر و صورت لطمہ زدن و زیر چادر
موهایشان را پریشان کردند. جایی ندارد که دور ذوالجناح را گرفتند، ذوالجناح از جلو
حرکت کرد و زن و بچه با پای برhenه به طرف میدان. امام زمان ع می‌فرمایند: وقتی همه
رسیدند، دیدند «و الشمر جالس على صدره»؛ با اینکه گفته‌اند بدن محضر را سبک کنید،
اما در حال جان دادن بود که با آن بدن سنگین روی سینه نشست...



جلسہ پنجم

سودمندی بشر در زندگی

توحدی

توحید، اعظم و اشرف مسائل در عالم هست

سودمندترین زندگی‌ها با توحید

کلام در توحید بود؛ مسئله‌ای که اعظم و اشرف همه مسائل است و چیزی سودمندتر از این مسئله در این عالم برای انسان نیست. سود عملی توحید را می‌توان به آسانی در زندگی انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام و در حدی در زندگی اولیای الهی دید. آنها پاک‌ترین زندگی‌ها را داشتند و سودمندترین زندگی را برای خود و برای دیگران داشتند. تحت هیچ شرطی حاضر نبودند که به اندازه ذره‌ای به خود و دیگران ضرر برسانند؛ چرا که یقین داشتند صاحب، مالک، پروردگار و خالقشان به این مسئله رضایت ندارد و اگر هم در مقام دفاع از خود یا دفاع از دین یا دفاع از مردم مؤمن برآمدند، به امر مولاًیشان بود. همه زندگی‌شان به امر و نهی پروردگارشان بستگی داشت، یعنی نه بی‌امر او وارد کاری می‌شدند، نه بدون نهی او قدمی برمی‌داشتند.

صبر انبیا در انجام اوامر و ترک نواهی خداوند

البته چنین زندگی‌ای حوصله و صبر می‌خواهد، لذا ما در قرآن مجید می‌بینیم که پروردگار مسئله صبر را نزدیک صد و تقریباً دو بار مطرح کرده است. صبر به معنای این نیست که زیر بار ستم بروید و هیچ چیزی نگویید. چنین صبری را نه انبیا و نه ائمه و نه اولیای خدا داشتند. صبر یعنی عمل به امر الهی و نیز نهی الهی را تحمل بکنید، مشقت آن را هضم کنید و به ذائقه شما تلحظ نیاید. عبادت خدا صبر و ایستادگی می‌خواهد، ترک گناه هم استقامات می‌خواهد و تحمل مصیبت برای خدا صبر می‌خواهد. صبر در آیات قرآن به این معناست، اما



اینکه سر خود را کج کن تا ظالم به تو سیلی بزند و تو هیچ‌چیزی نگویی، اسلام چنین صبری ندارد. تحمل انبیا در انجام اوامر الهی و ترک نواهی خداوند یک تحمل صد درصد کاملی است. آنجایی که باید عمل می‌کردند، عاشقانه عمل می‌کردند و آنجایی هم که باید نه می‌گفتند، شجاعانه نه می‌گفتند که گاهی هم «نه گفتن» آنها به کشتنشان متنه می‌شد. یحییٰ علیہ السلام در یک مسئله نه گفت، او را کشتند. حضرت حسین علیہ السلام از مدینه تا کربلا گفت «لا والله»، او را شهید کردند؛ اگر زیربار «لا والله» نمی‌رفت، هیچ کاری نداشتند.

سود صد درصدی در انجام اوامر و ترک نواهی خداوند

در انجام اوامر الهی سود صد درصد برای دنیا و آخرتشان کردند و به این یقین داشتند؛ چون آدم شک داشته باشد، متذلزل است که انجام بدhem یا انجام ندهم؟ حرکت را ادامه نمی‌دهد و به طور کامل قدم برنمی‌دارد. یقین داشتند که انجام اوامر محبوب برای دنیا و آخرتشان سودمند است و ترک نواهی مولا هم منفعت دارد.

گستره‌ای از اوامر و نواهی الهی در قرآن مجید

نهی پیامبر، نهی خداوند

همه قرآن مجید هم، حتی داستان‌هایش، انجام دادنی‌ها و ترک کردنی‌هast. شما کل سوره یوسف را بررسی بکنید، تمامش همین دو بخش است: انجام دادنی‌ها و ترک کردنی‌ها. پدری که دارای مقام نبوت است، به فرزندش امر می‌کند و دستور می‌دهد که این خوابی را که برای من تعریف کردی، فعلًا برای برادرانت نگو؛ چون اینها تحملش را ندارند و یک رگ شیطنت در روح اینها هست. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوٌ مُّبِينٌ»^۱، اگر اینها خوابت را بفهمند، دشمنی‌شان بر ضد تو آشکار می‌شود. و او هم نگفت؛ نهی این پیغمبر را که نهی خدا بود، قبول کرد. آنها از راه دیگر با یوسف علیہ السلامی کردند، نه از راه فهم خواب. قرآن راه دیگر را بیان می‌کند؛ آنها گفتند یوسف و برادرش (نه یوسف تنها)



پیش پدر محبوب‌تر از ماست که این هم یک خیال بود. تصمیم بر قتل یوسف به یک خیال شیطانی متکی بود و هیچ دلیل دیگری نداشت.

رعایت تقوای الهی و ایستادگی در برابر لذات نامشروع

این یک بخش سوره را تشکیل می‌دهد که این کار را نکن و این هم یک نهی الهی بود، چون نهی پیغمبر نهی الهی است. بعد از سی سال که شناختند و تعجب کردند که این آدم در چاه انداخته شده، چه شد که در یک مملکت غریب‌هه همه کاره شده است، بعد از دیدن قیافهٔ متعجب آنها جوابشان را داد: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرُ»^۱ برادرانم! یقیناً کسی که تقوای الهی را در زندگی مراعات کند، خدا در قرآن مجید می‌فرماید: به شما امت پیغمبر و تمام امت‌های گذشته به تقوا سفارش کردم که حدود خدا را در تمام برنامه‌های زندگی‌تان رعایت کنید، طغیان و تجاوز نکنید، این تقواست. در روایاتمان دارد که حتی موی بدنتان را بی‌علت و بی‌خود نکنید که تجاوز از حدود الهی است. تقوا یعنی حدود خدا را در تمام جهات زندگی مراعات کنید. این یک مسئله بود که به برادرهاش می‌گوید: «وَ يَصْبِرُ» و هر کسی حدود الهی را رعایت کند و در مقابل تمام شهوت‌ها و لذات نامشروع ایستادگی کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيئُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» علت عزیز شدن من در این مملکت همین دو حقیقت، یعنی گوش دادن و یقین داشتن به حرف خدا بوده که این توحید است؛ هم اشرف حقایق و هم آنفع حقایق است.

ذیان‌بارترین مسئله، گرایش به معبدان باطل

ممانعت بنی‌امیه از فهم درست معنای شرک

ضد آن نیز شرک، کفر و گرایش به معبد باطل است؛ یعنی ضد خدا، ند خدا، مخالف خدا، بت جاندار و بت بی‌جان را به جای خدا قرار دادن در زندگی، بت باطنی یا بت ظاهری، فرقی نمی‌کند. این زیان‌بارترین مسئله است؛ چون وقتی آدم خدا را حذف کند و معبد باطل را



به جای خدا قرار بدهد، تمام آن ضرر است و معبد مغلوب باطل یک سود هم ندارد. اینکه من به شما می‌گوییم، یقینی می‌گوییم و فکر می‌کنم این مسئله را در تفسیر آیه ۷۳ سوره انعام، نزدیک به صد صفحه توضیح داده‌ام؛ یعنی به یک صورت بی‌سابقه که در تفاسیر شیعه و سنی به این صورت توضیح داده نشده است. یک خط در آن صد صفحه، این است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بنی امیه نگذاشتند امت معنی شرک را بفهمند، همه امت را به شرک آلوه کردند و وضع امت به اینجا کشید؛ یعنی کاری کردند که خدا به دست خود مردم حذف بشود و به جای خدا معبدان باطل جایگزین بشوند. این را امام صادق علیه السلام می‌فرمایند! آنها جلوی فهم معنای شرک را در مدرسه‌ها و کلاس‌هایشان به وسیله آخوند هایشان، به وسیله عالم‌های پول بگیر درباری شان و به وسیله وعظ و سلطنتیشان گرفتند؛ اما راویان اهل بیت علیه السلام و آنها یکی که حق گو بودند، مثل کمیت بن زیاد اسدی که در شرح حال خودش می‌گوید: دار من چهل سال بر روی دوشم بود و با آن زندگی می‌کردم، یعنی هر آن منتظر بودم که بنی امیه مرا بگیرند و به دار بکشند؛ چون اگر ساكت بودم که کاری با من نداشتند. حرف‌هایم، شعرهایم، رفاقت‌هایم و گفته‌هایم بر ضد معبد مغلوب باطل بود.

گفت و گوی ابی عبدالله علیه السلام با فرزدق در راه مکه به کوفه

ابی عبدالله علیه السلام گفت و گوی عجیبی در مسیر مکه به کوفه با فرزدق دارد که خیلی شنیدنی و عجیب است! دو جمله‌اش این است، امام به فرزدق شاعر می‌فرمایند: «إن هولاء القوم»، این ملت، حالا آنها یکی که با خودش بودند، استثنای بودند و نمی‌شد آنها را جامعه گفت. هفتاد و دو نفر که جامعه نبودند، بلکه آنها یکی جامعه و ملت بودند که در شام و کوفه و مدینه و مکه و تمام جغرافیای اسلام زندگی می‌کردند. این را همه هم نوشتند. «إن» یعنی فرزدق به طور یقین، «هولاء القوم» این ملت، یعنی ملت زمان من، بعد از ابی عبدالله علیه السلام هم بچه‌های همان ملت، بعد هم نوه‌های همان ملت اضافه شدند و اضافه شدند تا الان که یک میلیارد و خردماهی جمعیت در جغرافیای اسلام و مناطق دیگر است. «إن هولاء القوم لزموا طاعة الشيطان» به شدت پاییند پیروی از شیطان شده‌اند.



مفهوم شیطان در کلام امام حسین علیه السلام

شیطان در کلام ابی عبدالله علیه السلام یعنی چه؟ ابليس نه، اسم ابليس که در قرآن روشن بود؛ «لزموا طاعة الشیطان»، یعنی این جامعه خدا را که معبد حق است، خیلی راحت با فرهنگ‌سازی حذف کردند و یزید را به جای پروردگار به عنوان معبد انتخاب کردند. او هم دستور داده است که من را بکشند و آنها هم گفته‌اند اطاعت از یزید واجب است، «و ترکوا طاعة الرحمن» و اطاعت از پروردگار را ترک کرده و گفته‌اند اطاعت از خدا اصلاً و جوب ندارد و لازم نیست؛ چون خدا را حذف کردند، این شرک است.

شرک یعنی حذف خدا و دل‌بستن به غیرخدا

امام صادق علیه السلام می‌گویند نگذاشتند این معنا را مردم بفهمند که شرک یعنی چه؛ شرک یعنی حذف خدا و پایرجا کردن ضد خدا در زندگی. حالا این بت، گاهی مثل روزگار ما دلار است که می‌بینید چقدر قدرت به آن داده شده، تمام دنیا را زیر پر قدرت خودش گرفته است و همه‌چیز را راحت تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ زندگی مردم، ارزانی‌ها و گرانی‌ها. این بت کاغذی هر کاری دلش می‌خواهد، انجام می‌دهد؛ به زندان می‌برد، آزاد می‌کند، ایجاد اختلاس می‌کند، گران می‌کند، ارزان می‌کند.

هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند و حسابی هم همه را می‌ترساند؛ حتی کارگردان‌ها هم از او می‌ترسند! می‌ترسند که قیمت پول خودشان را بالا ببرند و می‌ترسند مثل ابراهیم علیه السلام با تبر عقل و قدرت در سر این بت بزنند و ارزشش را بشکنند، زیر هفت‌هزار تومان بیاورند. حالا چهارتا هم مثل نمروdiان در این قضیه ضرر می‌کنند، خب بکنند؛ یک ملت نجات پیدا می‌کند، اما بت ترسناکی است و افرادی که روحیه ضعیفی دارند، از این بت مثل بت‌های قدیم می‌ترسند.

اما ابراهیم علیه السلام یک نفره نترسید و وارد بتخانه شد و همه بت‌ها را پایین ریخت. ابراهیم مرگ یک‌بار شیون هم یک‌بار کرد. بعد هم گفتند «حرقوه» اینکه بت‌های ما را ریخت، بسویانید. آمدند و منجنيق درست کردند، جایی را هزار متر دیوار کشیدند و به همه گفتند

کمک بدهید و وسایل آتش‌زا بیاورید. آتش روشن کردند، آتش شعله می‌کشید، می‌گویند پرنده‌گان از شدت حرارت‌ش از دو سه‌هزار متری رد نمی‌شدند. با منجنیق در آتش انداختند و پروردگار به آتش گفت: «**يَا نَارُ كُوْنِيْ بَرَدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ**»،^۱ جلوی فضولی اینها را بگیر! اینها این قدر از این بت می‌توانند که نمی‌توانند به خدا تکیه کنند.

اتکای مؤمنین به خداوند در هر حالی

ابراهیم علیه السلام یک‌نفره از آن‌همه بت نرسید و به پروردگار تکیه کرد، هیچ‌چیزی هم نشد و نمروdiان شکست خوردن. مگر قرآن نمی‌گوید: «**وَ عَلَى اللَّهِ فَائِتَوْكِلِ الْمُؤْمِنُونَ**»،^۲ اگر مؤمن هستید، به خدا تکیه کنید؛ کاری ندارد، بت‌شکنی کنید! حالا چهارتا هم ضرر می‌کنند، ضررشان را جبران کنید. این‌همه نفت و گاز و پول داریم، خودتان که می‌گویند داریم و کم نداریم، ضرر دیگران را جبران کنید و این بت را بشکنید. بت‌های قدیم هم همین طور بودند؛ پیغمبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: روی شانه من برو و تمام این ۳۶۰ بت را پایین بریز. هلاکوخان مغول وقتی وارد بغداد شد، بغداد خیلی مقاومت کرد و اهل تسنن یک میلیون کشته دادند تا مستعصم عباسی، بت عباسی، زنده بماند؛ چون بنی عباس مستعصم را به جای خدا می‌پرستیدند و شایعه پراکنده بودند که اگر به مستعصم دست بخورد، زمین لرزه شدیدی می‌شود، ستاره‌ها هم فرو می‌ریزد و آسمان و زمین خراب می‌شود. بنده خدا هلاکوخان مغول هم که برای مغولستان بود، همین‌طوری متحیر بود که چه کار کند؟! بالاخره این بت را بشکنند، نشکند! یک‌وقت آسمان‌ها و زمین بهم نریزد! این عالم بزرگ شیعه که می‌داند بت‌شکنی کار انبیا بوده و این احمق بی‌شعور را فرهنگ اموی و عباسی به جای خدا نشانده است. هلاکوخان گفت: خواجه چه کار کنم؟ گفت: بگو یک نمد بیاورند، مستعصم را در نمد بپیچند و به ده‌بیست تا از کارگرهای قوی‌ات بگو

۱. انبیاء: ۶۹.

۲. آل عمران: ۱۲۲.



شروع به مالیدن کنند، اگر دیدی صدای تقوتوق از آسمان و زمین بلند شد، ولش کن و اگر دیدی سر و صدایی از عالم بالا و پایین بلند نشد، بگو این قدر بمالند که جانش در برود؛ آنها هم این قدر مالیدند تا جانش در رفت و از یک پشه هم صدایی بلند نشد. مسلمان‌ها بت‌شکنی بلد نیستند! نزدیک دومیلیارد مسلمان است، ده تبر به‌دست ابراهیمی ندارند که اینهایی را که به‌جای خدا قرار داده‌اند، بشکنند.

خدا را جمع نتوان با هوا کرد یکی از این دو را باید رها کرد

دوتای آنها را که نمی‌شود، با ضد خدا هم نمی‌شود زندگی کرد و اوضاع همین می‌شود که در دنیا می‌بینید. با خدا زندگی کردن، زندگی ابراهیم خلیل‌الرحمان می‌شود و همه آتش‌های نمروд خاموش می‌شود.

شیعه بت‌شکن، مزاحم ستمگران

ابی عبدالله علیه السلام چه جمله عجیبی گفته‌اند! «ان هولاء القوم لزموا» پاییند شدند، «طاعة الشیطان و تركوا طاعة الرحمن». عجب بلایی بعد از مرگ پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم بر سر ملت آورندن! امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مرگ پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم با ده‌یازده موحد چه کار می‌توانست بکند؟! پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم به او فرموده بودند: علی! اگر یار نداشتی، اقدام نکن؛ چون هفت هشت ده‌تایی شما را می‌کشند و چراغ را از اصل خاموش می‌کنند. آنها هم منتظر بودند که امیر المؤمنین علیه السلام بجنیند، خودش و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را بکشند، برای همیشه خودشان و بنی‌امیه و بنی‌عباس و بعدی‌ها را راحت کنند؛ اما الان وهابی‌ها، طالبان، داعش، آمریکا، اسرائیل و از قدیم هم بنی‌امیه، بنی‌عباس، سلجوقیان، همین‌طور تا حالا، مزاحمان شدیدی مثل شیعه یعنی اهل توحید داشتند. همیشه این بت‌شکنانی که به ائمه طاهرين علیهم السلام اقتدا داشتند، مزاحم ستمگران بودند. شیعه باید بت‌شکن تربیت بکند و حکومت‌های شیعی باید بت‌شکن باشند. حکومت‌های شیعی مثل ابی عبدالله علیه السلام باید در مقابل دشمن «لا والله» بگوید.

معبودهای ساختگی، ریشه‌کن‌کننده دنیا و آخرت

﴿فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱، آیه‌ای بود که روز اول مطرح کردم و همه آن را نخواندم. دو آیه است؛ «فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، معبود شما که معبود حق، اشرف، اعظم، انفع است، یک معبد است؛ پس به سراغ دوتا، سه‌تا یا چهارتا نروید. معبود یک دانه است و بقیه قلابی، منبع ضرر و زیان است، ریشه‌کن‌کننده دنیا و آخرت شما و سبب مشکلات است. شما همین بت روزگار ما، یعنی دلار را جلوی چشمندان بینید که سبب چه مشکلاتی است! بت کلاً سبب مشکلات است.

تحقیق توحید در دو مرحله «آری» و «نه»

توحید در دو مرحله در زندگی تحقق دارد: یکی مرحله انجام دادنی‌ها و یکی هم مرحله ترک‌ها. «نه گفتن» در مقابل زیخاها و «آری گفتن» در برابر پروردگار. کل سوره یوسف ﷺ یک «آری»، یک «نه» است؛ کل سوره هود ﷺ که شرح حال بعضی از انبیای بزرگ الهی است، یک «آری گفتن» و یک «نه» است؛ کل داستان کربلا هم یک «آری گفتن»، یک «نه» است. کل شعار توحید یک «آری گفتن»، یک «نه» است: «لا الله الا الله» نه، آری؛ کل نماز یک «آری گفتن»، یک «نه» است. شما به کل نماز دقت بکنید، یعنی «نه» در همه حرف‌هast؛ آب وضو غصبی نباشد، لباس غصبی نباشد، خانه از حرام نباشد، فرش از حرام نباشد، غذای شکم از حرام نباشد. اول هم باید «نه» باشد، بعد «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ *الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بگویی. «نه» باید اول باشد؛ چون اگر «آری» اول باشد و بعد «نه» بباید، این «آری» قبول نمی‌شود. من اگر با لباس حرام نماز بخوانم، یعنی وارد «نه» بشوم و «نه» را «آری» بکنم، آن «آری» بعد را به این «آری» اول گره بزنم، نماز باطل می‌شود. آن «نه» بباید «آری» بشود و باید سر جای خود بماند. این خیلی مهم است!



طهارت کامل، شرط حضور

حکایت امام صادق علیه السلام و مسافری که پاک نبود

این روایت را یکبار در «بحارالأنوار» دیدم، خیلی روایت جالبی است! مسافری وارد مدینه شد و واقعاً هم با حضرت صادق علیه السلام کار فقهی داشت و می‌خواست مسئله‌ای را بپرسد، اما او به غسل جنابت احتیاج داشت؛ یعنی ظاهراً ناپاک بود، باطنش که شیعه بود و آدم خوب و پاکی بود، ولی بدنش ناپاک بود. به قول ما، آفتاب را نگاه کرد، روز را نگاه کرد، ساعت را نگاه کرد و گفت: حالا که وقت داریم (سوق داشت)، اول بروم و امام صادق علیه السلام را زیارت کنم، مسئله‌ام را بپرسم و بعد به حمام می‌روم. معرفتش یک خرده مثل من به جایگاه امامت و امام ضعیف بود؛ آمد و در زد. خانه ائمه گاهی کارگر مزدی داشت و گاهی هم افرادی مثل من و شما افتخاری ساعت می‌گذاشتند و اجازه می‌گرفتند؛ آقا ما سه-چهار ساعت وقتمن آزاد است، بیاییم در خانه‌تان کار بکنیم؟ امام هم روی باب محبتshan می‌گفتند بیایید. ائمه خودشان در موارد خاص به دم در می‌آمدند. این مرد که مسافر بود و به غسل احتیاج داشت، در زد و خود امام صادق علیه السلام پشت در آمد. او فقط در زد، یعنی چفت در را روی آن صفحه آهني زد. امام خیلی با محبت اسمش را برداشت و فرمودند: اول خودت را پاک کن، بعد پیش من بیا؛ اول «نه» نحس بودن، بعد زیارت امام.

چرا به ما می‌گویند که قبل از زیارت حضرت رضا علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام غسل کنید؟ نکند، یک وقتی گیری در غسل‌ها باشد؛ نکند، حالا نه اینکه باشد، نکند؛ یا نه، اصلاً غسل طهارت مطلوبی است؛ اول بروم غسل، بعد به زیارت من بیا. زیارت قبرشان هم غسل می‌خواهد، چه برسد زیارت زنده‌شان؛ اینها اینقدر احترام دارند!

زار امام حسین علیه السلام، زائر عرش خداوند

در «کاملالزيارات» است: «من زار الحسين کمن زار الله بعرشه» کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند، مثل این است که خدا را در عرشش زیارت کرده است؛ پس این به طهارت



ظاهر و باطن احتیاج دارد و باید اول آلودگی‌ها را کنار زد تا راه باز بشود: «لا اله الا الله». خدایا! به حقیقت قرآن، این طهارت باطنی را برای باز شدن راه ملاقات ما با خودت، انبیا و اولیائت، به همهٔ ما و زن و بچه‌های ما عنایت بفرما؛ خدایا! ما را از بار گناهان سبک کن و خودت تیرگی‌ها را از ما پاک کن.

فرزندان امام حسن عسکری در حادثه کربلا

امام مجتبی علیه السلام در لحظات از دنیا رفتش به‌طور جد، سفارش این سه بچه‌اش را به ابی عبدالله علیه السلام کردند. اسم یک پسرش حسن بود که در کربلا به‌شدت زخمی شد و در کشته‌ها افتاده بود، ولی نفس داشت. اهل بیت علیه السلام او را از میان کشته‌ها برداشتند و با خودشان بردنده، زنده ماند و به مدینه آوردند که یک نسل پاک و طیب و طاهری از او بهجا ماند. آن هم در عراق و ایران هستند که از چهره‌های معتبر آن نسل، مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی، آیت‌الله‌العظمی حکیم و دیگر افراد این خانواده است. این تیره از نسل حسن بن حسن علیه السلام و فاطمه دختر ابی عبدالله علیه السلام است. چه نسل پاکی هستند! یکی قاسم است که لحظه شهادت پدرش سه‌سال او تمام نشده بود و یکی هم عبدالله است که هنوز یک سال او کامل نشده بود. او دیگر بچه یک ساله بود و خیلی متوجه اوضاع و احوال نبود.

امام سفارش نکردند که بعد از مرگ من مواذب بچه‌های من باش و رعایت کن که اینها یتیم هستند؛ این سفارشات در شان امام مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام نبود. این را یقین بدانید آنچه سفارش کردند، این بود که حسین جان، عمر من کفاف نمی‌دهد در کربلا باش، امام مجتبی علیه السلام خیلی اظهار علاقه کردند که ای کاش! من در کربلا بودم و جانم را فدای تو می‌کردم، ولی این سه پسرم را تقدیم تو می‌کنم. هر کدام که از تو اجازه گرفتند تا به میدان ببروند، به او اجازه بده. امام به دوتای آنها اجازه دادند، اما به این بچه یازده‌ساله اجازه ندادند. نمی‌دانم اجازه ندادنش به‌خاطر این بود که نمی‌خواست مادرشان بیشتر از این داغ ببیند؛ حالا چرا این بچه را به مادرش نسپردم؟ این را می‌دانست که اگر سفارش بچه را



جلسه پنجم / سودمندی بشر در زندگی توحیدی

به مادر می‌کرد، مادر به بچه می‌گفت: مادرم عمومیت غریب است، نایست. چه زنانی! عمه به برادرزاده یک حال دیگر دارد، سفارش بچه را به زینب کبری علیہ السلام کردند؛ اینکه در لفظ روایت دارد: «إِحْبَسْهُ»، به معنی این نیست که حبس و زندانی اش کن، بلکه «إِحْبَسْهُ» یعنی خواهرم او را نگه دار که به میدان نیاید. زینب کبری علیہ السلام نگه داشت، امام حسین علیه السلام جنگ کردند و از اسب به زمین افتادند، این بچه چندبار به عمه گفت: عمه جان، عمومیم! زینب کبری علیه السلام سرش را گرم کرد، بچه به دنبال فرصتی می‌گشت که فرصتی به دستش آمد، فرار کرد و سریع رفت. زینب علیه السلام نتوانست کودک را بگیرد، او هم برای جنگ نیامد. وقتی آمد و عمو را دید، گفت: عمو جان! بلند شو تا تو را به خیمه ببرم و به عمه بگوییم روی زخم‌هایت دوا بگذارد. من را ببخشید، من نتوانستم این حادثه را به عمرم تمام کنم؛ دو نفر در بغل ابی عبدالله علیه السلام شهید شدند: یکی بچه ششم‌ماهه بود و یکی هم این کودک.



جلسه ششم

عقل، کوهری ارزشمند در

شناخت حق

هشدار قرآن بر اثر تخریبی معبودهای باطل

بسیاری از آیات قرآن مردم را به این حقیقت توجه می‌دهد که معبودهای باطل، هیچ نقشی نه در حیات و نه ممات آنها ندارند. برای همه شئون حیاتشان ضرر دارند، آخرتشان را هم تخریب و دنیايشان را دچار فساد و تباہی می‌کنند و برای آخرتشان هم جز دوزخ به جا نمی‌گذارند. قرآن با نوع آن آیات به بیداری عقل آنها کمک می‌دهد تا رابطه‌شان را با معبودهای باطل قطع کنند؛ معبودهای باطلی که بر آنها تحمیل شده است و آنها را با وسوسه‌های سنگین در طول تاریخ به مردم قبولانند؛ و به باور آنها دادند که اگر اینان محور زندگی شما نباشند، چیزی گیر شما نمی‌آید! این آیات مردم را بیدار می‌کنند که به شما دروغ و باطل گفته‌ند، باطل را وارونه جلوه دادند و فریبتان دادند. یکی از آن آیات، آیه ۱۶۴ سوره مبارکهٔ بقره است که از زیباترین آیات برای راهنمایی عقل بهسوی پروردگار است. گوهر بالرزشی که در خزانهٔ خلقت بی‌نمونه است و متولیان بتخانه‌های تاریخ سعی کرده‌اند و سعی می‌کنند که او را در اسارت نگه دارند تا چراغی در راه زندگی مردم نباشد.

سرمایهٔ عظیمی به نام عقل

شناخت دین در همراهی عقل

امام صادق علیه السلام بنا به نقل جلد اول «اصول کافی» درباره عقل می‌فرمایند: «العقل ما عبد به الرحمن» عقل اگر جلودار و آزاد باشد، عقل اگر در زندان هوا و بتها و معبودهای باطل



نباشد، سرمایه عظیمی است که خدا به وسیله این سرمایه عبادت می‌شود؛ «وَ أَكْسَبَ بِهِ
الْجَنَانَ» مردم با این سرمایه می‌توانند بهشت را بدون دردسر به دست بیاورند. خیلی جالب
است، موسی بن جعفر می‌فرمایند: «من کان عاقلاً کان له دین» کسی که عقلش کار می‌کند،
دین دارد و کسی که عقلش را از او گرفته‌اند، بی‌دین است؛ چون قدرت اندیشه ندارد، همه
چیز را با چشمش می‌بیند و ظاهربین است. قرآن می‌فرماید: **﴿يَعَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَ هُوَ عَنِ الْآخِرَةِ هُوَ غَافِلُونَ﴾**^۱، یک ورق هستی را می‌بیند، اما از ورق دیگرش غافل است؛
یک روی جهان را می‌بیند و روی دیگرش را نمی‌بیند.

ستمگران و معبدان باطل، دزدان عقل مردم

دزد هیچ چیزی هم مثل عقل فراوان نبوده است؛ چون اگر عقل کار بکند، ستمگران بدون
یار و نیرو می‌مانند و نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. امام صادق علیه السلام جمله‌ای دارند که خیلی
مهم است، ایشان می‌فرمایند: بنی امية یک مرد، یک زن و یک فرزند بود؛ سه نفر بودند و
جمعیت گسترده یک کشور و یک ملت نبودند. یکی ابوسفیان، یکی هنده زنش و سوم هم
فرزندشان معاویه. مردم دور این سه نفر جمع شدند و این تشکیلات به وجود آمد. مردم چرا
دور این سه نفر جمع شدند؟ برای اینکه مردم اجازه دادند که عقلشان را بذند و با
چشمشان زندگی کردن. زکریابن‌آدم جمله جالبی دارد، وی در نامه‌ای به حضرت رضا علیه السلام
نوشت: یا بن رسول الله! مردم گوسفندها را راحت از طویله بیرون نمی‌آورند که به صحراء
ببرند و گوسفندها را گول می‌زنند. آنها اول صبح در طویله‌ها را باز می‌کنند، علف تازه سبز
دم در طویله به گوسفندها نشان می‌دهند، گوسفندها هم علف را با چشم می‌بینند و به
دبیال علف راه می‌افتنند. آنها هم علف را دم طویله به گوسفند نمی‌دهند، بلکه مرتب عقب
می‌آیند و گوسفندها جلو می‌آیند؛ آنها عقب می‌روند و گوسفندها جلو می‌آیند تا به صحراء
می‌کشانند. اینها مردمی هستند که سر حیوانات کلاه می‌گذارند و فریب کار هستند. این



چند نفر با علف پول، ملک، زر، درهم و دینار، چشم مردم را پر کردند و برای خودشان نیرو ساختند. امام ششم می‌فرمایند: نیرو که ساخته شد، توانستند به آسانی کاری انجام بدهند و ۷۲ نفر از ما را در کربلا قطعه قطعه کنند؛ و گرنه اگر آنها یکی که عقلشان را دزدیده بودند، نمی‌گذاشتند عقلشان را بذند، این زن و شوهر با بچه‌شان چه کاری می‌توانستند بکنند؟

رضاخان، نمونه‌ای آشکار از دزدان عقل

در مملکت خودمان هم نمونه داشته است؛ مردی در روستایی می‌میرد و زن او بیوه می‌شود، بچه‌اش که در یه بدهنیا می‌آید، زن و بچه نانی برای خوردن نداشتند و دست آنها خالی بود. زن بچه شیرخواره را برمی‌دارد و با التماس به قافله‌ای که هفت‌هشتم نفر بودند، از جاده فیروزکوه به طرف تهران راه می‌افتد، به بلندی امامزاده هاشم می‌رسد، بچه از سرما و گرسنگی در حال مرگ بود، آنجا می‌گذارد که بمیرد. بعد بچه را برمی‌دارند و می‌آورند، گرم می‌کنند؛ کسی که در آن قافله آشنا بود، بچه را از مرگ نجات می‌دهد و به بی‌سوادی بزرگ می‌کند، به سربازی می‌فرستد که بعد شغلی پیدا بکند، نانی در بیاورد و بخورد و بعد بمیرد. این بچه در سربازی یارگیری می‌کند و با زرنگی در یارگیری، عقل یاران را می‌دزد و بعد از سربازی به مقام‌های بالاتر می‌رود. بعد از مدتی هم رضاخان می‌شود و عقل خیلی‌ها را می‌دزد، مجلس را با خودش همراه می‌کند و قاجاریه را حذف می‌کند، خودش سلطان می‌شود و نزدیک نیم قرن بر دین و ناموس و مال و منال این مملکت مسلط می‌شود. یک‌نفره که نتوانست آن‌همه جنایت را مرتکب شود، بلکه یارانی که عقلشان را دزدیده و چشمشان را با دنیا پر کرده بود، به او کمک دادند؛ اما یک نفر مثل مدرس که چشمش با دنیا پر نشد و عقل داشت، فریب نخورد.

زنگ بیدار باش قرآن

قرآن مجید عقل‌ها را در این آیات بیدار می‌کند که مردم را از معبدوهای باطل نجات بدهد و به مردم ثابت کند که بت‌های بی‌جان و زنده هیچ نقش مثبتی در زندگی شما ندارند و فقط به دنیا و آخرتتان ضرر می‌زنند. یکی از آیات، همین آیه ۱۶۴ سوره بقره است. چه آیه‌ای است!



چه زنگ بیدارباش بلندی است! من آیه را می‌خوانم و قسمت به قسمت آیه را فقط ترجمه می‌کنم؛ چون اگر کسی بخواهد این آیه را برایتان توضیح بدهد، خیلی طول می‌کشد؛ اگر بخواهد آدرس توضیح آیه را بدهد، حداقل پنجاه کتاب را باید برای شما اسم ببرد و شما هم یادداشت کنید، کتاب‌ها را بخرید و بخوانید. آیه‌ای در قرآن مجید است: **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۱. سماوات طبق شماره قرآن، هفت آسمان است، حالا این شماره واقعاً هفت تاست یا نه، می‌خواهد کثرت آسمان‌ها را بگویید؟ چندتا از این هفت آسمان تا حالا کشف شده است؟ ترکیب هر آسمانی از میلیارد‌ها کهکشان و صحابی است و هر کهکشانی میلیارد‌ها ستاره و ماه و خورشید است. خورشید ما که در منظومه شمسی و در بازوی کهکشان آسمان بالای سر ماست، یک میلیون و سیصد هزار برابر کره زمین است. خورشیدهایی بالاتر از او هست که خورشید ما به اندازه دانه ارزنی در برابر هندوانه است. از این خورشیدها میلیارد‌ها خورشید در عالم شناور است. کدام بت اینها را آفریده است؟ کدام معبد باطل اینها را آفریده است؟ کدام فرعون؟ کدام نمرود؟ کدام ترامپ؟ کدام رضاخان؟ کدام شداد؟

ناتوانی معبدان باطل در مراقبت از خود

عقل را بیدار می‌کند، کار کیست؟ در سوره مبارکه حج می‌فرماید: **﴿فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾**^۲، شما یک معبد حق دارید و بقیه باطل، بوج و هیچ کاره هستند و نقشی در سازمان آفرینش ندارند. هیچ نقشی در آفرینش آسمان‌ها با این گستردگی، عظمت، وسعت، نظم و حساب منظم ندارند؛ اینکه خیلی حیرت‌انگیز است! حالا خورشید ما که در این عالم چیزی به حساب نمی‌آید، یک میلیون و سیصد هزار زمین در آن جا می‌گیرد؛ می‌گویند، حالا دقیق هم خودشان می‌گویند و نیست، ولی می‌گویند شش میلیارد سال از عمر خورشید گذشته است! خورشید نه با زنجیری به طاقی وصل است، نه ستونی زیر آن است و یک میلی متر هم نظم او در این شش میلیارد سال بهم نخورده است، کار کیست؟ دست کیست؟ اراده کیست؟

۱. بقره: ۱۶۴.

۲. حج: ۳۴.



علم کیست؟ کدام بت؟ کدام معبد؟ کدام نمرود؟ کدام اعلیٰ حضرت؟ کدام رضاخان؟ کدام شاهنشاه؟ کدام ترامپ؟ کدام رئیس جمهور؟ برای چه در مقابل اینها دولّا و راست می‌شوید؟ اینها چه کسی هستند؟ اینها گاهی اگر اسهال بگیرند، دارو نیست که جلوی اسهالشان را بگیرد، آیا اینها قابل اطاعت هستند؟ اینها قابل عبادت هستند؟ اینها قابل این هستند که شما دلخان را به اینها خوش کنید؟ اینها موجودات متعهدی هستند؟ این وضع معبدهای باطل است؛ حالا بی‌جان‌هایشان که بی‌جان هستند.

عقل انسان در خطر سرقت متولیان بت‌ها

حکایتی شنیدنی از دزدان عقل آدمی

من یک روز در انگلستان به دکتری گفتم: هندوها در اینجا معبد دارند؟ گفت: بله. گفت: راه می‌دهند که برای تماشا برویم؟ گفت: من با یکی از رؤسای آنها آشنا هستم، تلفن می‌کنم و اگر راه دادند، تو را با همین لباس می‌برم. گفت: یک روزی که جمع هستند و عبادت دارند، من را ببر. گفت: باشد. یک روز پای منبر آمد و گفت: فردا روز عبادتشان است، تو را ببرم؟ گفت: چه کسانی برای عبادت می‌آیند؟ همین باربرها و دستفروش‌ها؟ گفت: نه، دکترها، مهندس‌ها، مخترعین و استادان دانشگاه‌های آنها برای عبادت می‌آیند که من با بعضی‌هایشان آشنا هستم. با همین لباس رفتیم، گفت: من را ببینند تا هرچه می‌خواهند، از دین ما بپرسند. بنده خداها خیلی هم احترام کردن و در جایی نشستیم که رو به روی بت‌ها بود. هفت تا بت بود؛ بت وسط از همه بزرگ‌تر بود، سه بت دست راست و سه بت هم دست چپ بود. گفتیم برای ما توضیح بدھید، توضیح دادند: یک بت برای این بود که در مقابلش عبادت می‌کردند تا وسیله شود و زنان دختردار بشود، یک بت وسیله شود و رودخانه‌ها در هند پر آب بشود، یک بت وسیله شود و زراعت فراوان شود، یک بت وسیله شود و معدن‌ها پربار بشود، آن بت بزرگ هم همه کاره بود و هر کاری از دستش بر می‌آمد؛ بهار خوب، زمستان خوب، تابستان خوب. آن وقت مهندس‌ها با کراوات و کت و شلوارهای قیمتی می‌آمدند و با تمام قد رو به روی این بت‌ها بر روی زمین و فرش می‌افتدند، گریه می‌کردند، ناله می‌زدند و دردمدانه به بت التماس می‌کردند!

سرقت عقل از روزگاران کذشته تا عصر ما

این را می‌گویند افرادی که عقلشان را متولیان بت دزدیده بودند، عقل دکترها را دزدیده‌اند، عقل مهندس‌ها را دزدیده‌اند، عقل استاد دانشگاه را دزدیده‌اند. این دزدی از قدیم شروع شده و تا حالا ادامه دارد؛ الان هم این دزدی بیشتر است. الان گاو در هندوستان می‌آید و روی باند فرودگاه می‌نشیند، هواپیما با چهارصد مسافر است، برج به او می‌گوید برو و در شهر بنارس بنشین، ما نمی‌توانیم گاو را بلند کنیم. در دهلی پایین نیا، باند بسته است. خلبان مجبور می‌شود که برگردد، چون وجود مقدس حضرت گاو روی باند است و نمی‌توانند به او اشاره کنند بلند شو، چهارصدتا آدمیزاد روی هوا هستند و می‌خواهند پایین بیایند.

هر روز زن و مرد و بچه از گرسنگی در پیاده‌روهای هند می‌میرند، اما آنجا منع است که یک گاو بکشدند و گوشتش را به گرسنهای بدھند. دو سه‌تا رئیس جمهور قبلی هند (من عکسش را دارم) که هندو بود، یک لیوان تمیز در جیش بود و به گاو هم در کاخ ریاست جمهوری نزدیک بود، تشنیه که می‌شد و گاو دستشویی کوچک می‌کرد، رئیس جمهور می‌دوید و لیوان را زیر دستشویی گاو می‌گرفت، پر می‌کرد و می‌خورد! **﴿يَعَلَّمُونَ طَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الْمُنِيَّةِ﴾**^۱، انبیا چه زجری کشیدند! شما به این هندوها بگو نوح **عليه السلام** پیغمبر خداست، ۹۵۰ سال تبلیغ توحید کرد و «لا اله الا الله» گفت؛ اینها نوح را به عنوان پیغمبر قبول ندارند. گاو را به عنوان موجودی مقدس به جای معبد قبول دارند، ولی «نوح را باور ندارند از پی پیغمبری».

شعار مردم در دنیای کنونی

الآن شعار تمام اروپا و آمریکا و بسیاری از کشورها و خیلی از افراد در کشور ما این است: «لا اله الا الدلار». معبد است و شوخی هم ندارد. بالای هفت‌صد آیه در قرآن عقل‌ها را تلنگر می‌زند که اینهایی که به عنوان معبد انتخاب کردید، باطل است! فکر کنید و عقل را به میدان بیاورید! دنیا و آخرتتان را تباہ کردید!



کُرنش، تنها سزاوار خالق حقیقی زمین و آسمان

«إِنَّ فِي حَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» زمین که زیر پای شماست، زمین که بغل دست شماست، زمین که پر از جنگل و معدن است، زمین که منبع غذا و انرژی برای شماست، زمین که منبع معادن است و کلنگ که می‌زنید، منفجر می‌کنید و از دل سنگ، طلا، نقره، نفت و گاز درمی‌آورید. این را کدام معبد برایتان ساخته است؟ کدام معبد در دل سنگ برایتان طلا ساخته است؟ چرا تا کم در مقابل معبد های باطل خم هستید؟ چرا می‌ترسید و از معبد های باطل حساب می‌برید؟ چرا به نظرتان آمده که اگر در مقابل معبد های باطل کُرنش نکنید، نمی‌توانید زندگی کنید؟ واقعاً این اعتقاد دولت عربستان است که اگر در کنار آمریکا نباشم، یک ساعت هم نمی‌توانم زندگی کنم؛ یعنی خدا را در آنجا حذف کرده‌اند و ترامپ را به جای خدا قرار داده‌اند. این همان شرکی است که قرآن می‌گوید و عجیب هم در مقابلش کُرنش دارند. یک روز به آنجا آمد و با آنها رقصید، یک چک پانصد میلیارد دلار از مال مسلمان‌ها را نقد گرفت و رفت؛ بعد که به آمریکا رسید، پشت تلویزیون گفت: دولت عربستان و آل سعود گاو شیرده هستند، رفتم و شیر دوشیدم، چه شیری بود! آنها را گاو کرد، اما هنوز به او سجده می‌کنند و این شرک است.

قدرت نامتناهی خدای آسمان‌ها و زمین

«وَإِخْتِلَافِ الْلَّيلِ وَالنَّهارِ وَالْفَلَكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْعُجُورِ إِيمَاناً يَنْقَعُ الْئَثَاسَ»^۱ در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز که با گردش زمین پدید می‌آید و کشتی‌های غول‌پیکری که روی اقیانوس‌ها در حرکت هستند، با همه سودهایی که برای مردم دارد، «وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ» و خدایی که از عالم بالا باران می‌فرستد. این دیگر چه داستانی است! از پایین با حرارت میزان خورشید، از روی اقیانوس‌ها بخار به طرف بالا می‌رود و حالت ابر پیدا می‌کند، بالاتر نمی‌رود و نمی‌گریزد، در یک حد معینی قرار می‌گیرد

۱. بقره: ۱۶۴.

و بعد به او دستور می‌دهند که از فراق زمین گریه کن، «فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» با گریه‌ای بر از فراق محبوبش، زمین مردہ زنده می‌شود.

«وَبَثَ فِي هَا مِنْ كَلَّ ذَابِةٍ»؛ و در زمین هر موجود زنده‌ای را با این آب که از بالا می‌فرستد، پراکنده می‌کند. نمی‌دانم کدام موجود را بگوییم که بردارید و نگاه بکنید، دقت بکنید که چه کار می‌کند! بارانی که می‌فرستد، پای درخت توت می‌آید و درخت خشک برگ می‌کند و برگ، رنگ سبز سیر پیدا می‌کند. ما نمی‌توانیم یک ذره از برگ توت را بخوریم و دندانمان نمی‌گیرد، اما کرم این برگ سبز سیر را می‌خورد و پیله سفید بیرون می‌دهد، خودش در پیله می‌ماند و آن پیله نخ ابریشم می‌شود که هنوز قیمتی‌ترین و محکم‌ترین نخ جهان است. یک پنجره و روزنه برای پیله نمی‌گذارد؛ یعنی این باران در این درخت تبدیل به برگ می‌شود و نمی‌دانیم هم کارخانه رنگرزی در کجای جهان است که این برگ سبز سیر می‌شود، ولی کرم ابریشم که می‌خورد، پیله سفید بیرون می‌دهد. رنگ را چه کار می‌کند و در کجا تصفیه می‌کند؟ بعد خودش در آن پیله می‌میرد، خشک و پژمرده می‌شود و اصلاً دیگر جانی برای او نمی‌ماند؛ یعنی واقعاً خشک می‌شود و هیچ علامت حیاتی نمی‌ماند. بعد از مدتی، به صورت پروانه ابریشم با رنگ‌های زیبا، با دو پر و دو شاخک از پیله بیرون می‌آید و سر گل‌ها می‌نشینند، شرعا هم که در تعریفش غوغای کرده‌اند. چه کسی این کارها را می‌کند؟ معبدهای باطل؟ اینهایی که شما ساخته‌اید و عالم کرده‌اید؟ چطوری خدا را حذف کردند؟ چطوری هفت‌میلیارد جمعیت خدا را از یاد برده‌اند؟ ما هم که آدم خیلی خوبی هستیم، گاهی خدا را یاد می‌کنیم؛ اگر ۲۴ ساعت به یاد خدا بودیم، گرفتار این‌همه گناه نمی‌شدیم و گناهان ما محصول غفلت از پروردگار است.

«وَ تَصْرِيفِ الْرِّياحِ»؛ اگر من این بادها را جابه‌جا نمی‌کردم، مثلاً آخر اقیانوس اطلس یک خرد باد می‌و زید و آرام می‌شد، اصلاً باد جابه‌جا نمی‌شد، هیچ‌چیزی در کره زمین به وجود نمی‌آمد؛ اگر باد نبود، ابر یک ذره به هیچ‌جا حرکت نمی‌کرد، هوا جابه‌جا نمی‌شد و همه شما خفه می‌شدید؛ اگر جابه‌جا شدن و حرکت باد نبود که زمین از گرما می‌سوخت، میوه به وجود نمی‌آمد، بهاری نبود، خنکی نبود و میلیون‌ها سال کشته‌ها در دریا قبل از اینکه موتور اختراع بشود، راه نمی‌رفتند.

«وَالسَّخَابِ الْمَسَخَرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَيَاتٍ لِقَوْمٍ يُعْقِلُونَ»، ابرهایی که بین آسمان و زمین به کار گرفته‌ام، نه می‌افتد که به زمین بچسبند و نه بالا می‌روند که از دسترس شما خارج بشوند. این‌همه جریانات خلقت نشانه‌هایی برای خداشناسی و برای مردمی است که اندیشه و فکر کنند. برای چه فکر بکنند؟ برای اینکه هرچه معبد باطل است، در سطل زباله بربیزند و این‌قدر مشترک و کافر نباشند، بلکه اهل توحید و اهل خدا باشند. باز هم بحث توحید را با همدیگر، اگر خدا بخواهد، فردا ادامه می‌دهیم.

گداترین گداها نزد خداوند

خدایا! مزه توحید را به آن کیفیتی که به انبیا و ائمه چشاندی، در حد ظرفیت ما -حالا ما آدم‌های پرتوقوعی نیستیم- در حدی که دنیا و آخرت ما آباد شود، به مابچشان؛ ما هم گدا هستیم، ما هم فقیر هستیم، ما هم ندار هستیم، ما هم قابل رحم هستیم، ای خدا! ما را با دل تاریک دفن نکنند، با روح ظلمانی پیش تو نفرستند و نکیر و منکر در عالم بزرخ به ما بگویند «مَنْ رَبُّكَ» و ما بگوییم حالی‌مان نمی‌شود چه می‌گویید! حداقل مثل آن‌کسی بشویم که در عالم مکاشفه به رفیقش گفت: آمدند از من سؤال کردند «مَنْ رَبُّكَ؟» و من گفتم: جوابتان را نمی‌دهم. گفتند: هیچ‌کس به اینجا نیامده است که جواب ندهد؛ جواب بده! گفتم: نه من جواب نمی‌دهم، اول شما به پروردگار بگویید که من را به بندگی قبول دارد؟ اگر مرا قبول نداشته باشد، چه فایده دارد که جوابتان را بدhem؟ ما خیلی محتاج به تو هستیم! من فکر می‌کنم که این روایت را ده‌سال پیش دیدم؛ حدود ده جمله است که نه‌تای آن را فهمیدم، اما جمله آخرش را هنوز نتوانسته‌ام بفهمم و نمی‌دانم ابی عبدالله علیه السلام چه گفته است! یک‌نفر در کوچه به حضرت گفت: حالتان چطور است؟ حضرت ده مطلب گفتند که نه‌تای آن را من فهمیده‌ام، اما جمله آخر را نفهمیده‌ام! ایشان فرمودند: «و انا افقر الفقراء الیه»، هیچ‌کس گداتر از من به طرف خدا نیست؛ نمی‌دانم یعنی چه! اگر ابی عبدالله علیه السلام گداترین گداها پیش خداست، پس ما چه هستیم؟ نمی‌دانم! خدایا به ما رحم کن.



يتيم نوازی به شیوه کوفیان

برادران و خواهران! قرآن مجید ۲۳ بار سفارش يتيم را کرده است؛ پیغمبر اکرم ﷺ يك روز در کوچه می‌رفتند که دیدند بچه‌ای با گردن کج به دیوار تکيه داده است، بچه‌ها بازی می‌کنند و همه شاد هستند. پیغمبر ﷺ آمدند و به این بچه گفتند: تو چرا بازی نمی‌کنی؟ چون عرب‌ها خیلی يتيم را تحقیر می‌کردند؛ به پیغمبر ﷺ گفت: پدرم مرد است و مرا راه نمی‌دهند. رسول خدا ﷺ خیلی ناراحت شدند، اين بچه هفت‌هشت ساله را بغل گرفتند و به خانه آورдند، به حضرت زهرا ﷺ فرمودند: سر و روی او را بشور و لباس‌هایش را عوض کن. بچه را نونوار کردند، دوباره بغلشان گرفتند و در کوچه آوردند، بچه‌ها را صدا کردند و فرمودند: چرا او را راه نمی‌دهید، اين بچه من است! مردم کوفه عجب يتيم نوازی کردند! يتيم امام مجتبی علیه السلام را با سنگ زدند، با نیزه زدند، با شمشیر زدند، نهايتأ همه شنیده‌ايد که زنده‌زنده با اسب بر روی بدنش تاختند.



جلسہ، مقدمہ

تبہی دنیا و آخرت، پیامد پذیر فتن

معبدان باطل

مبارزه انسایی الهی با شرک و معبدان باطل

کلام در توحید بود؛ مبارزه همه انبیای الهی برای نجات امت‌ها از فساد و عذاب آخرت با شرک و معبدان باطلی بود که ستمگران به مردم تحمیل کرده بودند. ارباب پوک، پوچ و بی‌اثری که به مردم به عنوان معبد قبولاند بودند و چنان فرهنگ‌سازی کرده بودند که مردم در همه شئون زندگی‌شان مطیع آن معبدان باطل باشند. حرفی که فرعون با ملت مصر داشت و قرآن مجید نقل می‌کند، این بود که‌ای مردم، این چوپان چوب به دست به این مملکت آمده است و با معبدان شما مخالفت می‌کند؛ یعنی این معبدان باطل را این‌قدر سخت به مردم باوراند که فرعون فکر می‌کرد بشود ملت را علیه کلیم الله بسیج کرد، زمینه نابودی او را فراهم کرد و فرهنگ بتپرستی را در مقابل تبلیغات موسی بن عمران نجات داد.

هدف انبیا از هدایت مردم

مشکلی بزرگ به نام خرافات

هدف انبیا خیر دنیا و آخرت مردم بود که بهشدت مورد هجوم بتپرستی بود؛ ولی از آنجایی که فرهنگ‌سازی متولیان بت در مردم ریشه‌دار بود، کار انبیا را دچار مشکل و نجات مردم را سخت کرد. بین خود مسلمان‌ها هم یک سلسله خرافاتی حاکم است و بوده که نجات مردم از آن خرافات کار مشکلی بود و کار مشکلی است. کمتر کسی پیش از این جرئت ورود به مبارزه



با آن خرافات را داشت. درختی یک مرتبه مورد تقدیس محله‌ای یا منطقه‌ای قرار می‌گرفت، یک ماه، دو ماه، سه ماه زمان می‌گذشت و هیکل درخت پر از پارچه رنگارنگ می‌شد. برای شفای بیمارانشان و گشوده شدن گره از مشکلاتشان به این درخت دخیل می‌بستند.

خداآوند، حلال مشکلات انسان

اهل دل جرئت حرف زدن نداشتند که از این شاخه‌های درخت و این پارچه‌های کهنه گرهزده چه کاری برمی‌آید؟ کار دست پروردگار و دعای مخلصانه است؛ کار نه دست پارچه است، نه دست درخت است، نه دست آش است، نه دست ماش است و نه دست این قبیل امور. همین مردم آجیلی را اختراع کرده بودند و اسمش را مشکل‌گشا گذاشته بودند. واقعاً چهارتا نقل و نخودچی و کشمکش در این عالم هستی چه قدرتی داشت که مشکلی را حل کند؟ قرآن مجید در آیه ۶۲ سوره نمل می‌فرماید: «أَمْنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَ إِذَا دُعَا وَيَكْشِفُ السُّوءَ»، آیا مشکلات به دست غیرخدا حل می‌شود یا به دست پروردگار؟ به دست کدام حل می‌شود و اصلاً کار دست چه کسی است؟ چه کسی در این عالم کارگردان است؟ شما از همین مسائل گذشته که خیلی هم از زمان شما دور نیست؛ در گذشته، مثلاً هشتاد- نود سال پیش، صدها هزار تومان خرج ساختن یک ضریح می‌شد و بعد از مدتی، باید یک کامیون سه‌ٹنی و ارّه در کنار حرم می‌بردند، کلی قفل می‌بریزند و قفل‌ها را از شبکه‌های ضریح باز می‌کردن؛ حالا چقدر به ضریح‌ها لطمہ می‌زدند. بعد که این قفل‌ها را باز می‌کردن و داخل کامیون‌ها می‌ریختند، می‌بردند و به کوره‌های ذوب فلز می‌دادند. مردم ضریح امام هشتم یا حضرت حسین علی‌الله‌یه یا امامزاده‌ها را با یک‌تُن قفل قفل می‌کردند. قفل کردن چه مشکلی را می‌گشود؟ اینها چه بود؟

بتپرستان این کارها را در یک سطح بالاتر به مردم در طول تاریخ تحمیل کرده و پروردگار عالم را از زندگی حذف کرده بودند، کتاب‌های آسمانی را محجور و احکام الهی را تعطیل کرده و به جای آن، احکام بتپرستی را حاکم کرده بودند. چنین فرهنگ‌هایی، هم دنیای مردم و هم آخرت مردم را تباہ کرده بود؛ چون مردم در دنیا با خدا معامله نداشتند و



با بتهای ساخته شده یا با بتهای جاندار معامله داشتند. بتهای جانداری که هیچ نقش مشتبی در زندگی مردم نداشتند و وقتی هم مردم می‌مردند، رابطه‌شان با هر نوع بتی قطع می‌شد؛ دنیای آنها خراب می‌شد و آخرتشان هم خراب می‌شد.

اعلام انبیا مبنی بر وحدانیت پروردگار

انبیای الهی با چه هدف مقدسی برای خیر دنیا و آخرت مردم آمدند؟ برای حذف خدایان قلابی و اتصال دادن مردم به پروردگار عالم و صاحب هستی و چنانکه کراراً در قرآن آمده است، به مردم اعلام کردند: ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱ شما یک خدا و معبد بر حق دارید و این شعار همه انبیا بود. چقدر این پیکرۀ نماز عالی است. نمازی که اهل‌بیت ﷺ به ما یاد داده‌اند، همان نماز پیغمبر ﷺ است؛ چون بیگانگان نماز پیغمبر ﷺ را بعد از مرگش به‌تدريج تغيير دادند، بیگانگانی که مركب از سه گروه بودند و من الان فرصت ندارم که برایتان هم از روایات و هم از تاریخ ثابت کنم؛ اگر فرصت بود، با دلایل تاریخی و روایتی ثابت می‌کرم.

مشارکت منافقین، یهود و نصارا در جنگ با پیغمبر ﷺ

گروهی مركب از منافقین مدینه و مکه، یهود و نصارای مدینه که اينها چند سال قبل از مرگ پیغمبر ﷺ با هم دست به يکي شده بودند. تاريخ اسلام را بخوانيد! اينها در جنگ‌هایی که با پیغمبر ﷺ داشتند، همين يهود خير، هم يهود بنی‌صطلق، هم يهود بنی‌قريظه، هم يهود بنی‌نصير، هم مسيحيان مدینه و اطراف، با منافقین مدینه در پنهان دست به يکي بودند. غير از تاريخ، جزء يبيستم به بعد قرآن مجید را هم بخوانيد، پروردگار صريحًا بيان می‌کند که هم يهود، هم مسيحيت مدینه و اطرافش و هم منافقین مدینه طرح داشتند که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، نگذارند اهداف پیغمبر ﷺ به خصوص در خلافت بعد از نبوت پا بگيرد و نهايتأً احکام الهی حرکتش را به صورت زمان پیغمبر ﷺ ادامه دهد.

۱. حج: ۳۴.

تمام احکام الهی با اهل بیت

احکام زمان پیغمبر ﷺ به وسیله امیر المؤمنین علیه السلام سرپا نگاه داشته شد و بعد از ایشان هم با اهل بیتش، یعنی با امام مجتبی علیه السلام، ابی عبدالله علیه السلام، زین العابدین علیه السلام و به صورت گستردگی، با امام باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام، از زمان امام هشتم به بعد هم دیگر نشد که جلوی جریان احکام الهی را بگیرند و این چشمۀ جاری دوام پیدا کرد؛ چراکه راویان عالم تربیت شده بسیار پرقدرتی از زمان امام چهارم پیدا شدند و چهارصد کتاب علمی حدیث تا عصر غیبت صغیری نوشته شد، از روی اینها رونویسی شد، دست به دست گشت و فرهنگ را ریشه دار کردند که اینها تقریباً در عصر غیبت صغیری یکجا جمع شد و دوره باعظمت «اصول کافی»، «تهدیب»، «استبصران» و «من لا يحضره الفقيه» شد و این فرهنگ تا الان سرپا ماند.

نمایزی به راه و رسمنامه اهل بیت

در نماز اهل بیت علیه السلام به این تأکید شده است که حتماً سوره توحید را در یک رکعت از نمازاتان بخوانید. خیلی کار زیبایی است! در نمازهای مستحب تأکید شده که یکبار سوره توحید در این نماز، سه بار سوره توحید در این نماز، ده بار سوره توحید در این نماز، چندبار سوره توحید در این نماز میت و نماز وحشت خوانده شود. **﴿فَلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾**^۱ معبد واقعی شما یکی است، یعنی عالم دو اثرگذار ندارد؛ نه کهنه ای که به درخت می بندند، در زندگی اثر دارد و نه یک ذره کشمش و بادام و نخودچی مشکلات شما را حل می کند؛ نه بت گچی و آهنی و طلا و نقره و نه دلار مشکلات شما را حل می کند، نه بت های زنده ای مثل فرعون و نمرود و معاویه و هارون و مأمون و ترامپ و اوباما و این سگ و خوک هایی که در تاریخ جاری بودند. اینها کارهای نیستند و همه کاره یک نفر است. «التوحید: اسقاط الاضافات»، «لا اله الا الله»، «لا حول و لا قوة الا بالله» فقط به آن یک نفر و دوتا هم نیست. «فَلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، «فِإِنَّهُمْ كُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»، اصلاً ظاهر خود این حرفها (حالاً باطنش که خود حق است) که الفاظ است، دل آدم را روشن و قلب را تصفیه می کند.

شرح حال عالمی فرزانه

من رفیقی دارم که ویژگی‌های خیلی خوبی دارد و بهترین ویژگی این رفیق من این است که دریاور و بیشتر از مادر جوان مرده برای ابی عبدالله^ع گریه می‌کند. ایشان برای من تعریف کرد و گفت: من ایام جوانی‌ام در مشهد به مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی خیلی ارادت داشتم که از اولیای الهی بود. اسم ایشان و شرح حالت را در این کتاب‌های پنجاه-شصت سال اخیر درباره رجال شیعه زیاد نوشته‌اند. ایشان از علمایی بود که به مقام خَلُع هم رسیده بود و این مسئله را همه شاگردانش هم می‌دانستند، من هم از شاگردانش -شاگردان اصلی اش- شنیده بودم. یکی از شاگردانش، مرحوم آیت‌الله آقا سید عزالدین زنجانی بود که من به ایشان خیلی ارادت داشتم. در مشهد که به منبر می‌رفتم، پای منبر من می‌آمدند؛ مرجع تقلید و صاحب رساله بود، ایشان می‌فرمودند: مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبی در منازل سلوک به مقام خَلُع رسیده بود. الان من هیچ‌کس را در ایران سراغ ندارم و اگر هم باشد، من خبر ندارم. در عراق هم خبر ندارم و گوشه و کنار هم نشنیده‌ام؛ اگر سراغ بگیرم که عاشورا تمام شود، به سراغش می‌روم.

مفهوم مقام خَلُع

مقام خَلُع این است که شما در تهران نشسته‌ای، یک مرتبه نیت می‌کنی که وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین^ع را زیارت کنی؛ همین الان داخل خانه‌ات نیت می‌کنی، بدن سنگین است و نمی‌توانی بدن را بلند کنی و به حرم ابی عبدالله^ع بروی، بدن را داخل خانه می‌گذاری و روحت را برمی‌داری، زمان را کوتاه می‌کنی، مکان را هم زیر پا می‌گذاری و در یک چشم به هم زدن وارد حرم ابی عبدالله^ع می‌شوی؛ سپس با حسن کردن و نه با خیال، قشنگ زیارت می‌کنی، صدای خودت را در کنار ضریح می‌شنوی و گریه می‌کنی، کارت که تمام شد، برمی‌گردی و دوباره وارد بدن می‌شوی، به کسی هم چیزی نمی‌گویی. این مقام خَلُع است.



تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

خدا آیت‌الله علوی را رحمت کند! ایشان یکبار برای من گفتند که استادی در تهران بودند، ایشان هم دارای مقام خلخ بودند. من الان اسمش را یادم رفته است و شاید در حال بحث یادم بیاید. یک حجره در مسجد سپهسالار قدیم داشت، ایشان می‌فرمودند که یکی از رفقای خودم شبی در تهران برف می‌آمد، وارد مسجد سپهسالار می‌شود و در حجره‌اش می‌رود، روی شیشه حجره می‌زند و می‌گوید: استاد، به زیارت آمدهام. می‌گوید: داخل بیا. استاد زیر کرسی نشسته بود، احوالپرسی می‌کند و استاد به او می‌گوید: چه عجب! من قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام، دختر باعظامت موسی بن جعفر علیهم السلام را داشتم. گفتم: کی؟ گفت: الان (الآن یعنی هفتاد سال پیش). گفتم: الان استاد؟ با اسب که نمی‌شود رفت، جاده‌ها پر از برف است؛ با گاری هم که نمی‌شود رفت، ماشین‌باری‌های پُستی هم که اصلاً الان نیست و ماشین‌های کامیون هم که بار می‌برند، نیست! تازه فردا هم اگر ماشینی از تهران به قم برود، یکی یا دو تا از صبح تا ظهر برود؛ اصلاً جاده هم پر از برف است. گفت: من نمی‌خواهم با اسب و قاطر و ماشین بروم و می‌خواهم همین الان بروم. پیش خودم گفتم این بندۀ خدا یک خردۀ سنش بالا رفته و بهم ریخته است؛ الان می‌خواهم به قم بروم، یعنی چه؟! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: مردم در آن زمان فکر می‌کنند که این طور آدم‌ها را دیوانه‌اند، اما دیوانه نیستند و مردم آنها را درک نمی‌کنند.

گفت: استاد، الان می‌خواهی بروم؟ آقای علوی می‌گفتند که من رفیق این طرف بودم. خیلی آسان گفت: بله، الان می‌روم؛ مگر الان چطور است؟ الان طوری نیست؛ می‌خواهی تو را هم ببرم؟ تو دلت نمی‌خواهد که حضرت معصومه علیها السلام را زیارت کنی؟ «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت، دیدم در ایوان آینه حضرت معصومه علیها السلام هستم، به من گفت درست نگاه کن، اینجا قبر دختر موسی بن جعفر علیهم السلام است؛ خیالاتی نباشی! چه زیارتی کردیم، استاد چه حالی داشت! تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند «این کارها از هیچ‌کس دیگری برنمی‌آید و فقط از یک خدا برمنی‌آید که آن‌هم خدای بر حق است».

خاکنشینانِ عشق بی مدد جبرئیل
هر نَسْسَی می کنند سیر سماوات را
راه دهید امشبم مسجدیان تا سحر
مستم و گم کردهام راه خرابات را

زیارت کردیم، بعد مُهری از داخل جانماز برداشتم و نمازم را خواندم، استاد هم گوشاهی در حال بود، تمام شد و گفت: داخل حرم کاری نداری؟ گفتیم: نه! گفت: به تهران برگردیم؟ گفتیم: برگردیم، حالا چطوری در این برف و بوران و سرما و نصف شب برگردیم؟ «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت، دیدم دوتایی زیر کرسی در مسجد سپهسالار هستیم، آرام به من گفت: هر وقت توفیق پیدا کرده که به قم بروی، آن مُهری که از حرم حضرت معصومه علیها السلام داخل جیبت جا مانده، وقف است، ببر و سر جایش بگذار.

گریه بر ابی عبدالله علیه السلام، نیرویی قدر تمدن

این را رفیق من می گفت که یک ویژگی اش، گریه خاص بر ابی عبدالله علیه السلام است؛ البته این را به شما بگویم که باید اهل توجه باشید، کارهای زیادی از گریه بر ابی عبدالله علیه السلام می آید. شاید توجهی به این گریه‌هایتان نداشته باشید، اما گریه نیروی بسیار پرقدرتی است. خود ابی عبدالله علیه السلام نه حالا خیلی - مقداری در کربلا گریه کردند، این سی هزار نفر به دو سال نکشید که دودمان همه آنها به باد رفت؛ حتی آنهایی که زودتر از دو سال مردند، مختار گفت سر قبر همه مرده‌هایشان بروید، جنازه‌هایشان را دربیاورید و دم قبر آتش بزنید.

ظاهر و باطن اذکار الهی

رفیقم گفت: آقا شیخ مجتبی به من گفت که هنوز در مشهد برق ۲۴ ساعته نیامده بود، حتی برق محلی هم نیامده بود و من طلبه بودم. اصلاً برق در مشهد نیامده بود و فقط در خیابان امیرکبیر تهران برق بود. من و هم‌شاگردی ام آقا شیخ هاشم قزوینی در کوچه‌های تنگ و تاریک و پیچ در پیچ مشهد می‌رفتیم؛ اذان مغرب و عشا را گفته بودند و ما در مسجد محل یا جای دیگری نماز خوانده بودیم و دوتایی به حرم امام هشتم می‌رفتیم. یک دفعه دیدیم که از سر کوچه برقی می‌زند و خاموش می‌شود. تازه از این چراغ‌قوهای خارجی (از این



چهارگوش‌ها) آمده بود. گفتیم این چه کسی است که از سر کوچه چراغ قوه می‌زند؟ حالا به او می‌رسیم، مرتب برق می‌زند و خاموش می‌شود، برق می‌زند و خاموش می‌شود. نزدیکش رسیدیم و دیدیم آقا شیخ عباس قمی است، چراغ قوه هم ندارد. سلام کردیم و جلوی او را گرفتیم، گفتیم: آقا چراغ قوه داری؟ گفت: نه! گفتیم: ما از ته کوچه دیدیم، تا الان که به شما رسیدیم، داخل کوچه برق می‌زد و هوا هم که اصلاً ابری نیست، این برق چیست؟ گفت: به حرم می‌روید؟ گفتیم: بله! گفت: راهتان را ادامه بدهید و به حرم بروید. گفتیم: ما که به حرم می‌رویم. گفت: نه مشرف بشوید و کاری نداشته باشید. گفت: ما مصّر شدیم، آقا شیخ عباس گفت: پس هر دوی شما رو به حرم بایستید و ما هم رو به حرم ایستادیم، گفت: پیش من به صاحب این قبر قسم بخورید که تا من زنده‌ام، به کسی نگویید. حالا که شما دو طبله متین و با تقوای قسم می‌خورید که داستان چیست، من برایتان بگویم، ولی مرا پیش مردم لو ندهید تا مردم برای ما امامزاده‌سازی نکنند؛ از فردا جلوی ما را نگیرند، آقا التماس دعا، آقا یک ذره از این استکان چای را بخور و بقیه‌اش را به ما بده؛ برای زندگی ما زحمت درست نکنید. و الله! به پیر، به پیغمبر! ما کسی نیستیم، ما یک روضه‌خوانیم و هیچ‌کس نیستیم. ما هم روبه‌روی حرم حضرت رضاع^{علیه السلام} قسم خوردیم که تا شما زنده هستید، سخنی نگوییم؛ فرمود: کارم به جایی رسیده است که هر وقت ذکر خدا را به زبان جاری می‌کنم، نور ذکر از دهانم بیرون می‌زند. ظاهر «لا اله الا الله» نور دارد و باطنش خود پروردگار است.

ابی عبدالله^{علیه السلام}، ترانس اتصال به پروردگار

چقدر ترکیب نماز عالی است! «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چقدر عالی است! «أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ» کارگردان و مشکل‌گشای شما یکی است، اما چون من در مقامی هستم که دست شما راحت به من نمی‌رسد و مقام من مقامی این قدر والای والای والای والای است که دست وجود شما به من نمی‌رسد؛ بعد هم اگر بخواهد دست شما به من برسد، هیچ‌چیز از شما نمی‌ماند! مگر در قرآن من نخوانده‌اید که موسی به من گفت: یکبار به قلب من تجلی کن، گفتم: به این کوه روبه‌روی خودت نگاه کن و من یک جلوه به این کوه، آن هم

جلسه هفتم / تباہی دنیا و آخرت، پیامد پذیرفتن معبدان باطل

نه جلوه کامل، بلکه یک رشته تجلی (در سوره اعراف است) به این کوه می‌کنم، اگر سر جای خود ماند، تو از من بخواه که به دلت تجلی کنم. یک مرتبه موسی علیه السلام دید که یک برق به کوه زد، کوه خاکستر شد و **﴿خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾**^۱ موسی هم از هوش رفت و روی زمین مثل مرده بی‌حرکت افتاد؛ بعد که به هوش آمد، گفت: خدایا! به تو پناه می‌برم. ارتباط مستقیم با من که من جلوه کنم، زمین و آسمان را از جا می‌کنم؛ پس سر راه خودم و شما ترانس قرار دادم که برق وجود مرا به اندازه شما قرار بدهد تا شما با وصل به آن ترانس بتوانید نور من را راحت بگیرید. یکی از آن ترانس‌ها حسین علیه السلام توانایی دارد که برق کامل من را در خودش بگیرد، بعد به اندازه شما به شما برساند؛ مگر شما برق تهران را که چندهزار ولت است، می‌توانید داخل خانه‌تان بیاورید؟ می‌توانید ۲۲۰ ولتش را داخل خانه بیاورید و اگر این ولتاژ را از ۲۲۰ ولت یک‌خرده بالاتر ببرید که تمام یخچال‌ها و لامپ‌ها و کابل‌ها می‌سوزد و خاکستر می‌شود. شما **﴿وَلَتَغْوِي إِلَيْهِ الْأُوْسِيلَةَ﴾**^۲ با واسطه به سراغ من بیایید، من کائی سر راهتان گذاشتهم، وسیله گذاشتهم.

پسرم از نفس افتاده، به دادم بررسید

ای حسینی که توبی مظہر آیات خدا؛ نمی‌دانم! نه توانش را دارم و نه طاقتمن را دارم. از امام حسین علیه السلام حرف نزنم، از رباب علیه السلام حرف بزنم:

پسرم از نفس افتاده، به دادم بررسید	داد از این‌همه بیداد، به دادم بررسید
تشنهام شیر ندارم، چه کنم، حیرانم	باید آخر چه به او داد، به دادم بررسید
دیگر از شدت گرما و عطش همچو کویر	چاک خورده لب نوزاد، به دادم بررسید
بوی آب و دل بی‌تاب و سپاهی بی‌رحم	طفلی و این‌همه جلاه، به دادم بررسید
«چند نفر به یک نفر! فقط حرمله نبود، عمر سعد گفت پدر و پسر را نشانه بگیرید.»	

۱. اعراف: ۱۴۳.

۲. مائدہ: ۳۵.

زندگی توحیدی

آب دامی است که دل بند مرا صید کند
با پدر رفت و ندانم چه شده کز میدان
بار الها! چه بلایی سرش آمد که حسین
آن کمان دار که تیرش کمی از نیزه نداشت
وای از حیلهٔ صیاد، به دادم برسید
شاه پیغام فرستاد: به دادم برسید
می زند این همه فریاد به دادم برسید
گشته این قدر چرا شاد، به دادم برسید
بچه را برگرداند، واقعاً نمی خواست رباب  بچه را به این حال ببیند؛ قبر کوچکی کند و
حَم شد، این بدن خون آلود را روی خاک خواباند که دید صدای ناله می آید:
تماشای رخ اصغر نمایم
مچین خست لحد تا من بیایم
اصغر که دیگر رخی نداشت!



جلسہ هشتم

پروردگار، تھا کیدار ہستی

رنج و مشقت انسا در هدایت مردم

معبودهای باطل هیچ کاره‌اند

کلام در توحید بود؛ حقیقتی که ۱۲۴ هزار پیغمبر صادق، پاک، معصوم، خیرخواه و دلسوز، مبلغ آن بودند، برای اینکه مردم را از شر فرهنگ‌های بتپرستی آزاد کنند و نگذارند شر این فرهنگ‌های باطل دامنشان را در دنیا و آخرت بگیرد. آنها رنج بردنده که به مردم بفهمانند معبدهایی که خودتان ساخته‌اید یا برایتان ساخته‌اند، هیچ‌کاره و پوک هستند و هیچ نقش مثبتی در زندگی شما ندارند. اسم‌هایی هم که برای آنها انتخاب کرده‌اید، بی‌معناست؛ این معبد باران است، این معبد زیبایی است، این معبدی است که اولاد می‌دهد، این معبدی است که فراوانی می‌دهد. هیچ کاری در دست این معبودهای باطل نیست؛ نه معبودهای زنده مثل فرعون‌های تاریخ، نه معبودهای بی‌جان مثل بت‌های تراشیده.

خداوند، تنها کلیددار و کارگردان هستی

کارگردان در این عالم یکی است، کلیددار هستی –«عنه مفاتح الغیب»– یکی است، دنیا و آخرت در دست یک نفر است، حیات و ممات به اراده اوست، رزاقیت کار اوست، گره‌گشایی کار اوست، تدبیر امور به دست اوست. با توضیحاتی که براساس آیات و روایات در جلسه گذشته شنیدید: **﴿فَالْهُكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾**.^۱

۱. حج: ۳۴.



شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس

تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست

به فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان

سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست

مشکل در همه قاره‌ها همین جاست:

موسئی نیست که دعوی اناالحق شنود ورنه آوای تو اندر شجری نیست که نیست

گوش اسرارشنو نیست، و گرنه اسرار برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

بازگشت نور خدا به سبب احاطه بت‌ها بر قلب آدمی

پیغمبر ﷺ روایتی دارند که خیلی روایت بالارزشی است: «لَوْ لَا ان الشَّيَاطِينَ»، یعنی همین بت‌های جاندار، این فرهنگ‌های باطل و آنها یکی که تا صد سال پیش به شکل‌های رنگارنگ بودند، اینها یکی که از صد سال پیش به این طرف چهره نشان دادند؛ ماهواره‌ها، سایتها، هنرپیشه‌ها، سینماها. «لَوْ لَا ان الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ»، اگر این شیاطین دور قلب مردم طوف نمی‌کردند و به عبارت دیگر، اگر خود مردم این بت‌ها را برای طوف به دور قلب خودشان راه نمی‌دادند، سایه اینها خیلی سنگین است و اگر یکی از آنها بین انسان و خدا قرار بگیرند، نور خدا را بر می‌گردانند و نمی‌گذارند به آدم برسد: «اللَّهُ وَالَّذِينَ آتَمُوا بِمُحْرِجٍ هُمَّةً مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ بِمُحْرِجٍ هُنَّ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱، عرشی را فرشی می‌کنند، روشن را تاریک می‌کنند و سعادتمند را شقی می‌کنند.



پناه بر خدا از دانش بی‌سود و معده پر از گناه

پیغمبر ﷺ دعاibi اهل حال را به وحشت می‌اندازد، اما بنده را که درون سنگینی دارم، نمی‌ترساند. ایشان می‌فرمایند: «اللهم اعوذ بک من علم لا یتفع» پناه به تو از دانشی که به من سود ندهد؛ یعنی کل ماه رمضان، محروم و صفر و فاطمیه از حلال و حرام و مسائل اخلاقی بشنوم و اثری در من نگذارد، «و من نفس لا تشبع» پناه به تو از معدهای که از گناه سیر نشود؛ هرچه در آن بریزم، باز هم می‌گوید بریز که این خیلی خطرناک است! این دلیل بر این است که چیزی بین من و خدا سایه انداخته است و نمی‌گذارد خورشید فیض او بر من بتابد، من را کلی محروم و سنگین می‌کند و فضای پرواز را از من می‌گیرد.

دیدن فادیدنی‌ها و شنیدن فشنیدنی‌ها

«لو لا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم» اگر این بت‌ها طوفان‌کننده دور قلبتان نبودند، خیلی حرف است! «لسمعتم ما اسمع» آنچه من می‌شنوم، شما هم می‌شنیدید؛ حداقل اگر با گوش سر نشنوید، با گوش دل بشنوید، «و لرأيتم ما أرى»، آنچه من می‌دیدم، شما هم می‌دیدید؛ باز حداقل اگر با چشم سر نمی‌دیدید، با چشم دل ببینید.

حکایتی شنیدنی از مردی بزرگ

آیت‌الله، نشانه‌ای از خدا

من فکر می‌کنم خدا دوبار در ایام طلبگی‌ام به من توفیق داد؛ چهارشنبه که درس تعطیل شد، از قم در این اتوبوس‌های تقریباً پنجاه سال پیش سوار شدم (آن وقت ۲۱-۲۲ ساله بودم) و از جاده‌های قدیم به اصفهان رفتم. هشت شب یا زودتر دم حرم سوار شدم و حدود روشنایی صبح به اصفهان رسیدم. در مسجدی نماز خواندم، یک خرد راه رفتم تا ساعت هفت-هشت بشود. از پیرمرد‌هایی که چهره نورانی داشتند و می‌دانستم اینها اهلش هستند. منزل مرحوم آیت‌الله العظمی، واقعاً آیت‌الله العظمی بود.

روزی وقتی من بلند شدم تا به منبر بروم، یکنفر گفت: برای سلامتی حضرت آیت‌الله، اسم من را برد، بعد دستور صلوات داد. من روی منبر نشستم (او را دیدم، اما نمی‌شناختم)، خیلی بامحبت و احترام به او گفتم: پدر، من را قشنگ نگاه کن؟ نگاه کردی؟ گفت: بله. گفتم: گوش من، دست من، قیافه من، قدم من، هیکل من، کجای آن نشانه پروردگار است؟ آیت یعنی نشانه، کجای من نشانه خداست؟ از کجا فهمیدی که من نشانه خدا هستم؟ حداقل پای من بر از خودم می‌پرسیدی که تو نشانه چه کسی هستی، من خودم برای تو می‌گفتم که من یک خردۀ نشانه آدم هستم و بقیه‌ام هم فعلاً نشانه شیطان است؛ دیگر فردا شب این جوری دستور صلوات نده! اگر خوشت می‌آید که این جوری امر به صلوات بدھی، برای سلامتی امام عصر ع بده. گفت: چشم.

جبرئیل هم مصدق اتم آیت‌الله العظمی در کل این عالم نیست و طبق روایاتمان، «امیر المؤمنین» است. او نشانه خاص و عالم هم نشانه عام است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۱

یاد خداوند با مشاهده چهره بندگان مخلص

ولی واقعاً وقتی آدم حاج آقا رحیم را می‌دید، به قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، «بِذَكْرِكُمُ اللَّهُ رَوِيَتْهُ»، دیدن او آدم را به یاد خدا می‌انداخت. آن وقت که من ایشان را دیدم، دیگر نمی‌دیدند و از نود رد شده بودند. چه خاطرات عجیبی از اهل دل و اساتیدشان داشتند! یکبار گفتند، البته از من پرسیدند چه کسی هستی که به دیدن من آمدہ‌ای؟ گفتم: طلبه‌ای در قم هستم و کاری هم در اصفهان ندارم، برای دیدن شما آمدام که خاطره مثبت و بالرزشی در زندگی ام داشته باشم. مطالب خیلی مهمی در سفر اول و سفر دوم فرمودند. خیلی با آخوند کاشی مأنوس بودند، استادش هم بود و درس‌های خاص مهمی پیش آخوند کاشی دیده بود. آخوند کاشی واقعاً اهل توحید بود و روی حساب اهل توحید بودنش هم صاحب نفس بود؛ واقعاً دنیا را طلاق داده بود. دنیا را طلاق داده بود، نه اینکه صباحانه و ناهار و شام و دو متر عبا و پارچه سر، بلکه یعنی غیر از خدا



را طلاق داده بود و همه‌چیز را ^{للہ} در زندگی داشت و هرچه نمی‌توانست در زندگی اش رنگ خدا بگیرد، راحت دور می‌ریخت، اصلاً هیچ معطلی‌ای هم برای دور ریختن نداشت.

اتصال نَفَس به کلیددار عالم، مشکل‌گشای کارها

یک چیز عجیبی بود، انسان عجیبی بود و حالات عجیبی از ایشان برای من نقل کرده‌اند. آنوقتها من طلبه بی‌سودای بودم و خیلی حالی ام نبود که ایشان چه می‌گوید؛ بعداً که یک خرد کتاب و درس خواندم، خردخرده حالی ام شد که ایشان چه‌چیزی از استادشان می‌فرمودند. یکبار آخوند کاشی در ایوان مدرسه نشسته بود. بختیاری‌ها زیاد از پشت کوه برای فروش اجناس دامداری و خرید برای چادرنشین‌های خودشان به اصفهان می‌آمدند. یک لر بزرگوار معتقد به مدرسه می‌آید، چون مدرسه در دل بازار صدر بود، می‌بیند که آخوندی در ایوان نشسته است و بقیه هم در مدرس و حجره‌ها بودند. آخوند وقت درسش نبود، با همان لهجه لری و آن ارادتی که به روحانیت واجد شرایط شیعه داشت، می‌گوید: من بچه‌دار نشدم، کاری کن تا من بچه‌دار بشوم. آخوند به او می‌گوید: عزیز‌لام! بچه‌دار شدن برای تو و همسرت به اراده پروردگار است و من کارهای نیستم. می‌گوید: من را رد نکن؛ تو می‌توانی کاری کنی که من بچه‌دار بشوم. حاج‌آقا رحیم می‌فرمود: آخوند دیدند که این لر او را رها نمی‌کند، آخوند برای اینکه خودش را راحت کند، گفت: بیرون مدرسه برو و یک کوزه بخر و بیاور؛ لر هم رفت، یک کوزه خرید و آورد. گفت: آن را از حوض مدرسه آب کن. مرد بختیاری هم در حوض گذاشت و پر از آب کرد. گفت: این را ببر و امشب در چادر با زنت بخور، بچه‌دار می‌شوی. آب کن و با زنت بخور! نفس‌هایی در این عالم بوده است که الان نمی‌دانم هست یا نه! آنها برای مردم دم می‌زندن، حالا نوبت به ما رسیده است. خیلی جالب است، دنیا چقدر تغییر کرده و چه کسانی جای چه کسانی نشسته‌اند! کوزه را آب می‌کند و می‌برد. الان یزد و رویان و بیمارستان‌های آلمان و انگلیس برای مرد و زن ده‌جور کار می‌کنند، از صدتاً زن و شوهر یکی‌شان بچه‌دار می‌شوند؛ گاهی خارج از رحم، گاهی داخل رحم؛ گاهی می‌گیرد، گاهی نمی‌گیرد؛ آب حوض مدرسه که تولید بچه نمی‌کند! اما تو نفست را به کلیددار عالم وصل کن، نان و پنیر هم تولید بچه می‌کند.

اینجا وقتی حاج آقا رحیم تعریف می‌کرد، حالت دگرگون می‌شد؛ ایشان گفت: مرد لر سال دیگر آمد و یک بچه در بغلش بود، به آخوند داد و گفت: در گوشش اذان بگو؛ دوتایی از آب آن کوزه خوردیم و خدا به ما بچه داد. «تو با خدای خود انداز کار»، مشکل بیشتر مردم این مملکت و درصد بالایی از دولتی‌ها این است که خدا را گم کرده‌اند و کارها درست نمی‌شود؛ کارها نه با قانون درست می‌شود، نه با مجلس، نه با زندان، نه با جریمه. اصلاً درست نمی‌شود! چهل سال است که دزدها و اختلاس‌چی‌ها را می‌گیریم، تمام نمی‌شوند و باز هم هر روز یک آدم نو پیدا می‌شود که میلیاردی دزدیده است؛ آنجا فلان شهردار دزدیده، آنجا چه کسی دزدیده است. خدا گم شده، اگر خدا را پیدا بکنیم، همه‌چیز حل می‌شود؛ تا بت‌ها کارگردان درون و بیرون است، کار حل نمی‌شود و محال است.

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم پُردد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مُخلِّص را مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتیم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدھوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسیح‌گوی و من خاموش

من دیگر از مرغ‌ها هم کمتر شده‌ام؟! از حیوان‌های بیابان هم کمتر شده‌ام؟! عالم می‌گوید خدا، من می‌گوییم شیطان، من می‌گوییم دلار، من می‌گوییم پول.

وجود پروردگار، مستجمع جمیع صفات

معبد همه یکی است

به سراغ آیه‌ای برویم که مطرح بود و نتوانستم هیچ‌چیز آن را هم بگویم. عجب آیه‌ای است! **﴿فَإِنَّهُ كُوْنُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾**^۱، معبد واقعی شما یکی است؛ همانی است که عالم را آفرید که کارهایش را در آیه ۱۶۴ سوره بقره دیدید و پریروز خواندم چه کار کرده است. اصلاً آدم حرفش را می‌زند، زنده و شاد می‌شود. معبد شما یکی است و دوتا نیست: **«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»**، **«لَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ»**، **«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»**.



تسليم و مطیع امر الهی

«فَلَهُ أَسْلِمُوا»؛ حال که معبد شما یکی است، این در و آن در نزدیک! دنیا یک روز در مقابل اوباما تعظیم می‌کنی، یک روز در برابر ترامپ، دیروز هم که در مقابل یزید، پریروز در مقابل معاویه، چند روز قبل در مقابل ابوسفیان در مکه؛ مدتی قبل هم در مقابل فرعون، نمرود، شداد، نرون و همین طور زمانی در مقابل هیتلر، استالین تعظیم می‌کنی؛ این حماقت است! برای شما چه کار کردند؟ بتهای مکه برای شما چه کردند؟ بتهای بتکدهای هند چه کاری برای شما کردند؟ این قلنیه به دوش‌ها چقدر صبح در پادگان‌های این مملکت ایستادند و خواندند «جاوید شاهنشاه»، کجاست جاوید شاه؟ جاویدان که فقط یک نفر است: «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»، کجاست جاوید؟ چرا دروغ می‌گویید؟ یک نفر ابدی است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۱، یک نفر بقا دارد.

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده
زیرنشین عَلَمَت کانتات
ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
ملک تعالی و تقدس تو راست
ما همه فانی و بقا بس تو راست
هر که نه گویای تو خاموش به

زمان رضاشاه نمی‌خوانند؟ پیرمردها! در مدرسه بهزور وادرatan نکردن که «شاهنشاه ما جاوید باد» بخوانید؟ کجاست رضاخان؟ الان دارد آب زَقْوَم جهنم را در بربخ می‌خورد. «فَلَهُ أَسْلِمُوا» یعنی در برابر وجود مقدس او که مستجمع جمیع صفات کمال است، تسليم و مطیع باشد.

بشارت خداوند بر بندگان از زبان رسول خدا ﷺ

حالا دنباله آیه چقدر زیاست! «وَتَشَرِّيْلُ الْمُخْتَيْرِينَ»؛ حبیب من! تو مردان و زنان فرمانبرداری که فروتن، خاکسار و متواضع هستند، با زبان خودت به رضایت و مغفرت و جنت من مژده بدنه. ما به این کوچکی و ناچیزی در مقابل عظمت بی‌نهایت او، به پیغمبرش می‌گوید که

۱. بقره: ۲۵۵

این بچه‌های شصت-هفتاد کیلویی که به حرف من گوش می‌دهند و خاکسار و متواضع هستند، رضایت و جنت و مغفرت من را مژده بد. به آنها بگو: بین چقدر برایتان تدارک دیده‌ام، گذشته‌های اشتباهات را می‌بخشم، درهای بهشت را به روی شما باز و از شما اعلام رضایت می‌کنم. یک نفر در سی‌سال پیش تلنگری به ما زده و حرف ما را گوش نداده است، هنوز وقتی او را می‌بینیم، در دلمان احساس دلگیری می‌کنیم؛ نمی‌کنیم؟ سی‌سال گناه کردیم، می‌گویید: حالا که متواضع شده‌ای و به حرفم گوش می‌دهی، به کل از تو گذشتم، راضی هستم و درهای بهشت را هم به روی تو باز می‌کنم.

حظ بندگان از مرگ برای خدا

خیلی خدای خوبی است! آدم از این خدا، از رفاقت با این خدا، از بودن با این خدا و از مردن برای این خدا حظ می‌کند، نه؟ آدم حظ می‌کند! **﴿فُلِّ إِنَّ صَلَاتِي وَسُكْنَى وَمَهَاجِّي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾**^۱، این حرف انبیاست: مردن برای تو برایم کیف دارد و حظ می‌کنم از اینکه برای تو بمیرم. این خیلی عجیب است که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: خداوند به ملک‌الموت می‌گوید: می‌خواهی بندۀ مؤمنم را بیاوری، درجا بالای سرش نزو و جانش را از بدنش جدا کن؛ مثل پدر مهربان و شفیق (این متن روایت است) به کنار بسترش برو، از او اجازه بگیر و بگو که آمدہام تا تو را ببرم، وقتی تمام است، اجازه می‌دهی که ببرم؟ اگر گفت اجازه می‌دهم، بیاور و اگر گفت نه نمی‌خواهم، پرده را کنار بزن و جای او را نشانش بده تا ببیند به کجا می‌خواهی بیاوری، شاد بمیرد. یکوقت محبت زن و بچه و مغازه جلوی مردنش را نگیرد! نشانش بده، اگر جای او هم نشانش دادی و گفت نه نمی‌خواهم بیایم، جانش را نگیر و یک پرده دیگر هم کنار بزن و رفیق‌هایش را نشان او بده، بگو می‌خواهم تو را پیش اینها ببرم. آنگاه وقتی مؤمن چهارده نفر را در کنار خودش می‌بیند، قرآن که خوانده‌اید: **﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُطْهِرٌ لِّأَنفُسِكُوكُمْ إِنَّمَا تُنْهَى عَنِ الْمُحَاجَةِ إِنَّمَا يُنَهَى عَنِ الْمُحَاجَةِ عَنْ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكُمْ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾**



وَأَذْخِلِي جَنَّتِي،^۱ اینجا روایت دارد؛ در جلسه‌ای پای منبر نشسته بودم، خدا رحمت کند! پدرزن یکی از مراجع منبر بود و به من هم خیلی محبت داشت، رو به روی منبرش نشسته بودم و من را از بالای منبر می‌دیدم. این قطعه روایت را ایشان گفت (من هنوز وقت نکرده‌ام که به‌دنیال روایت بگردم و خودم تا اینجا را دیده‌ام): وقتی این چهارده نفر را می‌بینم، خیلی آرام می‌میرم. تا چشمش به ابی عبدالله علیه السلام می‌افتد، هیجان‌زده به ملک‌الموت می‌گوید: چرا معطل هستی و من را نمی‌بری؟ اصلاً مرگ رفیق خدا هم برای رفیق خدا لذت دارد. خیلی رفاقت با خدا عجیب است و توحید خیلی خیلی شادی‌آفرین است. شیرین‌ترین و پرقيمت‌ترین بحث بحث توحید است.

پسرم دیده خود باز نما

نمی‌دانم چقدر توان دارم که این مصیبت را برای شما بخوانم. امروز هرچه توان داشتم، خرج شده و دیگر صبح جانم به لب رسیده است.

پسرم دیده خود باز نما سخنی با پدر آغاز نما

چطوری چشمش را باز کند؟ این‌همه شمشیر به این صورت خورده است!

بین که از داغ تو بی‌تاب شدم مردم و زنده شدم، آب شدم

حسین جان! صبح به تو گفتم انگار، ما که حادثه را ندیدیم، این جور وضعمان به‌هم ریخته است؛ وای به حال زینب علیها السلام و ابی عبدالله علیه السلام.

پسرم من ز نفس افتادم به روی نعش تو من جان دادم

چهره ماه تو پرخون گشته پدر پیر تو محزون گشته

پسرم سوختی اکنون جگرم زدی آتش تو ز پا تا ز سرم

عربی وارد مسجد شد (صبح دیگر طاقت نداشتم که روی منبر بگویم) و دستمال بسته‌ای را که خون از آن می‌چکید، در مسجد روی زمین گذاشت و به پیغمبر ﷺ گفت: نمی‌دانم

۱. فجر: ۲۷-۳۰.

زندگی توحیدی

یعنی چه؟ دستمال را باز کرد، جگر یک شتر بود. زمین تشنه را دیدهاید چطوری می‌شود؟
گفت: یار رسول الله! این جگر را تازه از شکم شتری که قربانی کردہام، درآوردهام؛ چرا
این جوری است؟ پیغمبر ﷺ زارزار گریه کردند و گفتند: قبل از اینکه این شتر را نحر
کنی، بچه‌اش را جلوی او نحر کرده‌ای؟ دیگر این کار را نکنید!

مادرت چشم به ره بنشسته دست از زندگی خود شسته
در خیمه دعا می‌کرد: خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، خدایی که یوسف را به
یعقوب برگرداندی، یک بار دیگر بچه من را به من برگردان!

که چرا اکبر من دیر آمد؟ به سر من ز چه از تقدیر آمد؟
خون کنم پاک من از چهره تو تا بینی چه کند عمه تو!
وای بیرون ز حرم زینب شد روزم در نظر من شب شد
بابا! یک کلمه با من حرف بزن، دو-سه ساعت بعد همین جمله را که ابی عبدالله علیه السلام به
علی اکبر علیه السلام گفت، زینب علیه السلام در بالای گودال به ابی عبدالله علیه السلام التماس می‌کرد: حسین
جان! یک کلمه با من حرف بزن.

در جنگ صفين که معاویه نودهزار نفر را در بیابان کشیده بود، چهل هزار نفر را گذاشته بود تا
فرات را بینند؛ ابی عبدالله علیه السلام خیلی شجاع است! امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام گفتند:
جلو برو و آب را باز کن. فکر می‌کنید چند نفر را با خودشان بردند؟ بیست نفر! این آدمی که
بیست نفر را با خودش برد و آب را باز کرد، حالا نمی‌تواند یک بدن را از زمین بردارد و ببرد.



جلسہ نم

شکر زدایی، برنامہ

اصلی انسیا

زدودن شرک، هدف خداوند از بعثت انبیا

شرک، ظلمی عظیم

کلام در توحید بود؛ انبیای الهی برای اثبات خداوند به رسالت مبعوث نشدند، بلکه انبیا برای زدودن آلدگی شرک از جان، قلب و اندیشه مردم به رسالت فرستاده شدند؛ شرکی که پروردگار عالم در قرآن مجید از آن به عنوان ظلم عظیم یاد کرده است؛ شرکی که پایه‌گذاری شد برای اینکه هویت، مال، کرامت، اندیشه و نهایتاً دنیا و آخرت انسان غارت بشود.

قدمت شرک در بین مردم

تاریخ اختراع شرک برای ما روش نیست، ولی از قرآن مجید استفاده می‌شود که در زمان بعثت نوح ﷺ، فرهنگ شرک بر مردم حاکم بوده است و فتنه‌گران بتهايی را ساخته بودند؛ اما چند سال پيش از نبوت نوح ﷺ را نمي‌دانيم. آنها اين بتها را به مردم قبولانده بودند که در همه شئون زندگی مردم از ولادت تا مرگشان تأثير دارند.

بردگی مردم در برابر بتها

آن وقت يك فرهنگي هم در کنار اين بتها ساخته بودند و مردم را به بندگی و بردگی نسبت به اين بتها کشیده بودند، در کنار آن هم يك سلسله نذر و نذور زيادي را اختراع کرده بودند و متوليان بتکدها از محصول زحمات مردم جيبي پر می‌کردند. مردم هم



خودباخته شده بودند و در برابر فرهنگ شرک و بتپرستی هزینه می‌کردند، نسبت به بتپرستی پاییند بودند و زحمت انبیا را در این زمینه سخت و شدید می‌کردند.

تحمیل اطاعت از بتهاي جاندار بر مردم

انبیا واقعاً در مبارزة با شرک مشکلاتی داشتند و فرهنگ بتپرستی آنها را تا سرحد شهادت رساند؛ البته به تدریج در کنار بتهاي بی‌جان، بتهاي جاندار را هم جایگزین کردند و اطاعت و پیروی از بت جاندار را هم به مردم باوراندند. آنها به جای شعار «لا اله الا الله» از قدیم‌الایام، شعاراتی که تا حدود پنجاه-شصت سال پیش هم در این کشور بود، یعنی «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» را گنجانده بودند. اطاعت از فرعون‌ها، نمرودها، شاهان، قدرتمندان، قارون‌ها، قلدان. اربابان قدرت و ثروت را به عنوان اطاعت واجب بر عقل مردم و در جان آنها تحمیل کرده بودند.

هدایت بندگان از عبادت قلدران به عبادت خداوند

وقتی جلسه‌ای در خیمه‌ای بین لشکر اسلام و فرمانده ایران در زمان ساسانیان تشکیل شد، بین ایرانیان و لشکر به ظاهر اسلام بحث شد. فرمانده ایران، رستم فرخزاد به نماینده مسلمان‌ها گفت: علت آمدن شما به ایران چیست؟ پول می‌خواهید، معدن می‌خواهید، غنیمت می‌خواهید، سلطنت می‌خواهید؟ گفت: نه! گفت: برای چه به این مملکت آمدید؟ گفت: «لنخرج العباد من عبادة العباد الى عبادة رب العباد»، ما نه به دنبال پول آمدایم، نه به دنبال صندلی آمدایم و نه به دنبال مال و منال آمدایم؛ هدف ما این است که بندگان الهی را از عبادت قلدران، یعنی ساسانیان آزاد کنیم و به عبادت پروردگار عالم هدایت کنیم.

همه بندگان، مملوک پروردگار

شما برده بندگان نیستید و یزدگرد یک بنده است، فرعون یک بنده است، ترامپ یک مملوک است، سلمان در عربستان یک مملوک ضعیف بدبخت ناتوان است؛ این خانمی که در انگلیس همه کاره است، یک بنده و مملوک است: ﴿عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقِيرُ عَلٰى﴾



شئون». ^۱ آمده‌ایم که به شما بگوییم از اینها نترسید و وحشت نکنید، اینها کارهای نیستند؛ نه در ولادت شما، نه در مرگ شما و هیچ اثری در زندگی شما ندارند. **﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾** ^۲ آنها هم ضعیف هستند، اینها هم ناتوان هستند، اینها هم نه دنیا و نه آخرت دارند. شما برای چه اینها را می‌پرستید؟

پرسش، یعنی اطاعت بی‌چون و چرا

منظور از پرسش هم این نیست که ملت‌ها صبح و شب به‌طرف آمریکا رکوع و سجود بکنند؛ بلکه منظور اطاعت بی‌چون و چرا از این گرگان بی‌رحم روزگار است. نترسید که با یک نهیب، پانصد میلیارد دلار از مال ملت مظلوم مسلمان را چک بکشید و به این گرگ بدهید. این چه کاره است؟! «لَنْخُرُجَ الْعِبَادُ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّ الْعِبَادِ».

علت رخداد حادثه کربلا

حادثه کربلا به این خاطر اتفاق افتاد؛ دو روز قبل یک متن کوتاهی را از ابی عبدالله ع شنیدید که در مسیر مکه به کربلا به فرزدق شاعر درباره علت حرکتشان در این مسافت فرمودند: «أَنَّ هُولَاءِ الْقَوْمِ» این ملت، یعنی این ملتی که مغزشان را خورده‌اند، این ملتی که فرهنگ الهی جدم را از آنها گرفته‌اند، این ملتی که نور نبوت پیغمبر ص و ولایت ملکوتی و الهی امیر المؤمنین ع را در آنها خاموش کرده‌اند، این ملتی که فکرشان را نابود کرده‌اند، این ملتی که به قول امروزی‌ها با ترددات مختلف شستشوی معزی به آنها داده‌اند، «لَرْمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ» اینها اطاعت از یزید را بر خود واجب می‌دانند و پستی این جنس دوپا در زمان من تا اینجا رسیده است، «وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ» و اطاعت از خدای مهربان را ترک کرده‌اند. خیلی جالب است که ابی عبدالله ع اسم رحمان را از هزار اسم

۱. نحل: ۷۵

۲. نساء: ۲۸

پروردگار در دعای جوشن کبیر انتخاب کرده‌اند؛ یعنی اینها عهده‌شان را از زیر بار رحمت و مهر و لطف خداوند خالی کرده‌اند و باربر شیطان شام شده‌اند، خدای رحمان و یزید را در زندگی جابه‌جا کرده‌ند و این شرک و بتپرستی است.

بت‌شکنی، تکلیف شرعی هر مسلمان

اینها خدا را حذف کردن و شیطان را بر کرسی حکومت، فکر، عمل و زندگی خود گذاشتند و این ظلمی عظیم است که با این بتپرستی یا به تعبیر الان، با این دلارپرستی که این هم یک بت بی‌جان است و جهان را تحت تأثیر قرار داده است. بر ملت اسلام واجب شرعی است که هیمنه این بت را بشکنند؛ البته چند روزی مثل ابراهیم گرفتار نمرودیان پلید و پست در زندان -حالا زندان یک مملکت- بشود و در آتش هم بیندازند، ولی پروردگار ضامن است که این بت‌شکنان نسوزند و بُرد با ابراهیمیان است. این مسلمانان و مؤمنان واقعی هستند که باید در این زمان اقدام به بت‌شکنی بکنند؛ البته با سیاست قرآنی، سیاست عقلی و سیاست فرهنگ اهل‌بیت ﷺ یقیناً پیروز هم می‌شوند. «إِنَّنَّتَصْرُوا
اللَّهُ يَنْتَصِرُ كُوْنَوْيُنْتَ أَقْدَامَكُمْ»^۱، قرآن که دروغ نیست! مؤمن ابدآ نباید از این متولیان بت در آمریکا و اروپا بترسد؛ نمی‌گذارم بلغزید، نمی‌گذارم بلرزید، نمی‌گذارم زمین بخورید. کجا در تاریخ سابقه دارد که من بندگان مؤمنم را ذلیل کرده‌ام؟

خداوند، همراه همیشگی مؤمنین

علم خدایی زینب کبری ﷺ

وقتی زین‌العابدین ﷺ دو روز دیگر، بدن قطعه قطعه را از بالای شتر نگاه کردند، مثل مادر داغ‌دیده شروع به گریه کردند. زینب کبری ﷺ بدن را رها کردند و با یک دنیا روحیه رو به روی زین‌العابدین ﷺ آمدند. داغ‌دیده بود، به او حق بدھید؛ گریه که برای داغ‌دیده



عیبی ندارد و در روایات نگفته‌اند که پدر داغ دیده، پسر داغ دیده، مادر داغ دیده گریه نکن! گریه هیچ عیبی ندارد. روبه‌روی زین‌العابدین علیه السلام آمدند و گفتند: برادرزاده! «مالی وجود بنفسک» چرا جانت را به گلوبیت می‌رسانی؟ اینکه در کوفه به عمه‌شان گفتند تو عالم بدون معلم هستی، یعنی زین‌العابدین علیه السلام عمه‌شان را عالمی معرفی کردند که معلم ندیده است و علم عمه را علم خدایی معرفی کردند.

زینب کبری علیها السلام از آینده کربلا خبر داده و مطلب هم در کتاب‌های خیلی قدیمی است، برای حالا نیست که علمای شیعه آن کربلا را دیده باشند و بعد در کتاب‌ها نوشته باشند. مطالب برای کتاب‌های ۱۲۰۰ سال قبل است. دویست سال قبیل که شهری نبوده و این حرم به این شکل نبوده است. یک اتاق چهارگوش و یک تیرچوبی بوده، خیلی مختصر در اوّل غروب دهتا شمع روشن می‌کردند و ساعت ده شب هم شمع‌ها خودش خاموش می‌شد و درها را می‌بستند.

خبر زینب کبری علیها السلام از آینده کربلا و زیارت ابی عبدالله علیه السلام

زینب کبری علیها السلام گفتند: برادرزاده با جانت بازی نکن و صبر کن؛ این بیابان را می‌بینی که رمل است، این بدن‌های قطعه قطعه را می‌بینی، اینجا یک شهر می‌شود. نگفت یک ده، یک بخش، بلکه گفت اینجا یک شهر آباد می‌شود و از همه‌جای دنیا -دید زینب کبری علیها السلام خیلی وسیع بود- برای زیارت قبر پدرت با جان و دل می‌آیند.

کمک‌رسانی به زوار ابی عبدالله علیه السلام به مثابة کمک به فاطمه زهرا علیها السلام

درست است از همه‌جای دنیا، آن‌هم دوهزارتا سه‌هزارتا نه! آماری که توانستند پارسال از اربعین بدنهند، ۲۳ میلیون از همه‌جای دنیا برای زیارت آمدند و نزدیک بالای دومیلیون آن را شما تشکیل دادید؛ البته دولت هم کمک‌های خوبی داد و حتماً امسال هم با این‌همه مشکلات به شما کمک می‌دهد. در «کامل‌الزيارات» است که کمک به زائر ابی عبدالله علیه السلام، کمک به فاطمه زهراست؛ نه کمک به مشهدی علی و مشهدی حسن و مشهدی تقی. کمک به مركب زائر، کمک به غذای زائر، کمک به خروجی زائر، مخصوصاً کمک به ارز



زائر که الان اگر زائر متوسط و زیر متوسط بخواهد خروجی بدهد و به عراق برود، نزدیک پانصد هزار تومان باید بددهد که نمی‌تواند بددهد؛ اگر با ارز ۴۲۰۰ تومان در خود ایران به زائر کمک بکنند یا پول‌دارهای شیعه یا دولت که از زائر کم نیاید، طبق روایاتمان، پیغمبر ﷺ، زهرا ﷺ و امام مجتبی علیهم السلام کثرت زائر را از عالم بزرخ ببینند، **﴿فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾**^۱ شاد بشوند که شادی اهل‌بیت علیهم السلام، یقیناً کمک به حل مشکلات دولت می‌کند. این یک تجربه برای ماست.

زینب کبری علیها السلام گفتند: برادرزاده جان! اینجا شهر آبادی می‌شود که از همه‌جای دنیا برای زیارت می‌آیند، کمک‌ها به این منطقه می‌شود و از همه مهم‌تر اینکه، به این بدن قطعه قطعه نگاه نکن؛ خاک قبر پدرت را برای نماز می‌برند.

دستور پروردگار بر اطاعت از انبیا و ائمه علیهم السلام

اطاعت از پیامبر شرک نیست

نماینده مسلمان‌ها گفت: ما به ایران آمدہ‌ایم، «لنخرج العباد من عبادة العباد الى عبادة رب العباد». ما از پیغمبر و ائمه علیهم السلام اطاعت می‌کنیم، اطاعت از غیر خدا نیست؟ نه، چون ما از پیغمبر و ائمه علیهم السلام اطاعت می‌کنیم، دستور پروردگار است: **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا رَسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**^۲. ما که رابطه مستقیم با خدا نداریم و خدا مستقیم با ما حرف نمی‌زند تا به پروردگار عالم بگوییم مسئولیت‌های ما در این دنیا چیست؟ ما چه مسئولیت‌هایی نسبت به خودمان، باطنمان، همسرمان، بچه‌هایمان، کشورمان، نعمت‌ها، مردم، علم و عبادت داریم؟ خدا باید یک انسان عالم، آگاه و معصوم را از جانب خودش بفرستد که به ما بگوید و ما از او اطاعت بکنیم. **﴿مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾**^۳ خیلی

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. نساء: ۵۹.

۳. نساء: ۸۰.



زیباست! اطاعت از پیغمبر من شرک نیست؛ یعنی اطاعت از دو نفر نیست، بلکه از یک نفر و اطاعت از من است.

حقیقت «أُولى الْأَمْرِ» در کتب اهل سنت

خدا خودش می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَاكُمْ الْأَنْوَارَ فَلَا تَنْسِكُمْ». وقتی خودش می‌گوید، یک اطاعت می‌شود. خیلی جالب است که قرآن می‌گوید اطاعت از اولی‌الامر؛ جابر هم از پیغمبر ﷺ درباره آن پرسید. اهل سنت عالمان بزرگ و بالنصافی دارند که اسم یکی از عالمانشان، شیخ سلیمان بلخی حنفی قندوزی است. او کتابی دارد که چهار جلد است و قبلًا این کتاب، یعنی ۱۳۰ سال پیش، در استانبول به صورت یک جلدی و سنگی چاپ شده که خیلی هم چاپ ڈرهم برهمنی است. من آن چاپش را دارم، اگر آدم بخواهد که یک روایت را از آن دریابورد، خطها را باید خیلی دقت کند و تا آدم به روایت وارد نباشد، نمی‌تواند به راحتی روایت دریابورد؛ اما آدم روایت را در این چاپ‌های چهار جلدی خیلی راحت‌تر می‌بیند. عالم خیلی خوب و بالنصافی است، در ترکیه هم زندگی می‌کرد و اصالتاً هم اهل قندوز افغانستان بوده است.

با سند خودشان هم نقل می‌کند و سند او سند شیعی نیست، آنجا نقل می‌کند و می‌گوید: یک روز جابر بن عبد الله انصاری به مسجد پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آقا یک آیه در قرآن است که سه بخش است، من دو بخش آن را خوب می‌فهمم (عرب هم هست)، اما یک بخش آن را با اینکه عرب هستم، خوب نمی‌فهمم. فرمودند: آیه را بخوان. گفت: «أَطِيعُوا اللَّهَ»، امر یک امر واجب است، چون در آیه قرینه ندارد که امر مستحب است؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ» از خدا اطاعت کنید. وقتی امر قرینه با آن نباشد، دلالت بر وجوب دارد و اطاعت از خدا عامل خیر دنیا و آخرت است و من این را می‌فهمم؛ «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از پیغمبر هم اطاعت کنید که این را هم من می‌فهمم؛ اما «وَ أُولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» برای من مبهم است و حالی ام نمی‌شود. «أُولى الْأَمْرِ» جمع است، اینها چه کسانی هستند؟ شیخ سلیمان نقل می‌کند و می‌گوید: پیغمبر اکرم ﷺ کف دستشان را بلند کردند، روی شانه

امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند و گفتند: او «أولى الأُمُر» در قرآن است و بعد پشت سر هم شمردند: بعد او حسن است، بعد حسین است؛ حالاً اصلاً امام حسن علیه السلام در آن وقت پنج شش ساله و امام حسین علیه السلام یک سال کوچک‌تر بود، زین العابدین علیه السلام تا امام زمان علیه السلام هم اصلاً به دنیا نبودند و پیغمبر ﷺ همه را تا امام دوازدهم اسم بردنند. من اسم بقیه ائمه علیهم السلام را تا امام دوازدهم در حیاط دوم مسجدالنبی و بر بالای ستون‌ها دیدم و اگر رفته‌ام، الان هم هست؛ نمی‌توانند هم نتویسند، چون اسم ائمه طاهرین علیهم السلام در کتاب‌هایشان پر است. اطاعت از اینها اطاعت از خداست.

بت‌پرسی مدرن بعد از رحلت رسول اکرم

یک روایت هم از سلمان نقل بکنم که این روایت چه روایت عجیبی است! بعد از مرگ پیغمبر ﷺ که اوضاع بهم خورد و شلوغ شد و بت‌پرسی مدرن پا گرفت؛ چون دیگر نمی‌شد آن ۳۶۰ بtier که پیغمبر ﷺ ایستادند، امیرالمؤمنین علیه السلام روی شانه‌شان رفتد و همه را ریختند؛ نمی‌شد آنها را دوباره بیاورند و در مدینه نصب کنند، پس به جای آنها بت‌زنده نصب کردند.

خیلی عجیب است! بت‌پرسی مدرن با فرهنگ مدرن شروع شد؛ یک روز سلمان در مسجد آمد (البته کتک آن را حسابی خورد) و به دیوار تکیه داد و گفت: مردم! اگر همه شما بعد از مرگ پیغمبر ﷺ از علی علیه السلام اطاعت می‌کردید، گرسنه می‌شدید و به پرنده حلال گوشت هوا می‌گفتید پایین بیا؛ پرنده می‌آمد، ذبحش می‌کردید، گوشتش را می‌پختید و می‌خوردید، استخوان‌هایش را در پوستش می‌ریختید و پوستش را می‌بستید، یک نگاه علی‌وار به او می‌کردید و می‌گفتید زنده شو و برو، زنده شد و می‌رفت. خیلی باختید!

فراوانی رزق و رفع مشکلات در اطاعت از ائمه علیهم السلام

این کنایه است از اینکه رزق با اطاعت از ائمه طاهرین علیهم السلام فراوان می‌شود، آب با اطاعت از ائمه طاهرین علیهم السلام فراوان می‌شود، مشکلات با اطاعت از ائمه طاهرین علیهم السلام حل می‌شود



و ما اگر شیعه واقعی بودیم، نباید شانزده میلیون پرونده در دادگستری داشته باشیم؛ ما اصلاً نباید یک پرونده داشته باشیم.

خاطره‌ای به یادماندنی از حل مشکل مسلمانی

«عبادت الله لنخرج العباد من عبادة العباد الى عبادة رب العباد»، به خدا با توحید مشکلات خیلی راحت قابل حل است. آن وقت که حل مشکلات به دست ما آخوندها بود، شصت-هفتاد سال پیش را می‌گوییم که هنوز دادگاه و دادگستری نبود، ما آخوندها کار را با مایه گذاشتن از ایمان مردم خیلی راحت حل می‌کردیم. ساعت یازده یک شب یکی از این حاجی‌های بازار تهران به من تلفن کرد، ۲۵-۲۴ سال پیش بود، گفت دنبالت بیایم که به خانه ما بیایی؟ من هم که این قدر اخلاقم نرم و خوب و راحت، گفتم: بیا، چه شده است؟ گفت: یک مشکل فوری است. گفتم: بلند شو بیا. راهم هم دور بود و در جنوب شهر بودیم و او هم در شمال شهر بود؛ حالا در دهات‌های قم زندگی می‌کنم. او هم آمد و من را به خانه‌شان برد. خانه بزرگ و گرانی هم داشت، گفت: خانم پای خود را در یک کفش کرده است و می‌گوید همین الان طلاقم را بدء! من هم پنج بچه دارم، به او می‌گوییم الان که محضرها بسته است و هیچ‌کس نیست، می‌گویید: همین الان، من نمی‌دانم! بلند شو و به در خانه یک محضری برو، بیدارش کن تا بیاید و بنویسد، من را طلاق بدء! می‌گویید: برو و یک کلانتری بیاور! بدون دادگاه و دادگستری و کلانتری طلاق نمی‌دهد، می‌گوید: برو و یک کلانتری بیاور! گفتم به خانمت بگو بیاید؛ خانمش هم آمد، خوشبختانه چادری بود، به او گفتم: خانم من ساکت می‌شوم و شوهرت هم سکوت می‌کند، آنچه باید بگویی، بی‌رودباریستی بگو. خانم حدود یک ساعت حرف زد، خوشبختانه شوهرش هم هیچ‌چیزی نگفت. پول دار هم بود و وضعش خیلی خوب بود. ماحصل حرف زن این بود: برای این خاطر طلاق می‌خواست که این شوهر به مادرش که شوهرش یعنی پدر این حاجی مرده بود، کمک می‌کرد. دو خواهر داشت که گاهی کمک می‌کرد، یک برادر داشت که گاهی کمک می‌کرد؛ این خانم فهمیده و عصبانی شده بود که حق من و بچه‌های من را به مادر و خواهرهایش می‌دهد. به این مرد

گفتم: من نوبت گرفتم که اول خانمت بگویید، حالا حرف خانمت تمام شد، شما صحبت کن.
گفت: من هیچ حرفی ندارم و همه حرفم این است که قرآن مجید در آیه ۱۷۷ سوره بقره
فرموده است: «وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى»، اگر مال داری، به قوم و خویش‌های
خود کمک کن و مادرم قوم و خویش من است، خواهرهایم قوم و خویش من هستند. من به
این خانم گفتم: همین الان طلاق می‌خواهی؟ گفت: همین الان! گفتم الان که محضرا باز
نیست، گفت: رفیق دارد، به در خانه یک محضرا ببرد. گفتم: آخر آن محضرا خواب است؛
دادگاه باید ورقه بدهد و دادگاه هم الان نیست. به او گفتم: خانم! شما قرآن مجید را قبول
داری؟ نمی‌توانست بگویند نه، چادر به سر داشت. گفت: آری قبول دارم. گفتم: قیامت را هم
قبول داری؟ گفت: قبول دارم. گفتم: شوهرت الان زنده است، شما می‌گویی حق من و
بچه‌هایم، اما شما الان حق ارث نداری! شما الان حق نفقة داری که یخچالت پر است،
اتاق‌هایت هم که گران‌ترین فرش افتاده، خانه‌ات هم که بهترین خانه است. چه حقی داری؟
گفت: من حقی ندارم؟ گفتم: به قرآن نه! هر حقی داری، بهترش را به تو داده است و دارد
می‌دهد. گفت: من حقی ندارم؟ بچه‌هایم هم حقی ندارند؟ گفتم: بیش از اینکه به شما داده
است، نه! گفت: اشتباہ کردم؟ گفتم: حتماً! گفت: عذر می‌خواهم. گفتم: با شوهرت دعوا
نداری؟ گفت: نه! گفتم: دیگر نصف شبی مرا از خواب بیدار نمی‌کنی؟ گفت: نه! خدا حافظ و
تمام شد؛ یعنی اگر از ایمان مردم استفاده بکنیم، دعوهای پنج ساعت در نیم ساعت حل
می‌شود. از خدا باید کمک گرفت و تمام مشکلات با خدا قابل حل است؛ اگر توحید مشکل ما
را حل نکند، دیگر چه‌چیزی می‌خواهد مشکل ما را حل کند؟

ابی عبد الله علیه السلام در سوگ علمدار کربلا

امشب چه شبی است! یادتان است بچه بودیم، می‌خواندند: نکند صبح طلوع کند!
دل به دریای بلا در کربلا می‌زد حسین عشق بازان خداجو را صلا می‌زد حسین
من هر دو چشمم را عمل کرده‌ام و گفته‌اند گریه نکن، چطوری گریه نکنم؟ می‌توانم؟
می‌شود گریه نکنم؟

گرچه نقش پرچمش هیهات من الذله بود
باز نقشی تازه از قالوا بلی می‌زد حسین
آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین
بوسه بر آینه ایزدنا می‌زد حسین
بر سر مُلک دو عالم پشت‌پا می‌زد حسین
دست سقا را چو می‌بوسید در دریای خون
حسین جان، سِر بدن قمربنی‌هاشم چه کشیدی! این شعر را برای شما گفته‌اند:
خیمه‌های آل طه را چو آتش می‌زند خیمه در جان و دل اهل ولا می‌زد حسین
سبزپوشان فلك دیدند با فریاد سرخ از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین
فردا صبح مفضل می‌گوییم، اینجا دیگر حالش را ندارم؛ از قول حضرت رضا^{علیه السلام} می‌گوییم: برای
اینکه دست و پا نزنده، دست و پایش را در گودال بستند. اینهایی که در کنار بدن قمر
بنی‌هاشم^{علیهم السلام} گفت، در کنار هیچ شهیدی نگفت! «الآن انکسر ظهری» کمرم شکست و من
دیگر قد راست نمی‌کنم؛ «وانقطع رجائی» امیدم قطع شد؛ «و قلت حیلتی و الکمد قاتلی»
همین جمله را معنی کنم، دیگر نفس ندارم! نفسی از صبح برایم نمانده است. دیدی که داشتم
می‌مردم! دوتایی‌مان چقدر در شب‌های ماه رمضان التماس کردیم و مردم هم آمین گفتند:
خدایا! مرگ ما را روز عاشورا در حال گریه بر ابی عبدالله^{علیه السلام} قرار بده. «و الکمد قاتلی»، عباس!
اگر مردم مرا تا امروز غروب نکشند، داغ تو من را می‌کشد و من بعد از تو زنده نمی‌مانم...



جلسه دهم

توحید عاطفی، زیباترین و

شیرین ترین سخن ها

توحید، اسقاط الاضافات

شرط ورود به بهشت

خیلی مختصر در روزهای گذشته با لطف خداوند توضیح داده شد که «التوحید اسقاط الاضافات». صدوق، این پیشوای راویان روایات، در کتاب «توحید» از قول رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} روایت کرده است: «من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنۃ» ورود به بهشت در چهره دنیابی و در صورت آخرتی اش به این است که اعتقاد انسان به وجود مقدس صاحب عالم، مالک عالم، زمامدار هستی بیشایه باشد و آمیخته با غیر او نباشد؛ غیریت در اعتقاد انسان به حضرت او راه نداشته باشد و در عمل انسان، باطن انسان نسبت به وجود مقدس او یکپارچه نور باشد؛ شریکی در هیچ امری برای حضرت او قائل نباشد و بیگانه‌ای را در کنار او قرار ندهد؛ بیگانه که راه ندارد، در حقیقت و در واقعیت، «لیس فی الدار غیره دیار»؛ مگر اینکه خود من غیری را به اشتباه و خطاب سازم یا دیگران به اشتباه و خطاب سازند و در کنار اعتقاد من به حضرت او قرار بدهند. خیلی عجیب است که در کنار قدرت بینهایت، یک قدرت پوشالی، بیکاره و هیچ‌کاره را به عنوان معبد عَلَمِ کنم و بگویم او هم کاره‌ای است! چه کاره است؟ چه کاری از دست غیر در کنار او برای من یا برای هر کس دیگری برمی‌آید؟



طلوع خیر دنیا و آخرت از توحید

جان انبیای الهی به لب رسید که این معنا را امتهای زمان خودشان و امتهای بعد از خودشان بفهمند. خیر دنیا و آخرت از این توحید جلوه و طلوع می‌کند؛ اگر این ظلمت در کنار توحید خودنمایی بکند، آدم را وارد ظلمت می‌کند. غیر چه کاره است که در کنار آن پاک، پاک علی‌الاطلاق قرارش بدهم؟

شرک، ظلمی عظیم

یک کار ظالمانه که کارم هم به داوری خودش «ظلم عظیم» است: «إِنَّ الْشَّرِّ إِنَّهُ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». ^۱ برای یک ذره‌ای، جانداری یا بی‌جانی قدرت و هویت بتراشم، حیثیت به او بدhem و رنگ و بویی از حضرت او را بی‌دلیل برای او قائل بشوم و بگوییم این هم کار او را انجام می‌دهد که از اصل هم دروغ است؛ بعد هم خودم و مردم را یک عمری معطل این دروغ بکنم، بدیختها را وادر بکنم که در کنار این دروغ زانو بزنند، بیچاره‌ها را به عبادت در محراب این دروغ وادر بکنم و عمرشان را که لحظه‌به‌لحظه با گردش میلیاردها چرخ در این عالم به وجود می‌آید، در لجنزار غفلت، بی‌خبری و پوچی بریزم و اسم آن را بندگی و عبادت بگذارم.

سرنگونی مشرکین در گمراهی

قرآن مجید چقدر زیبا می‌گوید که کار اینان «فی ضَلَالٍ بَعِيدٍ» است؛ قرآن مجید گاهی به «فی ضَلَالٍ؛ در عمق گمراهی‌اند» تعبیر دارد؛ گاهی به «فی ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ در عمق گمراهی آشکار هستند» تعبیر دارد و گاهی هم می‌گوید «فی ضَلَالٍ بَعِيدٍ» هستند؛ یعنی در گمراهی دوری قرار دارند که از دسترس خارج است. جان انبیا به لب رسید و اینهایی که



در «فی ضَلَالٍ بَعِيدٍ» بودند، نجات پیدا نکردند. آنها انبیا را در معرض استهزا قرار دادند، مسخره می‌کردند و به انبیا می‌خندیدند؛ یعنی به علم، حقیقت، عقل، دانایی، اندیشه، تفکر و حقیقت می‌خندیدند.

پایکوبی بشر بر تیره‌بختی‌اش و غصه انبیا و اولیای الهی بر حال آنها

در این ده روزی که در کنار منبر پیغمبر ﷺ بودید، هر روز بخشی از این مسئله را شنیدید که بشر از زمان قابیل به بعد تا حالا، در چه تیره‌بختی سرنگونش کرده‌اند و برای این سرنگون شدنش به نفهمی جشن هم می‌گرفت و پای‌کوبی هم می‌کرد که از خدا، از حقایق، از سعادت دنیا و آخرت و از آدمیت و انسانیت دور مانده است. اینها می‌خندیدند، پای‌کوبی می‌کردند و جشن می‌گرفتند، اما انبیا برای اینها غصه می‌خوردند و گریه می‌کردند. شنیدید که انبیا برای این جنس دوپا چقدر گریه کرده است! در قرآن مجید آمده است به جای اینکه این جنس دوپا در سر خودش بزند و بر آوارگی و بدبوختی خودش گریه کند، انبیا برای او گریه کرده‌اند؛ زنده بودند و انبیا برای اینها عزاداری می‌کردند. جنگ جمل تمام شده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام برای کشته‌های دشمن گریه می‌کرد که چرا اینها هشت در بهشت به روی آنها باز بود و به جهنم رفته‌اند؟! اصلاً شما شنیده‌اید که قهرمانی پیروز برای دشمن شکست‌خورده گریه کند؟ این فقط کار اولیای الهی و دلسوزان واقعی بوده است؛ کار آنها‌یکی بوده که بافتسان دریای محبت، احسان و عشق به انسان بود و دستشان هم پیش هیچ‌کس دراز نبود.

اعلام انبیا بر بی‌نیازی به مردم

نمی‌دانم چندبار در قرآن نمونه این آیه یا سبک این آیه یا آیه‌ای به معنای این آیه نازل شده و پروردگار به انبیا و اولیائش اعلام کرده است که به امت‌های خودتان بگویید: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، ما یک درهم پاداش هم از شما نمی‌خواهیم و جیبی برای شما ندوخته‌ایم؛ ما نجات شما را می‌خواهیم و هشت در بهشت را به روی شما باز



کرده‌ایم، فقط می‌خواهیم شما از این درهای باز رحمت الهی وارد بهشت بشوید و هیچ چیزی از شما نمی‌خواهیم. انبیا با مردم از پول حرفی نزدند و برای خودشان به مردم نیازی نداشتند.

پیغمبر ﷺ در آن ساعتی که به دنیا آمدند، رسم عرب بود که بچه را به دایه می‌دادند. نمی‌دانم چرا! مادرهای خود بچه‌ها هم شیر داشتند، اما رسم بود؛ یک رسم حاکم که خاندان پیغمبر ﷺ هم به این رسم پایبند بودند. یک خانم روستایی که برای خود شهر هم نبود، از ده آمده بود و به دنبال بچه‌ای می‌گشت که تازه به دنیا آمده باشد، این بچه را بگیرد و به ده ببرد، شیر بدهد و پولی گیر او بیاید. علت دیگری نداشت، یعنی یک هدف اقتصادی برای دایه‌ها مطرح بود. این خانم دهاتی هم یک طرف سینه‌اش که طرف راستش بود، بر اثر بیماری یا یک حادثه خشک شده بود و یک قطره شیر هم نداشت، خودش هم یک بچه به دنیا آورده بود. این خانواده دو شتر ماده و احتمالاً دو سه‌تا هم گوسفند ماده داشتند و روزی چند لیتر شیر شتر و گوسفند هم صبح‌ها داشتند که یک خرد را می‌فروختند، یک خرد هم برای بچه شیرخواره و غذای خودشان نگه می‌داشتند و استفاده می‌کردند.

پیش خودش گفت: اگر یک بچه به من بدهند، می‌گیریم و به ده می‌بریم، یک خرد شیر با طرف چپ سینه‌ام به بچه خودم می‌دهم و یک خرد هم به این بچه‌ای که می‌گیرم، بقیه کمبود شیر دو بچه را هم از همین شیر دام خودم تأمین می‌کنم. دایه‌های دیگر هم رفته بودند، به عبدالالمطلب ؓ گفتند: یک زن روستایی مانده که شیر دارد، فرمود: بگویید بباید، ببینیم چه می‌شود! به حلیمه خبر دادند، آمد. به عبدالالمطلب ؓ گفت: من خودم هم یک نوزاد دارم، یک طرف سینه‌ام هم شیر دارد، یک طرفش هم خشکیده است و شیر ندارد، اما دو حیوان ماده شتر و گوسفند حالا یا گاو- دارم که شیر آنها خوب است. از طرف چپ سینه‌ام که شیر دارد، به این دو نوزاد شیر می‌دهم و کمبودش هم با شیر همین چند حیوان ماده تأمین می‌کنم، شما هم هرچه خواستید به من بدهید، من قبول می‌کنم و چون وچرایی ندارم.



عبدالمطلب علیه السلام ادب و وقار و درستی را در چهره این خانم مشاهده کرد و قبول کرد؛ یعنی مشکلی نبود که بچه را از آن حیوانات مختصر و محدودی شیر بدهد که پیش او بود؛ شیری که با شیر انسان نزدیک‌تر بود. خدا ترکیب شیر گاو یا گوسفند را (حالا من بلد نیستم که کدام‌هایشان به شیر مادر نزدیک‌تر است) در سوره مبارکهٔ نحل از شیر دام ماده حلال گوشت، حواسمان جمع باشد که خدا حدود قائل شده است؛ نه هر شیری. گوشت و شیر آثار مثبت و منفی دارد و سینهٔ هر حیوانی که شیر داشت، نباید آن را به انسان انتقال داد. چرا خدا بعضی از گوشت‌ها و شیرها را حرام کرده است؟ از روی محبتش بوده، خدا که بخیل نبوده است. حالا روزی چند لیتر هم شیر خوک یا شیر سگ به بچه‌ها بدنه، پروردگار که بخلی ندارد؛ اگر مارک حرمت به بعضی شیرها یا بعضی گوشت‌ها زده، این مارک حرمت را از روی شدت محبتش زده است که این ساختمان از نظر معنویت و تربیت ویران و خراب نشود و این بچه اخلاق سگ و خوک نگیرد.

دین اسلام، کامل‌ترین دین

بخل انسان به دین خدا

خدا در همهٔ امور هدایت کرده است؛ دین ما خیلی دین کاملی است، اما روزگار روزگاری است که بسیاری از مردم نسبت به دین خدا طبع بخیلی دارند؛ حالا نسبت به پول که معروف است فلانی بخیل است، این بخل هم بد است و آدم را به جهنم می‌برد. در آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ آل عمران است: آدمی که نسبت به مال بخیل است، چون ضعیف را در فشار قرار می‌دهد، همهٔ مال را که پروردگار مفت من قرار نداده و مال الله است. من هم سهمی در این عالم از مال دارم و پروردگار عالم اضافهٔ مال من را از روی موج محبتش سهم دیگر بندگانش قرار داده است. درست است که تو زحمت کشیده‌ای و صد میلیون یا دویست میلیون پول گیر تو آمده، همهٔ آن را که نمی‌توانی بخوری! می‌توانی؟ مقداری هم حق دیگر بندگان من است، حالا دست و پا نداشته است که گیر بیاورد، تو دست و پا داشته‌ای و گیر

آورده‌ای، مال دیگر بندگان من پیش تو آمده است، به آن کمربند نبند و آزاد بگذار که به بندگان دیگر من هم برسد. تو هم محبت داشته باش، دل‌سوز باش، عاطفه داشته باش!

دین غیر از محبت نیست

روایت خیلی زیبایی در «اصول کافی» آمده است که از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: محبت این است که آدم نسبت به مردم دوستی کند و این جزء دین است؟ یعنی از قوانین دین خداست که آدم به همسایه، پدر، مادر، رفیق، اهل مملکت، غریبه، یهودی، مسیحی یا زرتشتی محبت داشته باشد؟ آیا محبت جزء مقررات دین است؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «هل الدين الا الحب» اصلاً دین چیز دیگری هم غیر از محبت هست؟ خیلی حرف است! دین غیر از محبت چیز دیگری هم هست؟ ما چهل سال است که هم به هم‌دیگر کم محبت کردۀ‌ایم، هم به ما کم محبت کردۀ‌اند و خیلی‌ها را به خاطر بی‌محبتی فراری داده‌ایم. همیشه که نباید مُشت ما روی سر مردم بلند باشد! ما باید دستمن روی سر مردم باز باشد و موج محبت از کف دست ما بر روی سر مردم انتقال پیدا بکند.

محبت خدا در قرآن

مگر خدای ما با موجودات چه کار می‌کند؟ اگر یادم باشد، من خودم یک روز قلم برداشتم و رحمان و رحیم را از طریق این معجم‌ها در قرآن شمردم. محبت خدا در قرآن، آن هم به صورت صیغه فعل مشبهه یا خیلی عجیب‌تر بالاتر از فعل مشبهه یا صیغه مشبهه (یک مقدار گیج هستم)، پروردگار عالم محبت خودش را ۲۱۷ بار در قرآن مطرح کرده است؛ صفت مشبهه یا صیغه مبالغه، آن هم نه نسبت به گاو و گوسفند (آنها جداست)، بلکه نسبت به بندگانش. ۲۱۷ بار، آن هم در کتابی که آیاتش محدود است، نه معانی آن، کم نیست و خیلی حرف است!

محبت دیوانه‌کننده خداوند در قیامت

در روایات و دعاها که مسئله محبت پروردگار عالم دریاور مطرح است. مسئله محبت‌ش در دنیا یک بحث است و مسئله محبت‌ش در قیامت دیوانه‌کننده است. امام صادق علیه السلام



می‌فرماید موج‌اندازی محبت‌ش در قیامت به صورتی است که ابليس در بخشیده شدن خودش طمع می‌ورزد. نمی‌دانم می‌گیرید که قرآن و ائمه^ع چه می‌گویند! ابليس، همانی که در اول کار، اصلاً هنوز سر کسی را کلاه نگذاشته بود، هنوز کسی را گمراه نکرده بود و نوک انگشتیش به یک نفر، یعنی به آدم^ع و خانمش گیر کرده بود و یک تلنگر به آنها زد، بیشتر از این هم نبود. خیلی کار بزرگی نکرده بود، کرده بود؟ هیچ جای قرآن که ندارد! «فَأَنْهَمَا الشَّيْطَانُ»^۱، آن‌هم که در آیات قرآن دیدید، طولی نکشید و پروردگار عالم آدم^ع را پذیرفت، تمام درهای رحمت را به روی آدم باز کرد.

خداؤند، همه‌کاره عالم خلقت

اگر ابليس هم مثل حضرت آدم^ع به پیشگاه پروردگار رجوع می‌کرد، به روی او هم باز می‌شد، اما خودش دلش نمی‌خواست که به پروردگار برگردد؛ ولی اگر همان وقت به خدا برمی‌گشت، خداوند «فَتَابَ عَلَيْهِ» را برای او هم تحقق می‌داد. در عین حال، در روایاتمن است که حالا من نمی‌دانم از زمان آدم^ع تا زمان موسی^ع چند قرن گذشته بود و در این چند قرن چقدر زن و مرد را گمراه کرده بود! همه کارها بدست یک نفر است: «لا اله الا الله» و «لا مؤثر في الوجود الا الله» در چون‌وچرا هم بسته است، هیچ‌کسی حق فضولی ندارد که چرا این کار را کردی؟ به تو چه! تو چه‌کاره عالم خلقت هستی؟ دلم می‌خواهد همه را ببخشم، به تو چه! اصلاً تو چه‌کاره بندگان من هستی؟

سجده بر قبر آدم^ع، شرط بخشش ابليس

ابليس در زمان موسی^ع آمد و به کلیم‌الله گفت: از خدا بخواه تا من را ببخشد. موسی بن عمران^ع به پروردگار گفت: ابليس آمرزشی تو را می‌خواهد، راه دارد؟ خطاب رسید: آری، به قبر آدم سجده کند، من می‌بخشم. دیگر کوتاه‌تر از این جاده به مغفرت؟ فردا آمد و

۱. بقره: ۳۶

زندگی توحیدی

گفت: برای ما کاری کردی؟ گفت: آری، خدا فرمود به ابليس بگو، خیلی خدا عجیب است!
به موسی نگفت که به او بگو متکبر بدیخت! از زمان آدم تا حالا چقدر زشتی داشته‌ای،
حالا از راه رسیده‌ای و می‌گویی من را ببخش.
دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود
چون کلیدها همه به دست او و کرمش نامتناهی است.

گریه بر خدا، عبادتی بزرگ و ارزشمند

آدم می‌خواهد از شوق آیه یک گوشه بشیند و برای خدا گریه کند. همیشه که نباید برای مرده‌هایمان – پدر، مادر، خواهر – گریه کنیم، همیشه که نباید برای انبیا گریه کنیم، یک خرده هم بشینید و برای خدا گریه کنید. گریه برای خدا خیلی عبادت بزرگی است، «البکاء من خشیة الله»، گریه برای خدا خیلی بالرزش است. نمی‌دانید ابی عبدالله علیه السلام دیشب تا صبح چقدر گریه کردند! زین العابدین علیه السلام می‌گویند پدرم دیشب نخوایدند؛ حالا گریه شوق بوده، خوف بوده، نمی‌دانم! همه سلوان‌های ابی عبدالله علیه السلام عاشق خدا بود و عاشق هم که می‌دانید، گریه دارد. عشق گریه‌آور است، عشق خیلی خوب است، اصلاً مایه‌ای شیرین‌تر، بهتر و محرك‌تر از عشق در این عالم نیست. حالا عشق مجازی هم همین طور است، شما ببینید جوانی که عاشق دختری می‌شود و به او نمی‌دهند، می‌نشینند گریه می‌کند، مگر معشوقه‌اش مرد است؟ زنده است و راست راست راه می‌رود، اما این جوان می‌نشیند و زارزار گریه می‌کند. «البکاء من خشیة الله» جزء عبادات زیبای اسلامی است.

فاصله انسان تا خدا

جوان‌ها، خانم‌ها و دخترخانم‌ها، راه خیلی نزدیک است. یکی به عارفی گفت فاصله انسان تا خدا چقدر است؟ گفت: دو قدم، از دنیا و خودت بگذر، به خدا می‌رسی؛ عارف دیگر گفت: آن عارف راه را خیلی گرفته است، از خودت بگذری، به او می‌رسی؛ فاصله این قدر دور نیست.

کبر در برابر خدا، عامل تباہی

فردا ابلیس آمد و گفت: کار ما چه شد؟ موسی ﷺ گفت: به پروردگار گفتم، گفت برو و به قبر آدم سجده کن، من می‌بخشم. این حرف خدا را گوش می‌دادی، اینکه مایه‌ای نداشت! کبر را معالجه کن تا کار درست بشود. به موسی ﷺ گفت: من به زنده‌اش سجده نکردم، حالا بروم و به مرده‌اش سجده کنم! سنگینی به خدا نشان نده، حیف است! در کوی ما شکسته‌دلی می‌خزند و بس.

خیر انسان در رفاقت با خدا

آتش دوزخ، پیامد خوشی‌های دنیوی

«من قال لا الله الا الله مخلصا» چیزی را با خدا قاتی نکن؛ نه خودت، نه پدرت، نه مادرت، نه زنت، نه بجهات، نه صندلی‌ات و نه پولت را قاتی نکن؛ وقتی فقط خدا باشد، این‌قدر خیر می‌بینی که دیگر می‌خواهی از شوق دق کنی. رفیقی داشتم که خیلی خدایی بود، گاهی به قول شماها، حالت دیوانگی به او دست می‌داد، مج من را می‌گرفت و می‌گفت کجاست؟ من می‌خواهم قربانش بروم، می‌خواهم همه وجودش را ببوسم. اصلاً پریشان می‌شد، حالش به هم می‌خورد. خیلی خدایی بود! خیلی خوش بود، نه از این خوشی‌هایی که مردم دارند؛ اینها خوشی نیست، قرآن می‌گوید زیر این خوشی‌ها آتش دوزخ است.

توحید، یعنی خود هفت بهشت

توحید کلید نیست؛ خود هفت بهشت است، نه کلید در بهشت. راه را نباید گم کرد! خیلی حرف راجع به توحید یادداشت کرده بودم؛ البته نه توحید استدلالی. این توحیدی که من می‌خواستم برای شما بگویم، یک پارچه حالا به قول علمی آن، توحید فطری و به قول تهرانی آن، توحید عاطفی بود. یادداشت‌های خیلی زیادی قبل از محرم نوشته بودم که هیچ پیش نیامد و همه به مقدماتش گذشت.

مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده‌ایم

توحید، زیباترین و باعطفه‌ترین سخن‌ها

نمی‌خواهم از این حرف‌ها بیرون بیایم و نمی‌خواهم هیچ حرف دیگری هم روی منبرها بزنم؛ دلتنگ و افسرده می‌شوم. این حرف، یعنی توحید، زیباترین، خوشمزه‌ترین و باعطفه‌ترین حرف است. شما مدیران مساجد و هیئت‌ها، نمی‌دانم از هر صنفی در این جلسات می‌آیید. پنجاه شب دیگر از محرم و صفر مانده است، از گویندگانی که در مساجد و حسینیه‌ها و هیئت‌ها دعوت می‌کنید، بخواهید که برای شما از توحید عاطفی بگویند. توحید دلیل نمی‌خواهد و فطری است. خدا با خودتان است، برای اثبات دلیل نمی‌خواهد. انبیا برای اثبات خدا نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند تا پرده‌های را کنار بزنند که روی توحید کشیده شده است. حالا خدا این حرف خودش است: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱، من از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر هستم. این دلیل نمی‌خواهد، می‌خواهد؟

ای خسته درون تو نهالی است کز هستی آن تو را کمالی است

ای سایه‌نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی

هرچه را در این عالم می‌خواهی، از درون خودت پیدا کن؛ چون درون خودت است. بقیه را هم دم مرگ حالی‌ات می‌کنند و خودت هم حالی‌ات می‌شود که پوچ بوده است و یک مرتبه عین بادکنک می‌ترکد و می‌بینی که هیچ‌چیزی در آن نیست. خیلی بهدنبال این حرف‌هایی نباش که هست! برایتان خوشمزه هم نیست، از سر شب تا صبح پای رادیو و تلویزیون بنشین، هیچ‌چیزی گیر تو نمی‌آید و خوشمزه هم نیست. حرف را تمام کنم، این حرف که تمام‌شدنی نیست، اگر تا قیامت حرفت را بزنند، باز اول حرف هستند و تمام نمی‌شود. فدایت بشوم، تو چقدر شیرینی!

بعض زمینیان و عرشیان در عاشورای حسینی

ساعت چند است؟ طبق روایات تاریخی مان به حدود ساعت سه‌و نیم برگردم؛ حالا خیلی هم توقع روضه زیاد از من نداشته باشید! از صبح تا حالا دیگر نفسی برای من نمانده است. انگار صدای ناله‌های بچه‌ها که می‌دوند و بابا بابا می‌گویند، عموماً عموماً می‌گویند، مدام در گوشم است. در گودال افتاده است، نمی‌توانند بفهمند که شهید شده است یا نه! شمر گفت: من الان روشن می‌کنم که زنده است یا نه؟ خیلی صدای بدی بود، گفت: به خیمه‌ها حمله کنید! شب که دیگر به خانه مردم حمله نمی‌کنند، حسین علیه السلام تا این صدا را شنید، هر کاری کرد که سرپا بلند شود، دید دیگر نمی‌تواند؛ توانش رفته بود، تشنه بود، داغ‌دیده بود، پر از زخم بود و تیر پیشانی و قلب قدرتی برای او نگذاشته بود.

حسین جان، دلم نمی‌خواهد این جوری برای تو حرف بزنم. دختر پیغمبر علیه السلام! مرا در روز قیامت به عنوان روحانی، عالم یا طلب قم صدا نکن؛ اگر بنا باشد که مرا صدا کنی، بگو روضه‌خوان بچه‌ام کجاست؟ من دلم به همین عنوان خوش است.

سر زانو بلند شد، تا بلند شد، فهمیدند زنده است؛ برگشتند. معلوم شد می‌خواهند به خیمه‌ها حمله کنند؛ کسی برای او نمانده است. ابی عبدالله علیه السلام چقدر وفادار است! اول روی خود را به کوفه کرد: «فنا دی یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروه»، دید جوابی نیامد. خدا نیاورد کسی را به یاری صدا کنی و نتوانند جوابت را بدهنند! جواب نیامد، پس به آن بدن‌ها رو کرد: «یا حبیب، یا بیر، یا زهیر، یا مسلم بن عوسجه، یا حر بن یزید»، جواب نیامد! به بدن قطعه قطعه اکبر رو کرد: «پسرم»، جواب نیامد! به نهر علقمه رو کرد: پشت‌وپناهم، عالمدار من، «مالی انادیکم فلا تجييوني» چه شده است که هرچه صدایتان می‌کنم، جواب را نمی‌دهید؟ من حسین هستم، چرا جواب نمی‌دهید؟ من شما را برای خودم صدا نمی‌زنم!

حسین جان، اگر ما بودیم، جوابت را می‌دادیم؛ ما نبودیم. هیچ کس جوابش را نداد، اینجا روضه امام صادق علیه السلام را بخوانم: هر کسی هر اسلحه‌ای در دستش بود، با اسب در گودال ریختند و از روی بدنش حرکت کردند. هنوز آفتاب غروب

زندگی توحیدی

نکرده، سر بر بالای نیزه است، با سر به خیمه‌ها حمله کردند؛ بچه‌ها از یک طرف آتش می‌بینند و از یک طرف سر بابا را بر بالای نیزه می‌بینند. چه کار کردند! می‌خواستید چه کار بکنید؟!

